

افراد دارای معلولیت و جامعه

مراقبت، امری زنانه

معلولیت در آموزش چیست؟

جامعه معلول است، نه آدم‌ها!

افراد دارای معلولیت و کار فرومایه

مناسب‌سازی فضاهای شهری: یک خروار قانون، یک ارزن اجرا

کارآفرینی اجتماعی به مثابه گذرگاهی برای اشتغال افراد دارای معلولیت

ناشر: کارآفرینی اجتماعی دستادست

سردبیر:
فائزه درخشانی

دبیران:
زهره سروشفر، فروغ عزیزی، حمیدرضا
واشقانی فراهانی

طرح روی جلد و پشت جلد:
سمیرا حاتمی‌زاده
تصویرگری:
Christian Frederiksen

گرافیک و صفحه آرایی:
فاطمه امیری

ویراستار:
فائزه درخشانی، فروغ عزیزی

مشاوران، همکاران، مترجمان و
نویسندگان این شماره:
فائزه درخشانی، زهره سروشفر، شمیم
شرافت، پرستو موسوی، مریم موسوی
سپیده شهبازی، آزاده فرشیدی، صهبا
صالحی، مریم شاه بابا مقدم، گیتا
صالحی، مائده افشردل، سید زینب
صالحی، حمیدرضا واشقانی فراهانی،
الهام پورطاهریان، الهه خواجهویی
شادی خوشکار، صبا مولوی

همکاران نسخه صوتی:
سیمین امیری، سمانه زمان ثانی، مهرندا
سلام‌زاده، محمدمامین ناهیدی، سمانه
خسروی، سیما بدافلو، زهرا، شادی
خوشکار، علی امینی، محیا محبی، فروغ
عزیزی، فائزه درخشانی

ویرایش صدا و آماده‌سازی نسخه صوتی:
وحید محبی

[دستادست در ویرایش و کوتاه کردن
مطالب آزاد است. حقوق چاپ و انتشار،
نقل مطالب و استفاده از طرح‌ها برای
دستادست محفوظ است.]

دستادست را دنبال کنید:

<http://dastadast.ir>

<http://instagram.com/dastadast>

<https://telegram.me/dastadast>

<https://twitter.com/dastadast>

تماس با دستادست:

dastadast@gmail.com

سرمقاله	۴		مراقبت، امری زنانه فائزه درخشانی
پرونده	۹		مناسب سازی فضاهای شهری: یک خروار قانون، یک ارزن اجرا سپیده شهبازی
	۱۶		جامعه معلول است نه آدم‌ها! مصاحبه با سهیل معینی، مدیرمسئول روزنامه ایران سپید و مدیرعامل انجمن
	۳۴		دسترس‌پذیری در صنعت گردشگری مریم موسوی
	۴۲		کارآفرینی اجتماعی به مثابه گذرگاهی برای اشتغال افراد دارای معلولیت برگردان از حمیدرضا واشقانی فراهانی
	۶۲		نگاهی به نقش الهام‌بخش کارآفرینان اجتماعی در استخدام افراد دارای معلولیت برگردان و بازنویسی از شمیم شرافت
	۶۴		افراد دارای معلولیت و کار فرومایه برگردان از پرستو موسوی و سپیده شهبازی
	۸۳		معلولیت و آموزش معلولیت در آموزش چیست؟ برگردان از زهره سروشفر

۸۶		نابسامانی‌های نئولیبرالی برگردان و خلاصه‌سازی از مائده افشردل، سید زینب صالحی، آزاده فرشیدی و زهره سروشفر
۱۰۲		افسانه گذار: قراردادهای معلولیت در کارگاه‌های توانمندسازی برگردان و خلاصه‌سازی از مریم شاه بابا مقدم و صهبا صالحی
۱۱۱		چرا حقوق مدنی افراد دارای معلولیت نمی‌تواند اجرایی شود برگردان و خلاصه‌سازی از گیتا صالحی و الهام پورطاهریان
۱۳۰		پرسه زدن با دستادست دستادست
۱۳۲		خدمات آموزشی آنلاین دستادست ویژه تولیدکنندگان محصولات دست‌ساز

دستادست یک مجموعه کارآفرینی اجتماعی غیرانتفاعی است که هدف اصلی‌اش کمک به قدرتمند شدن تولیدکنندگان محصولات دست‌ساز با اولویت گروه‌های به حاشیه رانده شده جامعه مثل زنان روستایی و سرپرست خانوار و... است. یکی از فعالیت‌های ما انتشار فصل‌نامه و پادکست رایگان با موضوعات اجتماعی است. امیدواریم با دریافت حمایت مالی از طرف شما بتوانیم امکان ادامه انتشار این مجموعه‌ها را همچنان حفظ کنیم، برای ارتقای کیفیت آنها از نظر فنی تلاش کنیم، و بتوانیم به شکل گسترده‌تری در جامعه پخش‌شان کنیم.

<https://hamibash.com/dastadast>

فائزه درخشانی

خانم نون مادر دو پسر سالم و با هوش طبیعی بود وقتی برای بار سوم باردار شد. اما دخترش با مشکلات جسمی و ذهنی متولد شد. در تمام هفده سال گذشته زندگی خانم نون در مراقبت از دخترش خلاصه شده است. دختری که نمی‌تواند به خوبی صحبت کند، به تنهایی راه برود یا غذا بخورد و سواد هم ندارد. خودش می‌گوید کمردرد و پادرد او را از پا نمی‌اندازد، اما فکر کردن به آینده این بچه بعد از خودش چرا.

خانم نون تنها نیست، یک چرخ کوچک در گوگل بزیند می‌توانید مصاحبه‌های زیادی را بخوانید. اول بیابید با هم یک نگاه کلی به آمار بیاندازیم. بنا بر گزارش بهزیستی در سراسر کشور یک میلیون و ۴۶۷ هزار و ۸۰۵ نفر فرد دارای معلولیت تحت پوشش سازمان بهزیستی قرار دارند که ۳۵ درصد آن را زنان تشکیل می‌دهند.^۱ ۱۱ درصد این جمعیت مشکل بینایی، ۳۹ درصد مشکل جسمی و حرکتی، ۲۴ درصد مشکل ذهنی، ۸ درصد مشکل روانی مزمن، ۱۳ درصد مشکل شنوایی، ۵ درصد مشکل صوت و گفتار دارند که در مجموع ۳۶ درصد آنها دارای معلولیت شدید، ۱۴ درصد خیلی شدید، ۲۹ درصد متوسط، ۱۷ درصد خفیف و ۵ درصد معلولیت نامشخص هستند.

از کل این جمعیت ۱۰۶ هزار و ۷۵۵ نفر از کار افتاده، ۱۸ هزار و ۲۰۴ نفر بازنشسته، ۸۸۷ هزار و ۴۴۹ نفر بیکار، ۱۱۱ هزار و ۵۷۷ نفر سایر و ۸۷ هزار و ۸۳۹ نفر شاغل هستند.

به لحاظ سنی ۵۳ هزار و ۸۴۱ نفر کوچکتر از ۶ سال، ۹۴ هزار و ۴۳۴ نفر بین ۶ تا ۱۲ سال، ۱۰۵ هزار و ۸۹۶ نفر بین ۱۲ تا ۱۸ سال، یک میلیون و ۸۷ هزار و ۸۹۳ نفر بین ۱۸ تا ۶۵ سال و ۱۲۵ هزار و ۷۶۱ نفر بالای ۶۵ سال سن دارند.

از نظر وضعیت تاهل، ۱۵ هزار و ۴۵۸ نفر همسرشان فوت شده، ۱۹ هزار و ۲۵۰ نفر نامشخص، ۴۸۰ هزار و ۷۷۹ نفر مجرد، ۹۳۸

۱ همه افراد دارای معلولیت تحت پوشش بهزیستی قرار ندارند.

با عدم اجرای قانون، و با نبود پشتوانه‌های حمایتی لازم برای اداره زندگی این افراد، طبیعی است که نگرانی از آینده این کودکان خواب و خوراک را از والدین‌شان بگیرد.



هزار و ۸۶۰ نفر متاهل و ۵۹ هزار و ۱۷۸ نفر متارکه کرده‌اند.

و سرانجام ۸۲۸ هزار و ۵۰ نفر از مجموع این افراد جزو مستمری‌بگیران سازمان بهزیستی هستند.^۲ اما میزان این مستمری چقدر است؟ مستمری‌بگیران معمولی ماهانه ۱۶۳ هزار تومان دریافت می‌کنند. همچنین براساس قانون افراد دارای معلولیت شدید باید حق پرستاری دریافت کنند، میزان دریافتی حق پرستاری بسته به شرایط فرد متفاوت است. و باز براساس قانون، مقرر شده برای افراد دارای معلولیت خیلی شدید که سرپرست خانوار هستند و شغلی ندارند و بر اساس آزمون وسع، در دهک‌های ۱ تا ۳ قرار دارند، هر سه ماه یک بار بر اساس بعد خانوار بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار تومان واریز شود.^۳ ناگفته پیداست که حتی در صورت اجرای کامل قانون این ارقام کفاف اداره زندگی یک فرد را نمی‌دهند چه رسد به خانواده. و این در حالی است که همین قانون هم به شکل کامل اجرا نمی‌شود و معمولاً بهزیستی با اعلام تامین نشدن اعتبارات از اجرای کامل قوانین خودداری می‌کند. معاون امور توانبخشی بهزیستی در این زمینه اعلام کرده «بخش اول قانون که نیاز به اعتبار دارد را بررسی کردیم و برآورد ما این است که قانون حمایت از حقوق معلولان به ۱۲ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان اعتبار نیاز دارد تا بتوانیم همه بندهای قانون را اجرا کنیم. به طور مثال ماده ۲۷ قانون درباره معلولان شدید و غیر شدید آورده است که این افراد چنانچه بیکار باشند، باید حداقل دستمزد مصوب شورای عالی کار را دریافت کنند و با حق پرستاری که به آنها تعلق می‌گیرد حداقل ۷ هزار و ۲۰۰ میلیارد تومان نیاز است.»^۴

با عدم اجرای قانون، و با نبود پشتوانه‌های حمایتی لازم برای اداره زندگی این افراد، طبیعی است که نگرانی از آینده این کودکان خواب و خوراک را از والدین‌شان بگیرد. خانم نون و تمام کسانی که در شرایط او قرار دارند با مشکلی روبرو هستند که به شکل فردی نمی‌توان آن را حل کرد و بدبختانه نهادهای حاکمیتی هم خدماتی متناسب با ابعاد این مشکل ارائه نمی‌کنند. در واقع وقتی براساس آمار بالا تنها حدود ۶ درصد از کل افراد دارای معلولیت شاغلند، در این صورت اگر فرد دارای معلولیت متعلق

۲ خبرگزاری آنا. ۱۳۹۸. آمار معلولان تحت پوشش سازمان بهزیستی چه میزان است؟ [کلیک کنید](#). (دسترسی در ۹۸/۹/۵)

و خبرگزاری ایرنا. ۱۳۹۸. برقراری مستمری برای ۱۷۸ هزار خانوار دارای سرپرست معلول. [کلیک کنید](#). (دسترسی در ۹۸/۹/۵)

۳ همان.

۴ سلامت نیوز. ۱۳۹۸. ۳ اولویت مهم برای اجرای قانون حمایت از معلولان در سال ۹۸. [کلیک کنید](#). (دسترسی در ۹۸/۹/۵)

اگر فرد دارای معلولیت متعلق به خانواده‌ای از دهک‌های بالای درآمدی نباشد نه تنها آینده مبهم و نامعلومی در انتظار اوست، که گذران زندگی حال این افراد و خانواده‌شان هم با مشکل روبرو خواهد بود. و در چنین شرایطی بیش از پیش بار مراقبت بر دوش خانواده‌ها قرار خواهد گرفت.



در روزگاری که هر روز بیشتر از روز قبل تنها فعالیت‌های دستمزدی در جوامع ارزش دارند، زنان نیز به مرور زمان از وضعیت فعلی خودشان خسته خواهند شد و از خودشان سوال خواهند کرد که چرا انجام تمام فعالیت‌های بدون دستمزد در زندگی بر عهده آنان است؟

به خانواده‌ای از دهک‌های بالای درآمدی نباشد نه تنها آینده مبهم و نامعلومی در انتظار اوست، که گذران زندگی حال این افراد و خانواده‌شان هم با مشکل روبرو خواهد بود. و در چنین شرایطی بیش از پیش بار مراقبت بر دوش خانواده‌ها قرار خواهد گرفت.

به طور پیش‌فرض زن خانه مسئول مراقبت و نگهداری از کودکان، بیماران، کهنسالان و همسرش در خانه است. مراقبت دیرزمانی جزئی از مسئولیت زنان بوده و بخشی از کار خانگی یا کار بازتولیدی^۱ نامرئی آنان است که در هیچ جا هم دیده نمی‌شود. فرض این است که زنان نوع‌دوست‌تر از مردان هستند، به خصوص وقتی نوبت به بستگان‌شان می‌رسد^۲. اما مراقبت از افراد دارای معلولیت، با زنان چه می‌کند؟

اگر کودکی از بدو تولد دچار مشکل باشد مادر نه تنها باید با درد و رنج خودش روبرو شده و از کودکش مراقبت کند، بلکه مجبور است گوشه و کنایه‌های بسیاری را درباره این بشنود که حتما خودش مشکلی داشته یا نکاتی را رعایت نکرده، و از آن بدتر مرتکب گناهی شده که نتیجه‌اش معلولیت فرزندش شده است. بسته به میزان و شکل معلولیت فرزند، فشار از سوی خانواده‌ها برای واگذار کردن نگهداری کودک به مراکز بهزیستی هم باری بر دوش مادر است. گاهی اوقات پدرانی که قادر به تحمل وضعیت جدید نیستند با ترک همسر و فرزندشان اوضاع را بغرنج‌تر می‌کنند. مادران چنین کودکانی مجبورند مابین تامین هزینه‌های مالی زیاد زندگی، و مراقبت طولانی مدت از کودکی که مراقبت از او سخت‌تر از باقی کودکان است، تعادلی برقرار کنند. تعادلی که منجر به فرسودگی روانی و جسمی خودشان در این میانه می‌شود.

اگر فرزند خانواده به دنبال بیماری یا تصادفی دچار معلولیت شود، معمولا مادران هستند که همراه با فرزندشان کل برنامه‌های زندگی و کارشان را بازتعریف و

۵ کارهای بازتولیدی زنان با وجود اهمیت و ارزش فراوانی که دارند هرگز در محاسبات مربوط به تولید ناخالص داخلی وارد نمی‌شوند و پاداش و دستمزد دریافت نمی‌کنند.

۶ فولبر، نانسی. ۱۳۸۸. قلب نامرئی. ترجمه حسن گلریز. تهران: نشر نی.



افزایش می‌دهد. راه حل دیگر ارائه خدمات واقعا باکیفیت مراقبتی از سوی نهادهای حاکمیتی همچون بهزیستی است، به شکلی که در دسترس تمام افراد نیازمند به این مراقبت‌ها باشد. هر کدام از این راه‌ها موافقان و مخالفانی دارند و شاید ارائه توانمند آنها بتواند اوضاع و شرایط را برای کل ما بهتر کند!

سرِ درازِ قصه معلولیت

این شماره مثل تمام شماره‌های قبلی قرار بود یک سرمقاله شسته و رفته داشته باشد که نوشته شد و کمی بالاتر خواندید. اما جلوتر که رفتیم دیدیم قصه این شماره فرق دارد.



از همان لحظه شروع با چالش زبان مواجه شدیم. از عبارت «افراد دارای معلولیت» استفاده کنیم یا «افراد دارای توانایی‌های متفاوت» یا... سرانجام تصمیم گرفتیم براساس نظرخواهی‌ای که از فعالین اجتماعی این حوزه شده بود، اولی را انتخاب کرده و به کار ببریم. اما آگاهییم

که بحث بر سر انتخاب و استفاده از این کلمات پایان نیافته است.

در گام بعدی متوجه شدیم گزارشات و یادداشت‌های کوتاه، با دید علمی و پژوهشی درباره حیطه‌های مختلف این موضوع، بسیار کم هستند. هرچه بیشتر گشتیم کمتر پیدا کردیم. یا باید سراغ نوشته‌های کوتاه ژورنالیستی می‌رفتیم یا مقالات بلند. انتخاب ما برای این شماره، مقالات بلند بودند تا بتوانیم با عمق بیشتری از قضیه آشنا شویم. همین‌طور سعی کردیم بیشتر مقالات انتقادی را انتخاب کنیم که سعی کرده‌اند به حیطه‌های مختلفی که افراد دارای معلولیت با آنها درگیرند نگاهی متفاوت داشته باشند. رویکردها و دیدگاه‌های استفاده شده در مقالات ترجمه شده لزوما با دیدگاه‌های دستادست یکی نیستند، اما به ما کمک می‌کنند تا با دیدی متفاوت و انتقادی به مسئله نگاه کنیم.

تمام تلاش ما بر این بوده که قدم اول را برای شناخت مسئله برداریم. بدون شناخت درست، صحبت کردن از راه‌حل معنا ندارد و این چیزی است که ما فکر می‌کنیم به آن نیازمندیم. کمی ایستادن، بسیار خواندن و پژوهش برای فهمیدن مختصات جایی که در آن ایستاده‌ایم. امیدواریم این شماره شروعی برای این کار باشد و با نقد، نظر، نوشته‌ها و یادداشت‌های شما بتوانیم شماره‌های دیگری را با این موضوع منتشر کنیم.

۸ تمامی این پیشنهادات در مورد کلیت کار خانگی و کار بازتولیدی زنان صادقند. جنبش‌های زیادی در این زمینه در جهان جریان داشته و دارند، از جمله دستمزد برای کار خانگی و...

پرونده مناسب سازی فضاهای شهری: یک خروار قانون، یک ارزن اجرا

سپیده شهبازی

گاهی که در تهران راه می‌روم با وجود چشم‌های بینا و پاهای توانا به مشکل برمی‌خورم. بارها باید از پیاده‌رو به خیابان بیایم و باز به پیاده‌رو برگردم. تا به حال امتحان کرده‌اید که در شهر تهران چند دقیقه می‌توان بدون وارد شدن به خیابان تنها در پیاده‌رو راه رفت؟ از در که بیرون می‌زنم کمی در پیاده‌رو راه می‌روم، می‌رسم به یک پله و بعد یک پله دیگر اما همچنان در پیاده‌رو هستم بعد می‌رسم به یک ساختمان در حال ساخت که با صفحه‌ای فلزی از خیابان جدا شده، رنگش آبی و سفید است و رویش نوشته «شهری برای همه» و پیاده‌رو را بسته است، می‌روم داخل خیابان. یک ساختمان نیمه ساز دیگر می‌گذرد، پیش‌تر در خیابان ریخته است، بر می‌گردم توی پیاده‌رو. یک ماشین توی پیاده‌رو پارک کرده، برمی‌گردم توی خیابان. فکر می‌کنم چطور می‌شود همین مسیر را با ویلچر طی کرد؟ یا با کالسکه بچه؟ یا یک نابینا چطور باید در این بازی پیاده‌رو-خیابان برنده شود و بلایی سرش نیاید؟ یک سالمند که مشکل حرکتی دارد چطور؟

می‌رسم به ایستگاه بی‌آرتی. ایستگاه برای ما آدم‌های بدون معلولیت هم به زور جا دارد. برای وارد شدن به آن رمپ وجود دارد اما ویلچر یا کالسکه برای وارد شدن به اتوبوس باید پرواز کنند.

می‌رسم به ایستگاه بی‌آرتی. ایستگاه برای ما آدم‌های بدون معلولیت هم به زور جا دارد. برای وارد شدن به آن رمپ وجود دارد اما ویلچر یا کالسکه برای وارد شدن به اتوبوس باید پرواز کنند. موتورسیکلت‌ها در خط بی‌آرتی جولان می‌دهند. انگار خط متعلق به آنهاست و متعلق به معدود ماشین‌هایی با چراغ ال ای دی در جلو شیشه‌شان.

داخل اتوبوس مثل دانه‌های انار به هم چسبیده‌ایم. فکر می‌کنم اینجا اصلا ویلچر جا نمی‌شود. از بی‌آرتی پیاده

می‌شوم. می‌خواهم بروم داخل ایستگاه متروی آن طرف خیابان. همه جا نرده‌کشی شده و چاره‌ای جز رد شدن از پل عابر نیست. از پله‌ها بالا می‌روم و به چرخ‌ها فکر می‌کنم، چرخ‌های ویلچر و کالسکه. بالاخره می‌روم داخل ایستگاه مترو. این مترو آسانسور ندارد. باز به چرخ‌ها فکر می‌کنم. من اما می‌توانم از پله برقی استفاده کنم. پایین می‌روم و در ازدحام آدم‌ها با چشم دنبال تابلو مقصد می‌گردم. به یک نابینا فکر می‌کنم. می‌روم روی سکو، منتظر قطار می‌شوم. خط زرد را می‌بینم و فکر می‌کنم یک نابینا چطور باید جای آن را تشخیص بدهد. سوار می‌شوم. این بار شبیه کمپوت سیب شده‌ایم. باز به ویلچر یا

کالسه بچه فکر می‌کنم یا یک سالمند با مشکل تنفسی یا یک بچه کوچک یا

جدول زمانی قوانین مناسب‌سازی در ایران

تاریخ	قوانین	مرجع صدور	ماده قانونی
15 اردیبهشت 1364	آیین‌نامه اجرایی تأسیس استخرهای شنا	هیئت وزیران	آیین‌نامه http://rc.majlis.ir/fa/law/show/108745
3 خرداد 1368	ضوابط و مقررات شهرسازی و معماری برای افراد معلول جسمی - حرکتی	شورای عالی شهرسازی و معماری ایران سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور	کل آیین‌نامه http://www.monasebsazi.com/wp-content/uploads/2014/12/Code246.pdf
29 آبان 1369	قانون کار درباره رفع موانع معماری	مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت نظام	تیمبره دوم ماده 119 https://b2n.ir/713476
2 خرداد 1370	بخشنامه وزارت کشور درباره مناسب‌سازی پارک‌ها	معاونت هماهنگی امور عمرانی وزارت کشور	بخشنامه 4426 / 3 / 33 http://opac.nlai.ir/opac-prod/bibliographic/527954
22 آذر 1378	ویرایش ضوابط و مقررات شهرسازی و معماری برای افراد معلول جسمی - حرکتی	شورای عالی شهرسازی و معماری ایران سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور	بند ج ماده 193 http://rc.majlis.ir/fa/law/show/93301
17 فروردین 1379	قانون برنامه سوم توسعه جمهوری اسلامی ایران	مجلس شورای اسلامی	ماده 30 بند دوم http://rc.majlis.ir/fa/law/show/94207
11 شهریور 1383	قانون برنامه چهارم توسعه جمهوری اسلامی ایران	مجلس شورای اسلامی	لینک آیین‌نامه http://rc.majlis.ir/fa/law/show/123284
9 خرداد 1384	آیین‌نامه اجرایی ماده دوم قانون جامع حمایت از معلولان	هیئت وزیران	ماده 4؛ تدابیر بخش الف، بند 26 http://rc.majlis.ir/fa/law/show/127947
10 اردیبهشت 1385	دستورالعمل اجرایی اصلاح ساختار سامانه‌های حمل و نقل عمومی و ساماندهی حمل و نقل درون‌شهری	هیئت وزیران	تیمبره ماده 2 http://rc.majlis.ir/fa/law/show/97837
22 آبان 1385	لایحه حمایت از سامانه حمل و نقل ریلی شهری و حومه	مجلس شورای اسلامی	ماده 9 بند سوم http://rc.majlis.ir/fa/law/show/790196
5 آذر 1385	دستورالعمل نحوه واگذاری اتوبوس از وزارت کشور به اتوبوسرانی شهرها و بهره‌برداری آن	هیئت وزیران	بند ب ماده 169 http://rc.majlis.ir/fa/law/show/790196
15 دی 1389	قانون برنامه پنجم توسعه جمهوری اسلامی ایران	مجلس شورای اسلامی	بند 1 بخش شهرسازی http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=11270
29 بهمن 1389	سیاست‌های کلی نظام	مقام رهبری	بند 9 بخش اینارگران http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=11265
7 اسفند 1390	اصلاح آیین‌نامه اجرایی ماده دوم قانون جامع حمایت از معلولان	هیئت وزیران	اصلاح آیین‌نامه http://rc.majlis.ir/fa/law/show/811408
10 خرداد 1394	تصویب‌نامه در خصوص تشکیل ستاد هماهنگی مناسب‌سازی کشور	هیئت وزیران	مواد دو و سه http://rc.majlis.ir/fa/law/show/936758
20 اسفند 1396	قانون حمایت از حقوق معلولان	مجلس شورای اسلامی	فصل دوم، مناسب‌سازی، دسترسی پذیری، و تردد و تحرک http://rc.majlis.ir/fa/law/show/1054682

منبع: بانک اطلاعات مناسب‌سازی قابل دسترسی در: <http://www.monasebsazi.com/standards-guidelines/rules/>

شاه‌حسینی و موسی‌زاده (۱۳۹۴) در پژوهشی با عنوان «ارزیابی موانع اجرای ضوابط و مقررات معماری شهرسازی ویژه افراد معلول» با بررسی وضعیت موجود و مصاحبه‌های مختلف به دلایلی اشاره کرده‌اند. یکی از دلایل آنها عدم باور عمومی مردم و دست‌اندرکاران به توانایی‌های افراد دارای معلولیت است. از نظر آنها نگاه حمایتی در برخی از برنامه‌ها باعث ایجاد وابستگی فرد دارای معلولیت و از بین رفتن استقلال فردی وی می‌شود. آنها فقدان تعریف مشخص از رفاه اجتماعی در حوزه معلولیت در کشور را باعث اعمال سلیقه در برنامه‌ریزی‌های این حوزه دانسته‌اند.

بر اساس تحقیق آنها اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی درباره مناسب‌سازی نیز به کندی صورت می‌گیرد. با آنکه بر اساس مصوبه شورای عالی شهرسازی و معماری در سال ۱۳۶۸ صدا و سیما موظف شده است به تبلیغ و آموزش در این مورد بپردازد اما کمتر برنامه‌ای در این سال‌ها درباره این موضوع ساخته و پخش شده است. مردم اغلب از مشکلات افراد دارای معلولیت ناآگاهند و حتی از حقوق خودشان در شهر مطلع نیستند. همین‌طور در سیستم آموزشی ما از آگاه‌سازی درباره حقوق افراد در شهرها و مناسب‌سازی برای افراد دارای معلولیت یا کهنسال و... خبری نیست.

همچنین به نظر می‌رسد یکی از مشکلات عمده، وضعیت نظارت و بازبینی قوانین باشد. مثلاً ضوابطی که در سال ۱۳۷۸ ابلاغ گردیده، وزارت راه و شهرسازی را موظف نموده است که هر ۵ سال یک بار این ضوابط را مورد بازنگری قرار دهد اما پس از گذشت حدود سه دوره پنج ساله از زمان ابلاغ، خبری از به روز رسانی ضوابط نیست.

یک زن باردار، به خصوص وقت پیاده شدن که با فشار مردم از کوچه بیرون می‌افتم. از ذهنم می‌گذرد که برای سوار مترو شدن باید جوان و ورزشکار بود. تابلوها را دنبال می‌کنم و به سمت تابلو خروج می‌روم. این ایستگاه پله برقی هم ندارد. کلی پله را بالا می‌روم و به زانوهای مادرم فکر می‌کنم. به مغازه‌ها نگاه می‌کنم. در ورودی اکثرشان حداقل یک پله وجود دارد و با پیاده‌رو هم سطح نیستند. چرخ‌ها نمی‌توانند از آنها عبور کنند. پیاده‌رو پهن و عریض و صاف است اما بیش از حد صاف اگر حواسم را جمع نکنم لیز می‌خورم. به پدر بزرگم فکر می‌کنم.

این شرح یک روز هر عابر پیاده در خیابان‌ها و کوچه پس‌کوچه‌های تهران است که می‌تواند همچنان ادامه داشته باشد.

پیروز حناچی شهردار تهران، مناسب‌سازی شهر تهران را در حدود ۵ درصد تخمین می‌زند (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۸). فضای شهری برای بسیاری از افراد دارای معلولیت و کسانی که ناتوانی‌هایی در حرکت دارند مناسب نیست و طراحی پیاده‌روها، ساختمان‌ها و وسایل حمل و نقل عمومی آنها را از سطح شهر حذف و با مشکل مواجه می‌کند.

شاید اینطور به نظر برسد که قانونی درباره مناسب‌سازی فضاهای شهری ایران وجود ندارد اما این گونه نیست. درباره وضعیت معابر و مناسب‌سازی آنها و ایجاد دسترسی برای انواع گروه‌های ناتوان، تاکنون قوانین زیادی در کشور تدوین شده است که بسیاری از آنها در جدول زیر آمده‌اند و البته قوانین دیگری هم مختص شهر تهران وجود دارد که در این جدول ذکر نشده‌اند.

با وجود قوانین فراوان و پژوهش‌های بسیار که به خصوص بعد از سال ۱۳۶۷ در مورد مناسب‌سازی فضاهای شهری صورت گرفته است، امروز با قدم زدن ساده در هر منطقه از تهران شاهد هستیم که مسیرهای عابر پیاده یا حمل و نقل عمومی حتی برای افراد بدون معلولیت هم نامناسب‌اند. دلیل اینکه با وجود همه ضوابط، برنامه‌ها، و ستادهایی که تاکنون در این مورد ایجاد شده هنوز با انبوهی از مشکلات مواجهیم چیست؟



نکرده باشند خودداری کنند. ولی مثلا شهرداری تهران آن قانون را به درستی اجرا نمی‌کند.

به نظر می‌رسد نبود ضمانت اجرا و فقدان نهادهای نظارتی بزرگترین اشکالی است که در بحث مناسب‌سازی وجود دارد که سعی می‌کنیم این ضعف را حل کنیم.» (خبرگزاری صدا و سیما، ۲۶ شهریور ۱۳۹۶)

آنچه این روزها بسیاری را دلخوش کرده قانون حمایت از معلولان است که بعد از حدود ده سال معطل ماندن در هیئت وزیران بالاخره در اسفند ۱۳۹۶ تصویب شد. به گفته بهروز مروتی، مدیر کمپین پیگیری حقوق افراد دارای معلولیت، برای این قانون بودجه‌ای در نظر گرفته نشده بود. اما در تجمع ۱۲ آذر ۱۳۹۷ در مقابل سازمان برنامه و بودجه و جلسه‌ای که با این سازمان برگزار شد، ۱۱۰۰ میلیارد تومان بودجه به آن اختصاص داده شد. این در حالی بود که بهزیستی برای اجرای این قانون ۱۲ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان به سازمان برنامه و بودجه پیشنهاد داده بود (خبرگزاری ایرنا، ۱۶ دی ۱۳۹۷).

این قانون قسمتی را نیز به بحث مناسب‌سازی، دسترسی پذیری و تردد و تحرک اختصاص داده است و کلیه دستگاه‌ها را در این زمینه مکلف کرده است. به گفته محمد نفریه، معاون امور توانبخشی سازمان بهزیستی کشور، آیین‌نامه آن قرار است در ۱۲ آذرماه و روز جهانی معلولان به تصویب برسد (گفتگو با خبرگزاری مهر ۱۱ آبان ۱۳۹۸).

به گفته سهیل معینی که از دست اندرکاران قانون جامع حمایت از معلولان بوده است تمام اماکن عمومی که کاربری عمومی دارند و در حال ساخته شدن هستند اگر در طراحی و ساختشان مناسب‌سازی را اعمال کنند به بودجه جداگانه‌ای نیاز نیست و تنها باید یک سری استانداردها را رعایت کنند (خبرگزاری صدا و سیما، ۲۶ شهریور ۱۳۹۶).

به نظر می‌رسد مشکل اصلی نه در میزان بودجه، یا نبود قانون، که در اجرای قانون است. همین‌طور وجود دستگاه‌های موازی، ضعیف بودن سازمان بهزیستی به عنوان مرجع نظارتی این قانون، عدم شفافیت و عدم اعلام ضوابط به مردم برای پیگیری از سوی آنها، می‌تواند از دلایل اجرا نشدن قوانین باشد.

در قانون جدید حمایت از معلولان که بسیاری از مواد آن قبلا هم وجود داشته است یکی از موارد پیش بینی شده جدید، ضمانت اجرایی است. در تبصره سوم ماده پنج این قانون که به بحث مناسب‌سازی اختصاص دارد، متخلفان به جزای نقدی، انفصال موقت یا دائم از خدمات عمومی، تنزل مقام یا محرومیت



همچنین به گفته بسیاری از صاحب‌نظران یکی از مهمترین مسائل در این زمینه نبود ضمانت اجرایی در خصوص ضوابط و قوانین است. در هیچ کجا مشخص نشده است که اگر دستگاهی به وظایف خود عمل نکرد چه عواقبی برایش در پی خواهد داشت. این موضوع راه اعتراض مردم و سمن‌های دغدغه‌مند را هم سد کرده است.

تعدد ابلاغات قانونی، ناهماهنگی در اجرا، اجرای سلیقه‌ای و غیراستاندارد و عدم وجود تشکیلات منسجم مردمی در پیگیری موضوع مناسب‌سازی، از دیگر دلایل وضعیت حال حاضر و اجرا نشدن قوانین است که در این پژوهش به آنها اشاره شده است (شاه‌حسینی، موسی‌زاده، ۱۳۹۵).

سهیل معینی عضو ستاد مناسب‌سازی شهر تهران در مصاحبه‌ای در ۱۴ مهر ۱۳۹۶ می‌گوید:

«مناسب‌سازی دچار چند آسیب جدی است. اول اینکه دستگاه‌هایی که رسماً مسئولیت دارند درست به مسئولیت‌شان عمل نمی‌کنند. ستاد ملی هماهنگی مناسب‌سازی، به ریاست وزیر کشور را داریم ولی این ستاد جلساته‌اش را بسیار نامنظم و دیر به دیر و خیلی محدود برگزار می‌کند و تا کنون نیز دستاورد ملموسی نداشته است. در سلسله مراتب اجرایی این ستاد از جمله در استانداری‌ها و فرمانداری‌ها، عملکرد از شهری به شهری و از استانی به استان دیگر متفاوت است. ولی می‌توان گفت که کلاً این ساختار، ساختار مناسبی نبوده است. به لحاظ قانونی این ستاد اهرم‌های اجرایی خوبی در اختیار دارد، ولی از پتانسیل آن به خوبی استفاده نشده است. خارج از این ساختار مهمترین مشکل این است که برنامه تدوین شده برای مناسب‌سازی وجود ندارد. قرار بود ستاد در سطح

کشور یک برنامه جامع ۵ تا ۱۰ ساله برای مناسب‌سازی داشته باشد که این برنامه وجود ندارد. نقص دیگر، نبود ضمانت اجرایی قانون است. براساس این قانون [قانون حمایت از معلولان] تمام وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات و شرکت‌های دولتی و نهادهای عمومی و انقلابی موظف شده‌اند در طراحی، تولید و احداث ساختمان‌ها و اماکن عمومی، معابر و وسایل خدماتی به نحوی عمل کنند که امکان دسترسی و بهره‌مندی از آنها را برای معلولان همچون افراد عادی فراهم کنند. از سوی دیگر طبق ماده ۲ آیین‌نامه شهرداری‌ها نیز موظف شدند از صدور پروانه احداث یا پایان کار برای آن تعداد از ساختمان‌ها و اماکن عمومی و معابری که استانداردهای تخصصی مناسب‌سازی مربوط به معلولان را رعایت



عکس‌ها از سپیده شهبازی

بعضی از ما بچه‌دار خواهیم شد و بعد از بچه‌دار شدن هم خواهان حضور در اجتماع هستیم. کودکان ما نیاز به فضای شهری امن و در دسترس خواهند داشت. به نظر می‌رسد زیست باکیفیت همه ما شهروندان بدون مناسب‌سازی فضاهای شهری امکان‌پذیر نخواهد بود، پس لازم است بیش از پیش به شهری در دسترس فکر کنیم و در راستای آگاه‌سازی و ترویج مسئله مناسب‌سازی شهر بکوشیم.

منابع

سایت بانک اطلاعات مناسب سازی (بام) قابل دسترس در: [کلیک کنید](#).

هدایتی، فریفته، خبرگزاری صدا و سیما (۱۳۹۶، ۲۶ شهریور). از لایحه معطل مانده مناسب‌سازی محیط برای معلولان تا چشم انداز ۱۴۰۴. قابل دسترس در: [کلیک کنید](#).

ابلاغ قانون حمایت از معلولان به دولت (۱۳۹۷، ۱۳ اردیبهشت). قابل دسترس در: [کلیک کنید](#).

قربانی مقانکی، مهناز. خبرگزاری مهر (۱۳۹۸، ۱۱ آبان). تصویب آیین نامه مناسب سازی قانون جامع معلولان آذرماه. قابل دسترس در: mehrnews.com/news/4760818

احمدی، پریشاد، خبرگزاری ایسنا (۱۳۹۸، ۹ آبان). قانون حمایت از حقوق معلولان، قربانی دعوای بین بخشی. قابل دسترس در: [کلیک کنید](#).

گروه اجتماعی خبرگزاری فارس (۱۳۹۸، اردیبهشت). حرکت لاکپشتی برای مناسب سازی معابر شهر. قابل دسترس در: [کلیک کنید](#).

حسینی خواه ، سادات. خبرگزاری ایرنا (۱۳۹۷، ۱۶ دی). معلولان نمی خواهند قانون روی زمین بماند. قابل دسترس در: [کلیک کنید](#).

از انتصاب به پست‌های حساس و مدیریتی یا اخراج از نهاد یا سازمان متبوع محکوم می‌شوند اما باید دید این قانون در آینده به درستی اجرا خواهد شد یا به خیل عظیم قوانین اجرا نشده مناسب‌سازی خواهد پیوست. پرسشی که از سوی بهروز مروتی، مدیر کمپین پیگیری حقوق افراد دارای معلولیت، هم مطرح می‌شود، اینکه آیا تاکنون نهادهای متولی مثل ستاد مناسب‌سازی یا دبیرخانه هماهنگی و پیگیری آن در سازمان بهزیستی در این رابطه اقدام قضایی انجام داده‌اند؟

همچنین در این قانون دستگاه‌های مشمول باید گزارش اقدامات انجام شده خود را در خصوص این قانون به کمیته هماهنگی و نظارت بر اجرای این قانون که متشکل از نماینده‌ای از وزارتخانه‌های مختلف با سرپرستی معاون اول رییس جمهور است ارائه دهند که البته شاید مکلف کردن آنها برای گزارش به مردم و شفافیت درباره اقدامات انجام شده باعث پیشبرد بهتر این قانون شود.

اتفاقات مثبتی هم در رابطه با مناسب‌سازی فضاهای شهری رخ داده است. شورای شهر تهران جلسات مناسب‌سازی را که پیشتر به حال خود رها شده بودند از سر گرفته است، مردم به نسبت قبل آگاه‌تر و حساس‌تر شده‌اند و سازمان‌های مردم‌نهادی در این رابطه فعالیت می‌کنند که می‌توانند نویدبخش روزهای بهتری برای افراد دارای معلولیت و بدون معلولیت باشند. به نظر می‌رسد بهترین راه برای رسیدن به شهری در دسترس برای همه از مطالبه‌گری عمومی می‌گذرد. باید بیشتر بگوییم و بنویسیم و بخوایم تا اتفاق بیافتد وگرنه صرف داشتن قوانین خوبی که اجرا نمی‌شوند دردی از ما دوا نمی‌کند.

هر کدام از ما ممکن است به دلیل حادثه‌ای دارای معلولیت شویم. ممکن است بینایی خود را از دست بدهیم یا مشکلات حرکتی پیدا کنیم. همه ما حتما پیر خواهیم شد و بعضی ناتوانی‌ها با کهولت سن به سراغمان خواهند آمد. این روزها از رو به سالمندی رفتن جمعیت ایران بیش از پیش صحبت می‌شود.

جامعه معلول است نه آدم‌ها!

مصاحبه با سهیل معینی، مدیرمسئول روزنامه ایران
سپید و مدیرعامل انجمن باور

مصاحبه از شادی خوشکار، تنظیم از صبا مولوی



ما در فصل‌نامه‌هایی که برای دستادست منتشر می‌کنیم هر دفعه به موضوعی می‌پردازیم. موضوع این شماره مسائل و مشکلاتی است که افراد دارای معلولیت با آن درگیرند. تجارب و اطلاعاتی که شما دارید در این زمینه بسیار مفیدند. بحث را از اینجا شروع کنیم که به نظر می‌رسد برخورد با معلولیت هم تا حدی شبیه به مسئله جنسیت است. معیاری وجود دارد و همه چیز برای کسی که این معیارها را دارد مثل کسی که همه اندام‌هایش از نظر فیزیکی و روانی بدون مشکل است طراحی شده است. بقیه آدم‌ها که ممکن است با آن معیارها تفاوت داشته باشند نادیده گرفته می‌شوند و مسائل‌شان اهمیتی ندارد. فکر می‌کنید چه دلیلی وجود دارد که این معیارها و تعاریف شکل می‌گیرند، مثلاً برای ساخت شهر، یا برای استخدام در مشاغل؟ با توجه به این‌که هر فرد هم ممکن است در گذر زمان بخشی از چیزهایی که دارد و به آن توانایی گفته می‌شود را از دست بدهد یا تفاوت‌هایی پیدا کند.

- به نظر من مشکل ما کلاً در برنامه‌ریزی‌های اجتماعی که شاخه‌های مختلفی دارد دو نوع برخورد است. ما با تفاوت‌های آدم‌ها دو نوع برخورد می‌کنیم، یا آن‌ها را نمی‌بینیم یا آن‌ها را بیش از چیزی که باید می‌بینیم. این برداشت‌ها که تبدیل به برچسب می‌شود کار را از نظر توسعه اجتماعی و انسانی مشکل می‌کنند. منظور این است که آدم‌ها دارای صفات مشترک و تفاوت‌هایی هستند. از اصول بدیهی حقوق بشر این است که تفاوت‌های انسانی بخشی از انسانیت آدم‌هاست و در واقع تفاوت‌ها به همان اندازه طبیعی هستند که تشابهات. این اصل بدیهی است که آدم‌ها یک قدر مشترک دارند که انسانیت، شأن اجتماعی و شهروندی است که در آن با هم برابرند. اما تفاوت‌هایی با هم دارند که به اندازه همین تشابهات قابل احترام است. آدم‌ها با یکدیگر تفاوت‌های جسمی دارند، این تفاوت‌ها صرفاً به معنی محدود بودن بخشی از توانایی‌های جسمی به اسم معلولیت نیست. عده‌ای از آدم‌ها چاقند عده دیگری لاغرند، عده‌ای قدکوتاه و عده‌ای قدبلندند، زنند، مردند، این تفاوت‌ها باید دیده شوند و نباید دیده شوند. در اینجا باید ظرافت به کار برده شود. درجایی که ما می‌خواهیم حقوق مشترک همه آدم‌ها را مراعات کنیم، دیده نشدن این تفاوت‌ها مانع تحقق

حقوق برابر می‌شود پس اینجا باید تفاوت‌ها دیده شوند. مثلاً وقتی می‌خواهیم شهری بسازیم باید توجه کنیم که همه شهروندان حق استفاده برابر از این محیط شهری را دارند بنابراین باید شهر را به گونه‌ای طراحی کنیم که همه افراد با وجود محدودیت‌ها و تفاوت‌های جسمی به یک حقوق برابر دست پیدا کنند. مثلاً دانشگاه‌های ما باید برای افراد دارای معلولیت و روی ویلچر قابل دسترس باشند و فردی که روی ویلچر است مثل سایر افراد سر کلاس برود. یک نابینا باید بتواند به اندازه یک فرد بینا به منابع آموزشی دسترسی داشته باشد. یک آدم ناشنوا نباید به دلیل ناشنوایی منزوی شود. بلکه باید به طرق دیگر ارتباطش را با جامعه حفظ کند. سالمندان ما که سرنوشتشان تقریباً محتوم به معلولیت است باید دیده شوند. خیلی ساده، زنان جوان ما که ازدواج کرده و بچه دارند به عنوان یک مادر اگر کالسکه‌ای را دارند جابه‌جا می‌کنند باید بتوانند با این کالسکه همه‌جا بروند. بنابراین ما در برنامه‌ریزی‌های شهری‌مان باید این تفاوت‌ها را ببینیم. وقتی پارک می‌سازیم باید کودک را ببینیم، نوجوان را باید ببینیم. اگر نبینیم مانع تحقق حق دسترسی به تفریحات و فرهنگ شده‌ایم. پس اینجا باید این تفاوت‌ها دیده شود. کجا نباید تفاوت‌ها دیده شود؟ جایی که با حقوق مشترک سروکار داریم نباید بیش از حد به این تفاوت‌ها معنا بدهیم. اگر کلاسی برگزار می‌کنیم باید برایمان عادی باشد که همه آدم‌ها با شکل‌های متفاوت سر این کلاس باشند. اینجا ما تفاوت‌ها را نمی‌بینیم قدر مشترک را می‌بینیم. ما اینجا دانشجو و دانش‌آموز داریم نه دانش‌آموز دارای معلولیت و غیر معلول. اگر جوامع یاد بگیرند این ظرافت را رعایت کنند و بفهمند کجا باید تفاوت‌ها را ببینند و کجا نبینند بخش عمده‌ای از مسائل حل می‌شود. ما عموماً پشت این دو رویکرد می‌مانیم. گاهی زیادی به تفاوت‌ها بها می‌دهیم مثلاً می‌گوییم چهار تا آدم در این سینما بودند و دقت کردی که یکی‌شان معلول بود؟ چرا دقت کردی معلول بود؟ این افراد ممکن است تفاوت‌های زیادی با هم داشته باشند چرا معلولیتش را دیدی؟ و جایی هم



تعاریف ما منوط بر این هستند که می‌خواهیم به چه چیزی برسیم. مثلاً اگر می‌گوییم حقوق بشر، حقوق انسانی، نمی‌گوییم حقوق چه انسانی؟ چه نژادی؟ چون یاد گرفته‌ایم که در برخورد با حقوق انسانی نژادها را نبینیم، رنگ‌ها را نبینیم. همین قضیه باید در تعاریف اجتماعی ما دیده شود.»

دقیقاً این تفاوت‌ها باید دیده شوند. جایی که داریم خدماتی برای همه مردم ارائه می‌دهیم ولی وقتی پای افراد دارای معلولیت به میان می‌آید می‌گوییم این‌ها باید بروند یک جای خاص، بروند توی یک جزیره خاص، بروند در یک سازمان خاص، بروند یک سینمای خاص. نه. افراد دارای معلولیت هم شهروندی هستند در کنار سایر شهروندان. بنابراین الان دنیا دارد به این سمت می‌رود که بداند کجا تفاوت‌ها را ببیند و کجا نبیند. در رعایت اصول و قدر مشترک تفاوت‌ها دیده نمی‌شوند و در چگونگی تحقق حقوق برابر، باید دیده شوند.

چه راه دیگری برای تعریف این معیارها و تغییرشان وجود دارد؟

- تعاریف ما منوط بر این هستند که می‌خواهیم به چه چیزی برسیم. مثلاً اگر می‌گوییم حقوق بشر، حقوق انسانی، نمی‌گوییم حقوق چه انسانی؟ چه نژادی؟ چون یاد گرفته‌ایم که در برخورد با حقوق انسانی نژادها را نبینیم، رنگ‌ها را نبینیم. همین قضیه باید در تعاریف اجتماعی ما دیده شود. ما با مفهومی سروکار داریم به نام عدالت و برابری، برای تحقق این مفهوم اصول و حقوق مشترک است، اما چگونگی‌ها بسته به شرایط فرق می‌کند. در نتیجه ما باید متناسب با این تعاریفمان را انجام دهیم. شاید خیلی مستقیم به این بحث مربوط نباشد ولی یک استاد روانشناسی در آمریکا و از پیشگامان حقوق نابینایان در دهه‌های چهل و پنجاه در دانشگاه در کلاسی به دانشجویانش می‌گوید: «به من بگویید نابینایی یعنی چه؟» دانشجویان می‌گویند خب معلوم است کسی که نمی‌بیند. می‌گوید پس از دیدگاه شما نابینا کسی است که نمی‌بیند؟ می‌گویند بله. یک آزمایش می‌کند. اتاقی را درست می‌کند که اتاق تاریکی است. می‌گوید یک شیء آنجاست شما بروید داخل اتاق و آن را پیدا کنید. دانشجویها می‌روند و پیدایش نمی‌کنند چون اتاق آنقدر تاریک است که آن را نمی‌بینند. بعد از آزمایش از دانشجویان می‌پرسد شما در این اتاق تاریک بینا بودید یا نابینا؟ عده‌ای می‌گویند ما نمی‌دیدیم پس نابینا بودیم. عده‌ی دیگری می‌گویند ما می‌بینیم ولی آنجا نمی‌دیدیم. پس یک: ندیدن بسته به شرایط تغییر پیدا می‌کند. بینا بودن یا نابینا بودن بسته به شرایط تغییر پیدا می‌کند.

حالا یک فرد نابینا را به اتاق می‌آورند و به او می‌گویند شیء در آن فاصله و مختصات جغرافیایی است. نابینا شیء را می‌آورد. از دانشجویان می‌پرسد این فرد بینا بود یا نابینا بود؟ عده‌ای می‌گویند نابینا بود چون به‌رحال نمی‌دید.



شما با حس بینایی می‌خوانید او کتاب را به شکل ضبط‌شده می‌خواند و با رایانه از طریق نرم‌افزارها به فایل الکتریکی دسترسی دارد. هر دوی شما آن کتاب را خوانده‌اید. هر دوی شما دانش یکسانی از آن کتاب دارید. و هر دوی شما امتحان می‌دهید. آیا از دیدگاه دسترسی به منابع آموزشی ما دانشجوی نابینا داریم؟ نداریم. بنابراین تعریفی که الان از معلولیت می‌شود می‌گوید معلولیت نقص فرد نیست بلکه نقص تعامل فرد با محیط است.»



می‌گوید اما رفت شیء را پیدا کرد و آورد. همان کاری که یک فرد بینا باید انجام می‌داد. حالا تعریف چیست؟ استاد برای دانشجویان این‌طور تعریف می‌کند که نابینایی ندیدن نیست. نابینایی طرق تحقق کارها بدون حس بینایی است. تعریف را کاملاً تغییر داد. الان بحث ما سر همین است. ما این تعریف متأخر را روی معلولیت داریم. دو دهه است که تعریف معلولیت را در سطح دنیا تغییر داده‌ایم. زمانی در سطح پزشکی بود که معلول فردی است که بیمار است و اختلال دارد و باید به دنبال درمانش بود. این تعریف مدت‌ها بر جوامع سایه انداخته بود. بعد مدل اجتماعی آمد که گفت در واقع معلولیت مابه‌ازای محیطی دارد. با همین

مثال که اگر یک فردی که روی ویلچر نشسته بتواند با همان ویلچر برود سینما و فیلم ببیند آیا از دیدگاه سینما و تماشاگر این فرد دارای معلولیت است؟ نه برای این‌که این فرد هم به سینما می‌رود و فیلم می‌بیند پس فرقی نمی‌کند.

ولی تجربه متفاوتی دارد.

- نه تجربه‌اش هم متفاوت نیست. بقیه از پله بالا می‌روند، سینما برای شما رمپ درست کرده از رمپ بالا می‌روی و می‌نشینی فیلم می‌بینی. یک نابینا به دانشگاه می‌رود. همان کتابی را می‌خواند که شما می‌خوانید. فقط شما با حس بینایی می‌خوانید او کتاب را به شکل ضبط‌شده می‌خواند و با رایانه از طریق نرم‌افزارها به فایل الکتریکی دسترسی دارد. هر دوی شما آن کتاب را خوانده‌اید. هر دوی شما دانش یکسانی از آن کتاب دارید. و هر دوی شما امتحان می‌دهید. آیا از دیدگاه دسترسی به منابع آموزشی ما دانشجوی نابینا داریم؟ نداریم. بنابراین تعریفی که الان از معلولیت می‌شود می‌گوید معلولیت نقص فرد نیست بلکه نقص تعامل فرد با محیط است.

ممکن است بیشتر توضیح دهید؟

- توضیح دادم وقتی در یک مورد مشخص کارکرد شما با دیگران برابر باشد معلولیت معنی ندارد. اگر شما وارد سینما شوی و من که روی ویلچر نشستم کنار شما فیلم را ببینم از دیدگاه حقوق، برای دسترسی به فیلم فرقی با هم نداریم به جز این که من روی ویلچر هستم و شما روی صندلی نشستید. شما با پا آمدید من با ویلچر آمدم ولی آمده‌ام، فیلم را دیده‌ام. یا نابینایی که به دانشگاه می‌آید و درس می‌خواند، همان دانشگاه شما می‌آید و همان درس شما را می‌خواند با همان استاد شما امتحان می‌دهد و همان دانش شما را

کسب می‌کند. فقط او از طریق بریل یا کتاب گویا به این مسئله می‌رسد و شما از طریق کتاب معمولی. در واقع از نظر حقوق آموزشی شما با هم برابرید. اینجا نابینایی معنی ندارد. به چه دلیل؟ برای این که ارتباط محیط با فرد به گونه‌ای است که نقص جسمی او بروزی پیدا نمی‌کند چون امکانات برایش فراهم است. ولی اگر ارتباط محیط با شما ناقص بود... مثلاً الان دانشجوی ویلچری داریم که می‌رود دانشگاه و می‌بینیم سه تا پله هست. کلاسش طبقه سوم است و آسانسور هم وجود ندارد. اینجا این فرد معلول است. نه به خاطر این که روی ویلچر نشسته. بلکه به این دلیل که محیط اجازه دسترسی به حق برابر را به او نداده. محیط معلول است نه فرد. اگر من بروم داخل دانشکده، بتوانم کلاس را بروم، سرویس بهداشتی برای ویلچر قابل دسترسی باشد، کتابخانه، اینترنت و همه چیز در دسترس باشد، چه فرقی می‌کند؟ محیط به گونه‌ای با من رفتار کرده که اصلاً احساس نقص نمی‌کنم. بنابراین معلولیت من بروزی ندارد. ولی اگر در همین محیط دانشکده چهار تا پله بگذارند و من مجبور شوم برای بالا رفتن به کمک متکی باشم پس معلولیت من

بروز پیدا می‌کند. بنابراین می‌گویند تعریف معلولیت نقص فرد نیست بلکه تعامل ناقص با محیط است. در واقع می‌گویند محیط معلول است. الان در دنیا حرکت به این سمت است که محیط را اصلاح کنند. اینجاست که تعاریف نقش پیدا می‌کنند. چون اگر بپذیریم تعامل ناقص با محیط معنی معلولیت است پس برنامه‌ریزی‌ها به این سمت می‌رود که محیط را درست کنیم. ولی وقتی می‌گوییم خود فرد معلول است دائماً وزن را روی خود فرد می‌اندازیم. این فرد است که باید رفتارش را تغییر دهد یا درمان شود. بنابراین تعاریف خیلی خیلی مهم هستند و جهت نگاه و برنامه‌ریزی‌های ما را مشخص می‌کنند.

الان شما بحث را به جای مهمی رساندید و آن هم مسئله محیط است. چیزی که همیشه در این زمینه مطرح می‌شود مناسب‌سازی است. شما مناسب‌سازی را چطور تعریف می‌کنید و فکر می‌کنید در چه حیطه‌هایی باید وجود داشته باشد؟ آیا تعریفی که از مناسب‌سازی وجود دارد و کارهایی که گاهی خیلی ناقص انجام می‌شود درست است؟

- ما مفهومی داریم بسیار فراتر از مناسب‌سازی به اسم دسترسی پذیری. مناسب‌سازی بخشی از دسترسی پذیری است. وقتی ما حقوق برابر داریم، نیازهای برابر داریم، به آن شرایط محیطی که موجب دسترسی برابر من به حقوق و نیازهای مشترک با سایر انسان‌ها می‌شود دسترسی پذیری می‌گوییم. محیط



ما مفهومی داریم بسیار فراتر از مناسب‌سازی به اسم دسترسی‌پذیری. مناسب‌سازی بخشی از دسترسی‌پذیری است. وقتی ما حقوق برابر داریم، نیازهای برابر داریم، به آن شرایط محیطی که موجب دسترسی برابر من به حقوق و نیازهای مشترک با سایر انسان‌ها می‌شود دسترسی‌پذیری می‌گوییم.

برای من قابل دسترسی است و محیط فقط محیط فیزیکی نیست. مناسب‌سازی بیشتر یک مفهوم فیزیکی است. به این معنا که ما یک ساختمان را مناسب کنیم و رمپ بگذاریم، آسانسور بگذاریم، طراحی سرویس‌هایمان به گونه‌ای باشد که یک فرد ویلچری یا سایر افراد بتوانند وارد و خارج بشوند و برای این افراد کاربری داشته باشد. این بخشی از دسترسی‌پذیری است. ولی دسترسی‌پذیری مفهوم وسیع‌تری است و دو مفهوم را در برمی‌گیرد. اولاً دسترسی‌پذیری شامل محیط‌های غیر فیزیکی مثل محیط‌های نرم‌افزاری، دیجیتالی و محیط‌های نوین

آی تی هم هست. به این معنا که مثلاً الان دسترسی به دنیای اینترنت یکی از اضلاع اصلی سواد است. بنابراین اگر نتوانم به اینترنت دسترسی داشته باشم از یک حق اصلی محروم شدم. ولی وقتی سیستم‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری به کمک من می‌آید و باعث می‌شود من همان گوشی را که شما هم استفاده می‌کنید داشته باشم، منتها من از نرم‌افزارهای کمکی برای افراد نابینا استفاده می‌کنم و گوشی‌ام گویا است و شما نه، این مفهوم باعث می‌شود من به دنیای اطلاعات دسترسی داشته باشم. بنابراین یک بخشی از دسترسی‌پذیری دسترسی‌های آی تی سی اطلاعات اینترنتی است که امروزه وجود دارد و صرفاً مناسب‌سازی نیست. و یک بحث دیگر بحث رفع موانع فرهنگی و ذهنی است. ما با دو مفهوم سروکار داریم یکی تحقق کامل دسترسی‌پذیری و از وجه منفی رفع موانع دسترسی‌پذیری. یعنی من حق دارم به این ساختمان دسترسی داشته باشم بنابراین موانعی که سر راهم هستند باید برداشته شوند. یکی از عمده‌ترین موانعی که افراد دارای معلولیت را از دسترسی کامل به حقوقشان منع می‌کند موانع ذهنی و فرهنگی جامعه است. این موانع پنهان و لایه درونی‌تر آگاهی افراد است. به این معنا که وقتی من به یک مدرسه‌ای مراجعه کنم و مدیر مدرسه اعتقادی به این نداشته باشد که من دارای معلولیت می‌توانم در آن مدرسه یا دبیرستان درس بخوانم، بزرگ‌ترین



» کشور باید به سمت برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری حرکت کند و ما بر آن اساس عمل کنیم. الان می‌بینیم در کلان‌شهری مثل تهران مثلاً سی درصد خیابان‌های اصلی‌مان قابل‌دسترس است ولی در پنج سال آینده این رقم به شصت درصد می‌رسد و سیستم حمل‌ونقل عمومی ما الان این کاستی‌ها را دارد که باید رفع شود.»

مانع سر راه ورود من، ذهنیت این فرد است. اصلاً کاری به مسائل فیزیکی و نرم‌افزاری ندارد. پیش‌داوری‌های آدم‌ها، برداشت‌های آدم‌ها و گارد فکری فرهنگی آدم‌ها مانع دسترسی شماست. وقتی که یک سیستمی اعتقاد داشته باشد که یک زن نمی‌تواند خلبان شود، شما نمی‌توانید وارد آن آموزشگاه بشوید و خلبانی را یاد بگیرید. مانع شما آموزشگاه، فیزیک یا نرم‌افزار نیست. مانع شما مسائل فرهنگی جامعه است. بنابراین این سطح کاملاً ذهنی و آگاهانه از موانع دسترس‌پذیری برای ما جدی است. برای همین است که فعالیت‌هایی که ان‌جی‌اوهای افراد دارای معلولیت باید انجام دهند و خود انجمن ما خیلی به آن اعتقاد دارد کار روی فرهنگ‌سازی برای جامعه است. ما باید بتوانیم ذهنیت جامعه را اصلاح کنیم.

شما فکر می‌کنید این مسئله پیش‌زمینه است؟ یعنی اصلاح این بخش حتی می‌تواند به مناسب‌سازی فیزیکی کمک کند؟

- صد در صد. خیلی قوانین وجود دارند که مسئول به اجرای آن‌ها تن نمی‌دهد. چرا؟ چون اعتقادی ندارد. وقتی مصاحبه می‌کند می‌گوید بله بله درست است ما باید مناسب‌سازی کنیم اما ته ذهنش اعتقادی به این ندارد. به محض این‌که شما یا من دارای معلولیت از اتاقش خارج شویم فراموش می‌کند. ولی مسئولی هم هست که اعتقاد دارد. به این نتیجه رسیده که باید این کار را بکند بنابراین حتی قانون هم بالای سرش نباشد این کار را می‌کند. پس ذهنیت آدم‌ها مهم است. زمانی در آمریکا نرخ بیکاری نابینایان حدود ۷۰٪ بود. قانونی گذراندند به اسم ADA که کارفرمایانی که افراد دارای معلولیت از جمله نابینایان را جذب نمی‌کردند جریمه می‌کرد. می‌گفت شما می‌توانید افراد دارای معلولیت را جذب نکنید ولی باید یک جریمه‌ای را به صندوق حمایت از فرصت‌های شغلی افراد دارای معلولیت پرداخت کنید. یک سری از کشورها مثل فرانسه هم این قانون را دارند. بعد از گذراندن این قانون نرخ بیکاری شد ۷۵٪. من با معاون فدراسیون نابینایان آمریکا در یک کنفرانس بین‌المللی صحبت کردم پرسیدم این قانون که به کمک شما آمد چرا نرخ بیکاری پنج درصد بیشتر شد؟ گفت برای این‌که تبعیض در ذهن آدم‌هاست و با قانون نمی‌توانیم تبعیض را از ذهنشان بیرون بکشیم. کارفرمایی که اعتقادی به توانایی فرد دارای معلولیت برای کار ندارد جریمه‌اش را هم می‌دهد. بنابراین موانع فرهنگی و ذهنی قطعاً مؤثرند. بسیاری از تصمیم‌سازها، تصمیم‌گیرنده‌ها این ذهنیت را دارند. فرهنگ یک جامعه اگر عوض شود باعث می‌شود که مثلاً اگر تو مغازه داری بخشی از کالاها و وسایلت را نگذاری در یک پیاده‌روی تنگ. چون ممکن است نابینایی از این پیاده‌رو رد شود، یک فرد ویلچری بخواهد رد شود. البته که قانون مهم است ولی چقدر می‌توانیم قانون تصویب کنیم که مغازه‌دارها را جریمه کنیم؟ اصلاً جریمه هم بکنیم ولی ذهنیت باید این باشد که من این را جلوی مغازه‌ام نگذارم. مثل این‌که مردم به این اعتقاد برسند که آشغال توی خیابان نریزند یا دولت قانون بگذارد که هر آشغالی که بیندازی پنج هزار تومان جریمه دارد. بنابراین ذهنیت آدم‌ها قطعاً مهم است و یکی از مهم‌ترین موانع توسعه اجتماعی پیش‌داوری‌ها، قضاوت‌های غلط و

تبعیض‌های ذهنی است. این هم بخشی از مبارزه ما برای دسترس‌پذیری است.

در بحث مناسب‌سازی فیزیکی همیشه درباره این‌که محیط‌های شهری مناسب نیستند صحبت می‌شود. آیا شما بین تهران و شهرهای دیگر در این زمینه تفاوتی می‌بینید؟

- حدود دو دهه است که کارهای مناسب‌سازی در شهرها انجام می‌شود و در حال پیش رفتن است. این‌ها دستاوردهایی است. در ادبیات مدیریت شهری ما امر دسترس‌پذیری جاافتاده و بازگشت‌ناپذیر است. یعنی امروزه هر مسئولی روی کار بیاید با این مفهوم روبه‌روست و تشکیلاتش شکل گرفته. شورای شهر آن را می‌شناسد. شورای قبل می‌شناخت، این شورا می‌شناسد و شورای بعدی هم می‌شناسد و به همین دلیل بازگشت‌ناپذیر است. مسئولان با این مفهوم سروکار دارند. در شهرداری از قالیباف به این‌طرف این بحث جاافتاده است و از دوازده سیزده سال پیش هر شهرداری آمده این بحث را می‌فهمیده حالا شاید نه با جزئیات کامل، و تشکیلاتی وجود داشته و جلو می‌رفته. این از دستاوردهایی است که نتیجه تلاش ان‌جی‌اوها و خود افراد دارای معلولیت و فعالین حقوق مدنی است. اما در مقام اجرا هنوز مشکلات زیادی داریم از جمله این‌که پروژه مناسب‌سازی پراکنده شکل می‌گیرد و تابع یک برنامه کلی نیست. الان ستاد مناسب‌سازی کشوری را شکل دادیم و در قانون حمایت از معلولان هم آوردیم. برای این‌که بالاخره کشور باید مشخص کند مثلاً ما در ده سال آینده در بحث دسترس‌پذیری به این نقطه می‌رسیم. یعنی کشور باید به سمت برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری حرکت کند و ما بر آن اساس عمل کنیم. الان می‌بینیم در کلان‌شهری مثل تهران مثلاً سی درصد خیابان‌های اصلی‌مان قابل‌دسترس است ولی در پنج سال آینده این رقم به شصت درصد می‌رسد و سیستم حمل‌ونقل عمومی ما الان این کاستی‌ها را دارد که باید رفع شود. در نتیجه وضع جلو رفته ولی هنوز حتی با وضعیت مطلوب، ایده‌آل که هیچ، خیلی فاصله داریم. در شهرستان‌ها هم این نهضت شروع شده و صرفاً منحصر به کلان‌شهرها هم نیست و در برخی شهرهای کوچک هم در حال اجراست اما واقعیت این است که

» ایستگاه بی‌آرتی وسط
 خیابان است. نه برای تردد
 نابینایان ایمنی دارد، نه یک
 فرد ویلچری می‌تواند برود
 نه اتوبوس‌های اصطلاحاً low
 floor داریم که کفشان
 بیاید پایین و با لبه سکو
 هم‌سطح شود که فرد
 ویلچری بتواند وارد شود.»



» به نسبت گذشته الان خیلی از افراد دارای معلولیت به خیلی
 از شغل‌ها و پست‌ها ورود پیدا می‌کنند، ولی این یک مبارزه دائمی
 است. یک بخش حقوقی، یک بخش فرهنگی، یک بخش اقتصادی
 است و همه این‌ها دست‌به‌دست هم می‌دهند. آن‌ور دنیا هم
 هنوز این مبارزه ادامه دارد. نرخ بیکاری افراد دارای معلولیت حتی در
 کشورهای توسعه‌یافته هم بالاست.»

خیابان است. نه برای تردد نابینایان ایمنی دارد، نه یک فرد ویلچری
 می‌تواند برود نه اتوبوس‌های اصطلاحاً low floor داریم که کفشان
 بیاید پایین و با لبه سکو هم‌سطح شود که فرد ویلچری بتواند وارد
 شود. ما به‌شدت داریم با این‌ها مبارزه می‌کنیم. در حمل‌ونقل اصلاً
 وضعیت خوبی نداریم ولی در یک سری مناسب‌سازی‌ها مثلاً در فضاهای
 پارک، برخی مجتمع‌های خدمات عمومی و پیاده‌روها پیشرفت‌هایی داشتیم.

**این مسئله در کار چطور است؟ شما به قوانین اشاره کردید و گفتید
 وقتی ذهنیت‌ها درست نباشند قوانین نمی‌توانند کارکرد داشته باشند.
 آیا الان قوانین این اجازه و فرصت را می‌دهند که افراد برحسب علاقه و
 توانایی‌شان در جاهای مختلف کار کنند و حق انتخاب داشته باشند؟**

- ما کارهایی کردیم از جمله قانون حمایت از معلولان که سال ۹۶ تصویب شد
 و ما هفت هشت سال رویش کار کردیم و یک پیشرفت و دستاورد است. ما
 داریم کار می‌کنیم که سه درصد سهمیه‌های دولتی را به انجا مختلف برای
 افراد دارای معلولیت نگاه داریم. درست است که این سهمیه سه درصد بعضاً
 کامل اجرا نمی‌شود ولی این‌طور هم نیست که بگوییم کلاً اجرا نمی‌شود. ولی
 راه‌های در رو دارد، سازمان‌ها مقاومت‌هایی دارند، مثلاً آموزش‌وپرورش خیلی
 مقاومت می‌کند. نمود دیدگاه‌های فرهنگی که قبل‌تر اشاره کردم اینجاست.
 وزارت آموزش‌وپرورش بخشنامه‌هایی صادر کرده که مثلاً فرد دارای معلولیت
 نمی‌تواند آموزش بدهد. می‌تواند استخدام بشود ولی اگر می‌خواهد آموزش
 بدهد یا باید به مدرسه استثنایی برود و فقط به افراد دارای معلولیت تدریس
 کند یا در مدرسه عادی نمی‌تواند برود. این تبعیض بسیار آشکاری علیه حقوق
 افراد دارای معلولیت است. ما چندین سال است که با جدیت داریم با این
 تبعیض مبارزه می‌کنیم. می‌گوییم این مغایر کنوانسیون جهانی حقوق افراد
 دارای معلولیت است که ایران به آن پیوسته و تعهد اجرا دارد و مغایر قانون
 است. آن‌ها مقاومت می‌کنند و ما هم فشارمان را زیاد می‌کنیم. از جمله این‌که
 امسال وادارشان کردیم از هجده هزار نفری که جذب کردند صد و چهل و سه
 محل‌شغل را بتوانیم برای افراد دارای معلولیت نگاه داریم. بالاخره دستاوردهایی
 داریم. ممکن است قانون کامل اجرا نشود ولی داریم پیش می‌رویم. به نسبت

قوت امر مناسب‌سازی هم به لحاظ فرهنگی و ادبیات مناسب‌سازی مسئولان
 و هم به لحاظ قدرت اجرایی وقتی به شهرستان‌ها می‌روید از شدت و حدتش
 کاسته می‌شود. مثلاً شهرداری شهر کوچکی که بودجه خیلی محدودی دارد در
 برابر پروژه‌های مناسب‌سازی مقاومت بیشتری نشان می‌دهد چون فکر می‌کند
 هزینه‌هایش بالا می‌رود. در نتیجه بین شاخص‌های دسترس‌پذیری تهران و
 شهرستان‌ها فاصله داریم. ولی این به این معنی نیست که در همه زمینه‌ها
 تهران جلوتر از بقیه است. الان شهرستان‌هایی داریم که خوب کار می‌کنند و
 پیشرفت‌هایی دارد اتفاق می‌افتد. ولی چیزی که احتیاج داریم این است که
 خون جدیدی در این رگ دمیده شود و ما برنامه‌های تدوین‌شده دسترس‌پذیری
 داشته باشیم. یعنی بدانیم ظرف ده سال به یک نقطه نسبتاً مطلوب می‌رسیم.

چه اقداماتی عمدتاً انجام شده و خوب بوده؟

- یکی درست کردن پیاده‌روها در بعضی از خیابان‌های اصلی بوده. ساختمان‌های
 جدید مراکز خدمات عمومی شاخص‌هایی مثل رمپ را رعایت کردند و یک سری
 دسترسی‌ها را پیش‌بینی کرده‌اند. این به این معنی نیست که همه چیز ایده‌آل
 است. مثلاً شما مراکز تجاری را می‌بینید که رمپ دارند ولی رمپ با شیب فنی
 استاندارد نیست. ایستگاه‌های متروی ما اصلاً وضعیت خوبی ندارند. علی‌رغم
 کارهای متعددی که روی ایستگاه‌های مترو شده این اواخر بحث‌های خیلی
 شدیدی در ستاد مناسب‌سازی با شرکت مترو داشتیم که شهردار فشار آورده
 بود که از این به بعد هیچ ایستگاه مترویی که دسترس‌پذیر نباشد نباید
 افتتاح شود. الان سه چهار خط مترو در تهران هستند که تقریباً هیچ‌کدام از
 ایستگاه‌هایشان قابل‌دسترس نیستند. متروها وضعیت خوبی ندارند. شبکه
 اتوبوس‌رانی ما اصلاً شبکه‌ی خوبی نیست و حمل‌ونقل عمومی کلاً خیلی
 مشکل دارد. مشکل صفت عمومی است، همان‌طور که اول گفتم حمل‌ونقل
 عمومی که تفاوت‌ها را نبیند دیگر عمومی نیست. ایستگاه بی‌آرتی وسط

» بله یک فرد ناشنوا نمی‌تواند در مدارس عادی تدریس کند چون نمی‌تواند با کلاس ارتباط برقرار کند. ما تعصب نداریم. طبیعی است که در این مورد اصراری نداریم. ما می‌گوییم فرد نابینا می‌تواند تدریس کند ولی قطعاً انتظار نداریم فرد نابینا را به عنوان معلم ورزش بگذارید. طبیعی است چون باید حرکات بچه‌ها را ببیند. تعصبی نداریم. ولی چرا نمی‌تواند علوم انسانی درس بدهد؟»



گذشته الان خیلی از افراد دارای معلولیت به خیلی از شغل‌ها و پست‌ها ورود پیدا می‌کنند، ولی این یک مبارزه دائمی است. یک بخش حقوقی، یک بخش فرهنگی، یک بخش اقتصادی است و همه این‌ها دست‌به‌دست هم می‌دهند. آن‌ها هم هنوز این مبارزه ادامه دارد. نرخ بیکاری افراد دارای معلولیت حتی در کشورهای توسعه‌یافته هم بالاست و آن‌ها هم هنوز چالش دارند. ولی ما در مقایسه با دو دهه پیش دستاوردهای خیلی جدی داشته‌ایم.

الان نرخ بیکاری افراد دارای معلولیت در ایران چقدر است؟

- خیلی مشخص نمی‌توان گفت. مسئولان رقم‌های متفاوتی می‌گویند که به نظرم خیلی مبنا ندارد ولی در این‌که نرخ بیکاری ما بالاست به‌خصوص در برخی از گروه‌ها شکی نیست. وقتی می‌گوییم نرخ بیکاری باید مؤلفه‌هایی را در نظر بگیریم. مثلاً نابینایان تحصیل‌کرده‌ترین گروه دارای معلولیت در ایران‌اند. به تناسب تحصیلات، ما وضعیت شغلی خوبی نداریم. الان خیلی از نابیناها به عنوان اپراتور تلفن کار می‌کنند. ممکن است فوق‌لیسانس داشته باشد ولی اپراتور تلفن است. نه که اپراتور تلفن شغل بدی باشد ولی تناسبی با تحصیلات و تخصص فرد ندارد. این مشکل است و هنوز باید برایش مبارزه کنیم. افراد شاغل در میان ناشنوایان کم نیستند اما میزان اشتغال افراد ناشنوا در پست‌های دارای مهارت‌های بالا در کشور بسیار پایین است. دلیلش هم این است که اکثریت افراد ناشنوا به دانشگاه راه پیدا نمی‌کنند و تحصیلات عالی ندارند. در نتیجه در کارهایی با مهارت‌های پایین، مهارت‌های دستی و کارهای خدماتی، افراد ناشنوا زیاد هستند ولی در کارهای سطح بالاتر نیستند. پس مسئله فقط نرخ بیکاری نیست بلکه جلوه‌های مختلف این بیکاری یا جلوه‌های مختلف اشتغال هم هست که کلاً وضعیت مطلوبی ندارد و هنوز با این‌که افراد دارای معلولیت بتوانند به شغل‌های متناسب با علاقه و تخصصشان دست پیدا کنند فاصله داریم.

چیزهایی هم هست که جلوی بحث فرهنگ‌سازی و تغییر ذهنیت را می‌گیرد. مثلاً همین‌که افراد دارای معلولیت نمی‌توانند در آموزش و پرورش به بچه‌ها آموزش دهند خودش چندین قدم ما را عقب می‌فرستد.

- اصلاً صحبتی که ما با دوستان داریم همین است. می‌گوییم به چه دلیل نمی‌تواند؟ وزیر آموزش و پرورش دولت قبلی آقای حاجی بابایی مصاحبه کرد و گفت وقتی معلولین بروند سر کلاس بچه‌ها ناامید و افسرده می‌شوند. در حالی که بچه‌ها وقتی ببینند یک فرد دارای معلولیت توانایی دارد و آمده فوق‌لیسانس یا لیسانس گرفته و دارد تدریس می‌کند ناامید می‌شوند یا برعکس می‌گویند او که محدودیت دارد به اینجا رسیده ما که محدودیت نداریم هم می‌توانیم. و اصلاً این تجربه در همه جای دنیا شکل گرفته. ما از قبل از انقلاب در ایران معلم دارای معلولیت داشتیم. جالب است که داریم پسرقت می‌کنیم. قبل از انقلاب تعداد زیادی از دوستانمان بودند که نابینا یا ویلچری بودند و در مدارس عادی تدریس می‌کردند و منعی نداشتیم و حتی تا دهه اول انقلاب هم ادامه داشته. در این دو دهه اخیر یک سری محدودیت‌ها ایجاد کردند و گرنه در گذشته چنین محدودیتی نداشتیم. می‌گوییم یک نمونه بیاورید که کجای دنیا فرد دارای معلولیت را از تدریس منع می‌کنند؟ بله یک فرد ناشنوا نمی‌تواند در مدارس عادی تدریس کند چون نمی‌تواند با کلاس ارتباط برقرار کند. ما تعصب نداریم. طبیعی است که در این مورد اصراری نداریم. ما می‌گوییم فرد نابینا می‌تواند تدریس کند ولی قطعاً انتظار نداریم فرد نابینا را به عنوان معلم ورزش بگذارید. طبیعی است چون باید حرکات بچه‌ها را ببیند. تعصبی نداریم. ولی چرا نمی‌تواند علوم انسانی درس بدهد؟ می‌تواند بهترین دبیر ادبیات، زبان، اجتماعی یا هر چیز دیگری باشد. یک فرد ویلچری می‌تواند بهترین دبیر زیست یا شیمی باشد. این‌ها محدودیتی ندارد. این است که ما باید از این سدهای فرهنگی بگذریم.

سازمان‌های دیگری هم هستند که مقاومت بیشتری نشان دهند؟

- بله مثلاً شرکت‌هایی که بار فنی دارند کمی در کارهای مهندسی مقاومت می‌کنند. بی‌ربط هم هست. فرد مهندس است اما با یک عصا حرکت می‌کند نه این‌که حتی ویلچری باشد ولی بعضاً همین را هم مقاومت می‌کنند. بهانه‌تراشی می‌کنند که مثلاً ما می‌خواهیم مهندس را بفرستیم کارخانه و این فرد نمی‌تواند برود کارخانه. مگر کارخانه تو چطور است که این فرد نمی‌تواند برود؟ به قول قدیمی‌ها یک مفهوم دیالکتیکی است. یک مفهوم پویا است. ما از یک سمت باید توانمندی افراد دارای معلولیت را توسعه دهیم که بتوانند کارهای مختلف

» به هر حال وضعیت تحصیلی افراد دارای معلولیت در مقایسه با برخی کشورهای اطراف بد نیست. ما چالش‌هایی داریم ولی وضعیتمان آن‌قدرها هم تیره‌وتر نیست. الان تعداد فارغ‌التحصیلان و شاغلین نابینا با تحصیلات عالی بیش از چند هزار نفر است. «

» ماده سیزده قانون می‌گوید کارفرمایانی که افراد دارای معلولیت را جذب کنند حق بیمه کارفرمایی‌شان را دولت پرداخت می‌کند. حالا تا جایی که بودجه اجازه دهد. البته برای همین هم شرایط گذاشتیم. به شرطی حق بیمه را دولت پرداخت می‌کند که قرارداد فرد حداقل یک‌ساله باشد، بیمه شود و تمام مزایای قانون کار را دریافت کند و متناسب با قانون کار حقوقش را بدهد. «

انجام دهند. به همین دلیل بسیار تأکید داریم که افراد دارای معلولیت در عرصه آی تی، آموزش‌های عالی، نرم‌افزار و غیره بیابند برای این‌که از پشت کامپیوتر هیچ فرقی نمی‌کند که شما دارای معلولیت هستید یا نه. به همین دلیل در کشورهای پیشرفته افراد دارای معلولیت در عرصه‌های آی تی‌سی بسیار درخشان دارند عمل می‌کنند چون هیچ‌گونه محدودیتی ندارند. باید ببینیم چه تناسبی بین محدودیت فرد و مهارت‌هایی که یک شغل از فرد انتظار دارد وجود دارد. در نتیجه طبیعی است که مثلاً اپراتوری تلفن زمانی شغل رایج نابینایان بود. الان این شغل دارد تهدید می‌شود. طبیعی هم هست و جلوی پیشرفت علم را نمی‌شود گرفت. الان به خطوط زیادی زنگ می‌زنیم که می‌گوید اگر رئیس را می‌خواهی یک را بگیر اگر فلان کار را داری دو را بگیر و خیلی جاها اصلاً نیازی به اپراتور ندارند. ولی از طرف دیگر افق دیگری باز شده و کال سنترها توسعه پیدا کرده‌اند. کال سنترهایی که خدمات پشتیبانی می‌دهند و افراد دارای معلولیت خیلی راحت می‌توانند در آن کار کنند در حالی که در گذشته این مراکز وجود نداشتند. مثل همه آدم‌ها برای افراد دارای معلولیت هم یک سری مشاغل تهدید می‌شود و یک سری مشاغل به وجود می‌آید. مهم این است که نظام آموزشی‌مان به‌گونه‌ای باشد که افراد دارای معلولیت را برای تصدی مشاغل جدید آموزش دهد. و در کنارش موانع حقوقی و فرهنگی اشتغال را هم برطرف کنیم.

در کارآفرینی‌های اجتماعی که الان ایجاد می‌شود سهمی برای افراد دارای معلولیت قائل می‌شوند؟ گروه‌هایی که شاید در حوزه دولتی قرار نگیرند.

- حوزه افراد دارای معلولیت دارد بیش از گذشته شناخته می‌شود. نه فقط به عنوان حوزه‌ای که باید در آن سرمایه‌گذاری کرد. ولی دارد دیده می‌شود. الان برخی افراد حتی با انگیزه کسب سود و نه الزاماً بحث‌های اجتماعی حوزه افراد دارای معلولیت را می‌بینند. فرصت‌هایی وجود دارد که برخی کارآفرین‌ها واردش می‌شوند و فکر می‌کنند که از حوزه افراد دارای معلولیت می‌شود پول درآورد و این خیلی هم خوب است.

اینجا سوءاستفاده‌هایی صورت نمی‌گیرد؟

- در هر کاری ممکن است سوءاستفاده باشد ولی نه الزاماً. به آدم و شرایطش بستگی دارد. ما هم مثل بعضی کشورها امتیازاتی برای استخدام افراد دارای معلولیت قرار داده‌ایم. مثلاً ماده سیزده قانون می‌گوید کارفرمایانی که افراد دارای معلولیت را جذب کنند حق بیمه کارفرمایی‌شان را دولت پرداخت می‌کند. حالا تا جایی که بودجه اجازه دهد. البته برای همین هم شرایط گذاشتیم. به شرطی حق بیمه را دولت پرداخت می‌کند که قرارداد فرد حداقل یک‌ساله باشد، بیمه شود و تمام مزایای قانون کار را دریافت کند و متناسب با قانون کار حقوقش را بدهد. بعد از انجام این کارها دولت در حق بیمه کارفرمایی کمک می‌کند. الان سعی داریم برای کارفرمایان تشویق‌های مالیاتی پیش‌بینی بکنیم تا افراد دارای معلولیت را جذب کنند. قطعاً امکان سوءاستفاده وجود دارد ولی همه هم به دنبال سوءاستفاده نیستند و خیلی‌ها حس می‌کنند جذب افراد دارای معلولیت برایشان سود دارد و خود افراد دارای معلولیت هم بیش از گذشته وارد عرصه می‌شوند. این‌طور نیست که فقط دیگران بیابند برای افراد دارای معلولیت شغل ایجاد کنند. الان خیلی از افراد دارای معلولیت شروع کرده‌اند و برای خودشان شغل ایجاد می‌کنند.

در این اشتغال و حتی ازدواج آیا بین زنان و مردان دارای معلولیت تفاوتی از نظر فرصت‌ها وجود دارد؟

- بله صد در صد. همچنان زنان دارای معلولیت ما بار مضاعف محرومیت را می‌کشند. تردیدی نیست که زنان هم در عرصه ازدواج و هم در عرصه اشتغال با فرصت‌های کمتری روبه‌رو هستند. تقریباً مثل همه جای دیگر، نمی‌شود



وضعیت زنان دارای معلولیت با وضعیت کلی زنان جامعه فرق زیادی داشته باشد. قطعاً زنان همچنان متحمل محرومیت‌های بیشتری هستند به خصوص در مسائل اجتماعی و فشارهای فرهنگی. در بحث ازدواج همچنان فرصت‌های کمتری برای انتخاب شدن و انتخاب کردن دارند. این وضعیت در زنان روستایی و شهرستانی ما که فشارهای فرهنگی هم وجود دارد قطعاً بسیار بدتر است. اگر شاخص‌ها را ببینیم در بخش زنان وضعیتمان مطلوب نیست.

در اشتغال از نظر قانونی هم تفاوتی وجود دارد؟

- نه از نظر قانونی تفاوت معناداری وجود ندارد. همان تفاوت‌هایی که در مورد زنان در کل جامعه وجود دارد در مورد زنان دارای معلولیت هم هست. اما تفاوت مضاعفی به صرف دارای معلولیت بودن از لحاظ قانونی وجود ندارد. از نظر ذهنی و فرهنگی وجود دارد که قابل محاسبه نیست.

ما در مورد موانع ذهنی و سایر موانعی که می‌تواند وجود داشته باشد صحبت کردیم. اگر بخواهیم بحث را جمع کنیم در این شرایط برای این‌که افراد دارای معلولیت در زمینه اشتغال یا فعالیت‌های دیگر راحت‌تر در جامعه ادغام شوند سازمان‌های مختلف از کجا باید شروع کنند؟ به برنامه مدون اشاره کردید ولی می‌خواهم بدانم اصل کار به نظرتان کجاست؟

- کاری که می‌توان انجام داد دو طرف دارد یکی این‌که ما بتوانیم افراد دارای معلولیت را آموزش دهیم، توانمند کنیم و به مهارت‌هایی مجهز کنیم که آن‌ها را وارد بازار کار می‌کند. این آموزش‌ها دو دسته هستند. یکی آموزش‌های عمومی و آموزش عالی که افراد بتوانند وارد دانشگاه‌ها بشوند و یک بخش عمده‌ای که در آن عقب هستیم و به شدت باید رویش سرمایه‌گذاری کنیم آموزش مهارت‌های فنی حرفه‌ای است. آن دسته از افراد دارای معلولیت که شرایط اجتماعی یا علاقه به تحصیلات دانشگاهی ندارند یا به علت فشارهای مضاعف اجتماعی که در اکثریت خانواده‌های معلولان بیشتر است نیاز دارند شغل و درآمد داشته باشند احتیاج به گذراندن دوره‌های کوتاه‌مدت فنی حرفه‌ای دارند تا بتوانند وارد بازار کار شوند. پس از یک طرف باید خود فرد دارای معلولیت را توانمند کنیم و از طرف دیگر بخش خصوصی را به جذب افراد دارای معلولیت تشویق کنیم. این کار دارد اتفاق می‌افتد و توانسته‌ایم گام‌های بلندی برداریم ولی متأسفانه وضعیت اشتغال الان در کشور اصلاً مساعد نیست. وقتی بخش خصوصی در کارخانه‌هایش را می‌بندد و افراد سالم را بیرون می‌کند نمی‌توانیم برای افراد دارای معلولیت چشم‌انداز معجزه داشته باشیم. بیکاری در کشور بالا می‌رود و طبیعی است که همان شرایطی که برای عموم جامعه وجود دارد مثل گسترش

» آن دسته از افراد دارای معلولیت که شرایط اجتماعی یا علاقه به تحصیلات دانشگاهی ندارند یا به علت فشارهای مضاعف اجتماعی که در اکثریت خانواده‌های معلولان بیشتر است نیاز دارند شغل و درآمد داشته باشند احتیاج به گذراندن دوره‌های کوتاه‌مدت فنی حرفه‌ای دارند تا بتوانند وارد بازار کار شوند. «

سطح فقر و تعمیق فقر، اکثریت افراد دارای معلولیت را که خیلی‌هایشان از خانواده‌های پایین‌دست‌اند در برمی‌گیرد. در نتیجه تلاش و برنامه‌ریزی و راه همین است ولی در شرایط سخت کشور نمی‌توانیم طلب معجزه کنیم. باید نرخ متوسط کار در جامعه بالا بیاید که به اتکای آن نرخ متوسط کار در میان افراد دارای معلولیت هم بالا بیاید. باید بخش خصوصی به دنبال نیرو باشد حالا ما نیروی دارای معلولیت را آموزش دهیم و توانمند کنیم که وقتی بخش خصوصی نیاز دارد در دسترسش باشد و با توجه به تشویق‌هایی که در زمینه‌های مختلف پیش‌بینی‌شده این انگیزه را پیدا کند که نیروی کار دارای معلولیت را جذب کند. بنابراین جهت ما روشن است و باید در همین مسیر حرکت کرد. همان‌طور که گفتم آموزش‌های فنی حرفه‌ای ما اصلاً خوب نیست. سازمان فنی حرفه‌ای هنوز خیلی به این عرصه ورود پیدا نکرده و این یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های ماست. ولی حالا برای اولین بار قانون گذاشتیم که سازمان را پای کار بیاوریم و آموزش‌های فنی حرفه‌ای را توسعه دهیم و قانون را هرچه کامل‌تر اجرا کنیم تا بتوانیم گام برداریم ولی واقعیت این است که شرایط کشور مساعد نیست.

برای زنان دارای معلولیت چه؟ اگر بخواهیم کاری کنیم که آن‌ها هم حداقل به اندازه مردان دارای معلولیت وارد بازار کار شوند؟

- باید برای زنان دارای معلولیت برنامه‌های تبعیض مثبت تعریف کنیم. به نظر من



کارهای خانه، دوشیدن شیر و مرغداری و... نیست تکلیف یک زن دارای معلولیت روشن است. این زن چقدر قدرت انتخاب شدن دارد؟ انتخاب کردن که اصلاً بماند. چقدر ممکن است یک مرد روستایی یک زن سالم را ول کند برود سراغ یک زن دارای معلولیت؟ طبیعی است که همه اینها یعنی محرومیت. شما باید از ازدواج محروم باشی، در خانه بمانی انواع و اقسام فشارهای روحی را تحمل بکنی. طبعاً فشارها خیلی بیشتر از شهر است.

این برنامه‌ریزی‌هایی که برای افراد دارای معلولیت می‌شود و قرار است بشود برای روستاها هم برنامه‌ریزی خاصی دارد؟

- سازمان بهزیستی می‌گوید من CBR دارم یعنی Community based rehabilitation دارم که بر اساس جامعه کار می‌کنم و دارم برای روستاها هم کار می‌کنم اما من به‌عنوان یک فعال ان‌جی‌اویی خیلی اطلاعاتی ندارم که در روستاهای ما چه اتفاقاتی دارد می‌افتد. آیا واقعاً افراد دارای معلولیت در روستاهای ما آموزش می‌بینند؟

» چون در روستا عمده کارها بر اساس کشاورزی و دامپروری است ضعف فرد دارای معلولیت برجسته‌تر است چون افراد دارای معلولیت در آن مجموعه ناکاراترند. در نتیجه هم خودشان محرومیت بیشتری حس می‌کنند هم محرومیت بیشتری بهشان تحمیل می‌شود.»

یکی از بزرگ‌ترین نقایص ان‌جی‌اوهای معلولان در ایران همین است. حتی خود ان‌جی‌اوهای معلولان هم خیلی به زن‌ها بها نداده‌اند. اینجا بحث همان تفاوت است. الان با فلان ان‌جی‌او صحبت کنید می‌گوید برنامه ما شامل همه است. اما زنان ما محرومیت بیشتری دارند. ما چه برنامه‌هایی برای حمایت از اشتغال زنان دارای معلولیت داریم؟ متأسفانه نه وزارت تعاون در این زمینه گام‌های جدی برداشته که یک بخشی را اختصاص دهد به توسعه زنان دارای معلولیت و نه ان‌جی‌اوها. باید شناسایی کنیم که زنان دارای معلولیت روستایی چه کارهایی می‌توانند انجام دهند. در بخش صنعت چه کار می‌توانیم بکنیم؟ در بخش مشاغل خانگی چه کار می‌توانیم بکنیم؟ در خوداشتغالی چه کار می‌توانیم بکنیم؟ زنان باید به‌طور ویژه دیده شوند. باید سرمایه‌گذاری اجتماعی که در بخش زنان انجام می‌دهیم نرخ بالاتری نسبت به مردان داشته باشد تا بتواند محرومیت آن‌ها را جبران کند. ولی این سرمایه‌گذاری وجود ندارد و به نظر من ضعف عمده‌ای در این زمینه هم در خود ان‌جی‌اوها و هم در برنامه‌ریزی دولتی وجود دارد. زنان به عنوان گروهی که محروم‌ترند و باید خاص‌تر حمایت شوند دیده نمی‌شوند.

بحث زنان روستایی مطرح شد. در همه این بحث‌هایی که داشتیم آن محرومیت‌ها و محدودیت‌هایی که ممکن است افراد دارای معلولیت روستایی نسبت به افراد دارای معلولیت شهری بیشتر داشته باشند چه چیزهایی است؟

- همه چیز. از مناسب‌سازی و دسترس‌پذیری گرفته که اصلاً وضعیت خوبی در روستاها ندارد تا بحث موانع فرهنگی و مقاومت‌های فرهنگی که در روستاها وجود دارد، تحقیری که بر روی معلولیت وجود دارد، ادبیات نامناسب و میزان به چشم آمدن ناتوانی فرد دارای معلولیت در مقایسه با شهر. در یک محیط صنعتی و تخصصی اگر فرد دارای معلولیت متخصص باشد معلولیتش دیده نمی‌شود. من در این موسسه مدیرمسئول یک روزنامه‌ام مثل بقیه مدیرمسئول‌ها اما چون در روستا عمده کارها بر اساس کشاورزی و دامپروری است ضعف فرد دارای معلولیت برجسته‌تر است چون افراد دارای معلولیت در آن مجموعه ناکاراترند. در نتیجه هم خودشان محرومیت بیشتری حس می‌کنند هم محرومیت بیشتری بهشان تحمیل می‌شود. در روستایی که انتظار از زن به‌جز انجام

دسترس‌پذیری در صنعت گردشگری

مریم موسوی

گردشگری دسترس‌پذیر

«این مکان برای افراد نابینا و معلول مناسب‌سازی شده است.» جمله‌ای که این روزها ممکن است در بعضی از ایستگاه‌های اتوبوس، مترو یا راه‌آهن ببینیم. احتمالاً بعضی از ما فقط آن را ببینیم و بگذریم. بعید می‌دانم خیلی دقیق آن را خوانده باشیم یا حداقل به واقع درکش کرده باشیم. اگر «این مکان» مناسب شده، چرا تعداد افرادی که با ویلچر کنار ما در ایستگاه اتوبوس ایستاده‌اند، اگر کسی اصلاً دیده باشدشان، به یک یا دو نفر نمی‌رسد؟ حتی جلوتر برویم، زمان زیادی از فوت یک آقای نابینا در یکی از همین ایستگاه‌های بی‌آرتی مناسب‌شده در اصفهان نمی‌گذرد؛ پس مفهوم این مناسب‌شدن چیست؟

طبق آمار سازمان جهانی بهداشت (WHO)، ۱۵ درصد از جمعیت دنیا را «افراد با انواع ناتوانی» (people with disability) تشکیل می‌دهند. اگر شرایط زندگی این افراد تنها روی یک نفر تاثیر داشته باشد، حدود ۳۰ درصد جمعیت جهان شامل افراد با انواع ناتوانی و نزدیکان آنها است. این رقم حدود یک سوم همه کسانی است که در روی کره زمین زندگی می‌کنند و به نظر من به راحتی نمی‌توان از آن گذشت.

افراد با انواع ناتوانی، کسانی هستند که از ویلچر یا هر وسیله دیگری برای حرکت کردن استفاده می‌کنند، افرادی که دچار نابینایی یا کم‌بینایی هستند، افرادی که از نظر شنوایی مشکلاتی دارند، سالمندان، زنان باردار و هر شخصی که برای گذران زندگی روزمره، نیازهای ویژه‌ای دارد. به همین دلیل بعضاً به این گروه، افراد با نیاز ویژه نیز گفته می‌شود.

مفاهیمی مثل شهر دسترس‌پذیر، ایستگاه دسترس‌پذیر، رستوران دسترس‌پذیر، خانه دسترس‌پذیر و گردشگری دسترس‌پذیر، همگی به شرایطی اشاره دارد که خدمات برای افراد با نیاز ویژه مناسب شده است. تغییرات یا اصلاحاتی که باید در یک مکان ایجاد شود تا بتوان آنجا را دسترس‌پذیر نامید، الزامات اتفاقاتی سخت یا پرهزینه نیست. از طرفی اگر شرایط برای یکی از گروه‌های دارای ناتوانی مناسب شود، برای انواع دیگر نیز می‌تواند کاربردی باشد.

صنعت گردشگری با سرعت عجیبی رو به رشد است. در سال ۲۰۱۸، تعداد ۱ میلیارد و ۴۰۱ میلیون نفر گردشگر بین‌المللی در سراسر دنیا سفر کرده‌اند که



این رقم نسبت به سال ۲۰۱۷ بیش از ۵ درصد افزایش داشته است. پیش‌بینی می‌شود تعداد گردشگران بین‌المللی در سال ۲۰۳۰ به ۱٫۸ میلیارد نفر برسد! این رقم آن‌قدر بزرگ است که تاثیر صنعت گردشگری بر اقتصاد دنیا را نمی‌توان نادیده گرفت. با این وجود، سهم گردشگری دسترس‌پذیر از این تعداد چه قدر است؟ چند نفر از کسانی که با انواع ناتوانی در حال زیستن در کره زمین هستند می‌توانند آثار باستانی در مصر، ایران یا چین را از نزدیک لمس کنند؟ چه تعداد از این افراد در هتل‌های بزرگ و زنجیره‌ای دنیا اقامت داشته‌اند؟ آیا همه آنها به راحتی سوار هواپیما شده‌اند؟ جالب است بدانیم که جمعیت جهان رو به پیر شدن است. این یعنی حدود ۲۰۵۰، یا آمار گردشگری به شدت افت می‌کند و یا با تغییراتی که در این صنعت رو به پدید آمدن است، این عدد به مراتب بالاتر می‌رود.

توجه به دسترس‌پذیری در سفر، فقط یک امر حقوق بشری نیست، یک نگاه اقتصادی طولانی مدت هم هست. خیلی دور نیست زمانی که معیار انتخاب یک مقصد گردشگری تنها بر اساس میزان استانداردهای دسترس‌پذیری باشد. وقتی یک خانواده یا یک گروه از دوستان قصد سفر دارد، احتمال اینکه افراد با مجموعه‌ای از نیازها را تشکیل دهند کم نیست. مثلاً پدر بزرگ یا مادر بزرگ، فرزندی که از ویلچر استفاده می‌کند یا دچار سندرم دان است، پدری نابینا، یا دوستی ناشنوا در هر یک از این گروه‌ها می‌تواند حضور داشته باشد. این نوع از ویژگی‌ها دیده می‌شود و برای همه قابل تشخیص است. برخی از شرایط به راحتی قابل تشخیص نیست. کسی که بیماری دیابت دارد یا به ماده غذایی خاصی حساسیت دارد را نمی‌توان به آسانی شناخت. با این حال در خدمات گردشگری، باید شرایطی مناسب حال آنها را نیز در نظر گرفت.

نکته مهم دیگری که کسب‌وکارهای حوزه گردشگری باید به آن توجه کنند، طول مدت سفر افراد با نیاز ویژه است. این گروه‌ها به خاطر شرایطی که دارند،



دست نکشیده است. برایم از تجربیاتی که در سفرهای متعددم داشتم تعریف می‌کند. تورها به راحتی سفرهایشان را به افرادی که از ویلچر استفاده می‌کنند می‌فروشند؛ ولی معمولا خدماتی برای آنها در نظر نمی‌گیرند. مثلا در نظر نمی‌گیرند که باید وسیله نقلیه توریستی،

معمولا زمانی طولانی‌تر به نسبت سایر گردشگران را در یک مقصد گردشگری می‌گذرانند. در نتیجه تعداد شب‌های اقامت در هتل، تعداد وعده‌های غذایی مورد نیاز و حتی تعداد اماکنی که از جاذبه‌های مقصد محسوب می‌شود، در سبد سفر این گروه زیاده‌تر از دیگران است. در واقع با نادیده گرفتن این گروه، نه تنها ۳۰ درصد بازار را نادیده گرفته شده است، بلکه میزان درآمد ناشی از این بازار نیز که به مراتب بیش از سایر قسمت‌هاست برای کسب‌وکارهای حوزه گردشگری حذف شده است.



تجرباتی از سفر افراد با نیاز ویژه

به واسطه حرفه‌ام که

اطلاع‌رسانی و فعالیت در حوزه گردشگری دسترس‌پذیر است، با افراد زیادی که بعضا نیازهای ویژه‌ای برای سفر کردن داشته‌اند صحبت کرده‌ام. شنیدن مشکلاتی که آنها در سفر داشته‌اند و بررسی شرایطی که می‌تواند موجب تسهیل سفر برای این گروه شود، خالی از لطف نیست.

در ادامه به سه مورد از ویژگی‌ها که ذیل «معلولیت» قرار می‌گیرد اشاره می‌کنم. این سه گروه به علت پراکنش بیشتری که نسبت به سایر گروه‌ها دارند، و تشخیص شرایط آنها برای دیگران راحت‌تر است و شاید اینکه امروز حضورشان در جامعه بیش از گذشته باشد، بیشتر دیده می‌شوند. این باعث شده که تلاش برای دسترس‌پذیری خدمات توسط کسب‌وکارهای گردشگری برای این گروه‌ها بیشتر انجام شود. هرچند دسترس‌پذیر شدن یک خدمت، مثلا یک اتاق از هتل، می‌تواند گروه‌های زیادی را در بر بگیرد ولی هنوز تا مرحله‌ای که مناسب‌سازی امری عمومی و همه‌گیر شود، فاصله داریم.

سفر برای کسانی که از ویلچر استفاده می‌کنند

دوستی دارم که اهل گردش است. با اینکه با اختلال مادرزادی "استئوژنز ایمپرفکتا" (Oİ) متولد شده است و از ویلچر استفاده می‌کند، هرگز از انجام انواع تفریحات

مناسب مسافرانی که از ویلچر استفاده می‌کنند، باشد. یا در نظر نمی‌گیرند که اتاقی که در هتل برای مسافری که از ویلچر استفاده می‌کند یا باید طبقه همکف باشد و یا آسانسوری برای رسیدن به آن اتاق وجود داشته باشد. معمولا خدمت ویژه‌ای از لحاظ نیروی انسانی هم ارائه نمی‌دهند؛ مثلا توریستری که بتواند به مسافری که از ویلچر استفاده می‌کند خدمات مناسب شرایط او را برساند.

هتل‌ها معمولا با پله از سطح زمین فاصله می‌گیرند و تعداد هتل‌هایی که رمپ یا بالابر مجزا داشته باشند،

زیاد نیست. ماجراهای رستوران و جاذبه‌های توریستی در کنار بی توجهی‌های مردم در سطح شهر، مثل پارک‌کردن ماشین جلوی پله‌ها، بخشی از نکاتی است که در سفر برای افرادی که از ویلچر استفاده می‌کنند مشکلاتی را ایجاد می‌کند.

سفر برای افراد با اختلالات بینایی

طبق آمار WHO، ۱/۳ میلیارد نفر از مردم جهان دچار اختلالات بینایی هستند که ۳۶ میلیون نفر از آنها افراد نابینا هستند. در ایران دوره هشت سال جنگ، تصادفات با خودرو، حوادث در مشاغل، دعوا و نزاع خیابانی از مهمترین عوامل ایجاد مشکلات بینایی، در موارد حادثه‌ای هستند.

نابینایان می‌توانند از خدمات ویژه‌ای که امروزه در خیلی از کشورها و کسب‌وکارهای گردشگری ارائه می‌شود، کمک بگیرند تا به صورت مستقل یا با اطرافیان سفری را برنامه‌ریزی و اجرا کنند. یکی از این خدمات که برخی از وبسایت‌های فروش آنلاین به آن توجه کرده‌اند، خرید اینترنتی بلیط هواپیما، قطار و یا رزرو هتل و سایر خدمات گردشگری است.





برخی از شرکت‌های هوایی، فهرستی از مسافران با نیازهای ویژه دارند تا برای رفع احتیاجات این گروه در فرودگاه و کمک‌رسانی بهتر به آنها، در اختیار نماینده‌هایشان در فرودگاه‌ها قرار دهند. مسئولین این امر، خدمات ویژه‌ای را به گروه‌های با نیاز ویژه ارائه می‌دهد. در مورد افراد نابینا، آنها می‌توانند قبل از سایر مسافرین وارد هواپیما شوند و تمامی اطلاعاتی که در طول پرواز به آن نیاز دارند، مثل محل قرار گرفتن سرویس بهداشتی، راه‌های خروج اضطراری و... را بررسی کنند.

در مورد محل اقامت مناسب برای افراد نابینا یا کم‌بینا، باید به استفاده از خط بریل در تمامی تابلوهای اطلاع‌رسانی توجه کرد. مثل تابلویی که مسیر و شماره اتاق‌ها را نشان می‌دهد، تابلوهایی که در اتاق‌ها در مورد چگونگی استفاده از ابزار نصب شده است و... در مورد وسایلی هم که در اتاق‌ها استفاده می‌شود مثل تهویه هوا، چای‌ساز و... باید به این نکته توجه کرد که طراحی ساده‌ای داشته باشند و با حداقل فعالیت بتوان از آنها استفاده کرد.

اما از بحث مستقیم خدمات گردشگری برای این گروه خارج شویم، باز هم یکی از مواردی که سفر را برای افراد نابینا تسهیل می‌کند، امکان حضور آنها در سطح شهر بدون احساس خطر است. اینکه چراغ‌های راهنمایی از سوت مخصوص نابینایان استفاده کنند، معابر از مانع خالی باشد تا این افراد بتوانند در خیابان قدم بزنند، مترو یا اتوبوس برای این گروه مناسب شده باشد و نهایتاً هر خدماتی که در شهر وجود دارد، برای این گروه نیز قابل استفاده باشد.

سفر برای افراد با اختلالات شنوایی

طبق آمار سازمان جهانی بهداشت (WHO) در سال ۲۰۱۸، بیش از ۵ درصد مردم جهان یعنی ۴۶۶ میلیون نفر از مردم جهان دارای ناتوانی‌های مربوط به شنوایی هستند. ۳۴ میلیون نفر از این آمار شامل کودکان است.

توصیه جالبی که به این گروه شده است، استفاده از ساعت‌های ارتعاشی است. این ساعت‌ها به این گروه کمک می‌کند که خواب نمانند و بتوانند به موقع سفر خود را شروع کنند. همراه داشتن یک کپی از مدارک هم راهی برای این گروه است که در صورت گم‌کردن اصل مدارک، بتوانند هویتشان را برای مسئولین مقصدی که به آن سفر کرده‌اند مشخص کنند.

در مورد خدمات شهری، دسترس‌پذیر شدن امکانات و تسهیلات برای این گروه نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چرا که این گروه نمی‌تواند اطلاعات لازم و یا خطرات احتمالی را از راه شنوایی کسب کند. داشتن چراغ هشداردهنده روی درهای مترو و اتوبوس که قبل از بسته شدن، این گروه را متوجه خود سازد، یکی از روش‌های مناسب‌سازی است. چراغ هشداردهنده در هتل‌ها و هر مکان اقامتی نیز می‌تواند استفاده شود. یعنی زنگی که روی

درها نصب است، به لامپی برای هشدار متصل باشد که همزمان با فشار دادن زنگ، لامپ نیز روشن شود.

در مورد این گروه، توصیه‌ای که به کسب‌وکارهای گردشگری می‌دهند استفاده از کارکنانی است که مشکلات شنوایی دارند و از زبان اشاره استفاده می‌کنند. چرا که این کارکنان به راحتی می‌توانند با مسافر ناشنوا ارتباط بگیرند و بخشی از نیازهای این مسافر را رفع کنند.

نمونه‌ای از فعالیت‌ها در حوزه گردشگری دسترس‌پذیر

در سال ۲۰۱۹، اولین جایزه مقصد گردشگری دسترس‌پذیر توسط سازمان جهانی گردشگری، به کشور پرتغال داده شد. این کشور توانسته است در بین تمامی مقاصد گردشگری دنیا بالاترین استانداردها را برای مناسب‌سازی خدمات گردشگری برای افراد با انواع ناتوانی کسب کند. توجه به این موضوع و شروع معرفی مقاصد گردشگری و اختصاص جایزه، اهمیت گسترش این نوع از گردشگری را نشان می‌دهد.

شهرهای سیدنی در استرالیا، وین در اتریش و بارسلونا در اسپانیا، برخی دیگر از شهرهایی هستند که به عنوان مقاصد نسبتاً دسترس‌پذیر برای افراد با ناتوانی‌های مختلف معرفی می‌شوند. برگزاری تورهای مناسب برای گروه‌های با نیاز ویژه، مناسب‌سازی هتل‌ها، تجهیز رستوران‌ها و... فعالیت‌هایی است که در این مقاصد برای حرکت بیشتر به سمت دسترس‌پذیری انجام می‌شود. در ایران نیز چند سالی است که برخی از گروه‌ها در اشکال مختلف به این

توصیه‌ای که به کسب‌وکارهای گردشگری می‌دهند استفاده از کارکنانی است که مشکلات شنوایی دارند و از زبان اشاره استفاده می‌کنند. چرا که این کارکنان به راحتی می‌توانند با مسافر ناشنوا ارتباط بگیرند و بخشی از نیازهای این مسافر را رفع کنند.





موضوع پرداخته‌اند. انجمن فرهنگی، ورزشی و گردشگری پارس یکی از سمن‌هایی (سازمان‌های مردم نهاد) است که در مورد گسترش مفهوم مناسب‌سازی برای گروه‌هایی با شرایط خاص به ویژه معلولین تلاش می‌کند. یکی از فعالیت‌هایی که این سمن انجام می‌دهد، برگزاری سمینار و اطلاع‌رسانی راجع به اهمیت این موضوع است.

علاوه بر فعالیت‌هایی که تشکل‌های غیردولتی در این زمینه انجام می‌دهند، برخی راهنمایان گردشگری نیز به طور تخصصی در زمینه تورهای مخصوص گروه‌های خاص فعالیت می‌کنند. تورهای ویژه نابینایان یکی از فعالیت‌های مفید طی این سال‌ها بوده است. در این راستا، تورهای موزه‌گردی برای نابینایان نیز به صورت پراکنده برگزار شده است. اما از آنجایی که این موزه‌گردی‌ها از استانداردهای کافی برخوردار نبود، به مرور تعداد آن کم شد. برای سازمان‌یافته شدن این نوع از فعالیت‌ها، لازم است استانداردهای مناسبی تهیه و در موزه‌هایی که قرار است میزبان این گروه باشد، رعایت شود.

برگزاری تورهای طبیعت‌گردی ماجراجویانه برای افراد دارای معلولیت نیز، یکی از فعالیت‌هایی است که طی این سال‌ها طرفدارانی پیدا کرده است. سعید ضروری، یک راهنمای گردشگری که خود از ویلچر استفاده می‌کند، از آغازگران چنین تورهایی بوده است. این تورها مسیر تازه‌ای برای فعالیت در این زمینه را باز کرده است.

حدود یک دهه است که تورهای ویژه «مادر و کودک» و تورهای مخصوص «کودک و خانواده» در برخی از شهرهای ایران رواج یافته است. البته همه این تورها الزاما تمام استانداردهایی که می‌تواند به طور کامل این تورها را برای خانواده‌های همراه کودک و کودکان مناسب کند، رعایت نمی‌کنند. با این حال

توجه به این مفهوم می‌تواند کمک کند تا به مرور کیفیت این خدمات به نیاز واقعی مشتری نزدیک شود.

به غیر از گروه‌هایی که به صورت خصوصی و شخصی به توسعه گردشگری برای این گروه‌ها می‌پردازند، بخش دولتی و عمومی هم طی این سال‌ها به اهمیت این موضوع پی برده است. ماجرای مرگ یک آقای جوان نابینا در ایستگاه به اصطلاح مناسب‌سازی شده اتوبوس در اصفهان، خبر از حضور هرچه بیشتر افراد با نیاز ویژه در جامعه می‌دهد و همزمان این اخطار را برای بانیان مناسب‌سازی شهر به همراه دارد که اگر سهل‌انگارانه از کنار این موضوع بگذرند، هزینه‌های جبران‌نشده‌ای به افراد و جامعه تحمیل می‌کنند.

شهرداری تهران طرح‌هایی مثل برنامه‌های ویژه سالمندان در پارک‌های عمومی، تلاش برای مناسب‌سازی کردن معابر و ایستگاه‌های اتوبوس، صحبت و اطلاع‌رسانی راجع به این موضوع را طی این سال‌ها پیگیری می‌کند که می‌توان به گسترش آن، اگر در هر لحظه با نیازهای این گروه‌ها مطابقت داده شود، امید داشت.

گروه «معیار گردشگری دسترس‌پذیر»، که من عضو کوچکی از آن هستم، سعی دارد به گسترش این مفهوم و اطلاع‌رسانی هرچه بیشتر در این زمینه کمک کند. نوشتن در مورد این موضوع، از آنجایی که منابع زیادی به زبان فارسی موجود نیست یکی از این فعالیت‌ها است. ترجمه، ساخت فیلم و پادکست و حتی برگزاری نشست‌هایی با این موضوع، بخشی از فعالیت‌هایی است که این گروه در پی انجام آنها است.

سخن آخر

دسترس‌پذیری، مناسب‌سازی، خدمات ویژه و... مفاهیمی است که این روزها در بخش‌های مختلفی از انواع خدمات و امکانات می‌شنویم. توجه به گروه‌هایی از مردم که حداقل تا چند دهه گذشته خیلی به آنها دقت نمی‌شد، امری است که در همه جهان با سرعت نه چندان کمی، در حال رشد است. این موضوع هم از سمت افراد و گروه‌هایی که به دنبال حقوق برابر اجتماعی می‌شوند و هم از سمت صاحبان مشاغل و خدماتی که به دنبال کسب بازار بیشتر در این بازار رقابتی جهانی هستند.

گردشگری که خود به شکل امروزی صنعت جوانی است، بعد از عبور از انواع مفاهیم و صیقل خوردن با انواع نظرات، به راهی برای تغییر اقتصاد کشورها تبدیل شده است. تاثیر در فرهنگ‌ها، گسترش صلح، بالا رفتن شناخت عمومی در مورد اقوام و مذاهب مختلف، گسترش فعالیت‌های داوطلبانه در سطح جهان و... از اثرات جانبی گردشگری محسوب می‌شود.

در این میان مفهوم «گردشگری برای همه»، ذیل سه دسته گردشگری پایدار، گردشگری دسترس‌پذیر و گردشگری اجتماعی، شاید وسیع‌ترین مفهوم در این صنعت باشد که هم طبیعت و هم انسان، چه انسان با نیاز ویژه و چه انسان با رنگ پوست متفاوت، در آن دیده شده است.



کارآفرینی اجتماعی به مثابه گذرگاهی برای اشتغال افراد دارای معلولیت: کندوکاوی در اقتصاد

سیاسی و عوامل اجتماعی-فرهنگی



نوشته سارا پارکر هریس، مایجا رنکو و کیت کالدول^۱
برگردان از حمیدرضا واشقانی فراهانی^۲

چکیده

فضای اقتصادی امروزی رهیافتی خلاقانه‌تر به افزایش بازار کار برای افراد دارای معلولیت طلب می‌کند و کارآفرینی‌های اجتماعی می‌توانند مسیری دیگرگون پیش‌رو بگذارند. با این حال، درباره عوامل عام‌تر موثر بر کارآفرینی اجتماعی افراد دارای معلولیت چیز زیادی نمی‌دانیم. با استفاده از داده‌های تجربی استخراج شده از بحث‌های گروهی متمرکز با کارآفرینی‌های اجتماعی برای افراد دارای معلولیت و مصاحبه با ذی‌نفعان کلیدی فعال در حوزه سیاست‌گذاری، معلولیت و کسب‌وکار، این پژوهش تحلیل خود را در تلاقی کسب‌وکار و مطالعات معلولیت بر می‌سازد، تا بتواند بررسی کند کدام عوامل بر فرصت مشارکت برابر افراد دارای معلولیت در بازار کار اثرگذار هستند. یافته‌ها حاکی از آن هستند که اگر می‌خواهیم ظرفیت کارآفرینی اجتماعی را برای افراد دارای معلولیت بهتر درک کنیم، باید به عوامل سیاسی-اقتصادی و اجتماعی-فرهنگی توجه کنیم.

نکات کلیدی و ضرورت‌ها

- برخلاف توجه به کارآفرینی اجتماعی به مثابه راهبردی در اشتغال افراد دارای معلولیت، درباره عملی کردن آن چیز زیادی نمی‌دانیم.
- این پژوهش برای بررسی نقش دولت‌ها، حمایت مالی و فرهنگ در کارآفرینی اجتماعی برای افراد دارای معلولیت، میان معلولیت و کسب‌وکار پل می‌زند.
- برای فهم بهتر عوامل موثر بر کارآفرینی اجتماعی، با فعالان دارای

۱ Harris Parker Sarah از دپارتمان معلولیت و توسعه انسانی، دانشگاه ایلنوی، شیکاگو. Renko Maija از دپارتمان مطالعات مدیریت، دانشگاه ایلنوی، شیکاگو. Well Cald Kate از دپارتمان معلولیت و توسعه انسانی، دانشگاه ایلنوی، شیکاگو.

۲ پاورقی‌های توضیحی از مترجم است ۲

معلولیت در کارآفرینی‌های اجتماعی و متخصصان فعال در سیاست‌گذاری، معلولیت و کسب‌وکار گفت‌وگو کردیم.
• در بسط سیاستی که پشتیبان فرصت برابر در ایجاد کارآفرینی اجتماعی باشد، چنین پژوهشی ضروری است.

مقدمه

در طول دوره‌های فراز و نشیب‌های اقتصادی، اشتغال اهمیت حیاتی می‌یابد. در آمریکا تنها ۲۰/۵٪ افراد دارای معلولیت در سن اشتغال در بازار کار مشارکت دارند و در مقابل ۶۹/۱٪ افراد بدون معلولیت شاغلند (Bureau of Labor Statistics, 2013). همچنین موانع ساختاری، فرهنگی و اقتصادی، سیاست‌ها، برنامه‌ها و اقدامات رایج را با محدودیت مواجه کرده‌اند (Predeaux et al. 2009; Stapleton & Burkhauser 2003; Scotch 2001). و افراد دارای معلولیت همچنان مشکلاتی را تجربه می‌کنند که سیاست‌های اشتغال توان حل آن را ندارند (Liv-ermore & Goodman 2009; National Organization on Disability 2010).

کارآفرینی با این باور که رشد اقتصادی و تغییر نگرش را تقویت می‌کند، عنصری ضروری برای اقتصاد سالم انگاشته شده است (Swedberg 2000). ایجاد کارآفرینی همچنین به عنوان راهبردی برای ورود جمعیت‌های نابرخوردار مانند اقلیت‌های قومی یا مهاجران در بازار کار داخلی مورد استفاده بوده است (Bates 1997; Sarachek 1997; Titchkosky 2007). با این حال، در زمینه معلولیت، چنین ایدئولوژی‌ای تقویت کننده گفتار غالب مسئله‌دار (Titchkosky 2007) نوپدرسالاری است (Batavia 2001). در ادامه پیش‌روی خود، افراد دارای معلولیت وارد شدن در حیطه کسب‌وکار و

کارآفرینی با این باور که رشد اقتصادی و تغییر نگرش را تقویت می‌کند، عنصری ضروری برای اقتصاد سالم انگاشته شده است. ایجاد کارآفرینی همچنین به عنوان راهبردی برای ورود جمعیت‌های نابرخوردار مانند اقلیت‌های قومی یا مهاجران در بازار کار داخلی مورد استفاده بوده است.

کارآفرینی اجتماعی را برگزیده‌اند [بنابراین] اهمیت دارد که بررسی کنیم که چقدر ساختارهای قدرت بر ادغام گروه‌های نابرخوردار اثر می‌گذارند (De Clercq

and Honig 2009). علاوه بر این، ضمن آن‌که نباید موجب ناامیدی افراد دارای معلولیتی شویم که در جست‌وجوی راهی برای دستیابی به خوداتکایی، امنیت شغلی و استقلال هستند، باید جهان‌بینی مطالعات معلولیت را در به چالش کشیدن پارادایم‌های [ظاهراً] رهایی‌بخش (Mercer 2004; Oliver 1997) به کار گیریم.

چرا کارآفرینی اجتماعی

این پژوهش به عنوان یک پروژه آزمایشی برای ایجاد پیوندی میان مطالعات معلولیت و حوزه کسب‌وکار شروع شد که به خلاء میان نظریه، سیاست‌گذاری و عمل پاسخ دهد. بعدتر روشن شد که برای این «خلاء»

نیاز به پاسخی در اجتماعی محلی است و یافته‌ها حاکی از نیاز به درخواست اطلاعات بیشتر و پرسش‌های نقادانه‌تری هستند که به عمقی ژرف‌تر از سطح موضوع بپردازند. با این که کارآفرینی و خوداشتغالی افراد دارای معلولیت پیش از این مورد مطالعه قرار گرفته است، از لحاظ نظری و عملی، کارآفرینی اجتماعی کیفیتی متفاوت با آن دارند. این پژوهش، به عنوان اولین تحلیل تجربی کارآفرینی اجتماعی افراد دارای معلولیت در شیکاگو، دیدگاهی منحصر به فرد درباره مسئله فوری اشتغال افراد دارای معلولیت ارائه می‌کند.

ارائه کارآفرینی اجتماعی و وجه ممیز آن از کارآفرینی تجاری، ضرورت توجه به مشکلات و مسائل اجتماعی به جای پرداختن به نیاز بازار است. کارآفرینی اجتماعی موفق صرفاً سود مالی در پی ندارد، بلکه مولد منفعتی اجتماعی است (Austin, Stevenson, and Wei-Skillern 2006). از همین منظر، کارآفرینی اجتماعی ظرفیتی برای ایجاد تغییر اجتماعی دارد که کسب‌وکار تجاری فاقد آن است. رویکردهای موجود به کارآفرینی اجتماعی سه رهیافت انتفاعی^۳، غیرانتفاعی^۴ و ترکیبی^۵ [از این دو] را شامل می‌شود. انگیزه ایجاد ارزش اجتماعی از طریق عمل و اصول دادوستد زیر بنای این مدل‌هاست (Austin, Stevenson, and Wei-Skillern 2006).

برخی از موفق‌ترین کارآفرینی‌های اجتماعی برای حل مشکلاتی که خودشان

۳ Non-profit
۴ For-profit
۵ Hybrid

با آن روبه‌رو بوده‌اند، از تجربه عینی‌شان از آن مشکل راه‌کارهایی مرتبط و موثر خلق می‌کنند (Shaw and Carter 2007; Zahra et al. 2009). افراد دارای معلولیت می‌توانند دیدگاهی منحصر به فرد به نیازهای اجتماعی برآورده نشده داشته باشند و تجربه خود را برای بر ساختن راه‌کارهای جدید و خلاقانه به کار گیرند (Reid 2004).

نبايد فراموش كنيم كه كارآفريني اجتماعي تنها يكي از راهبردهاي ممكن و پرشمار براي اشتغال است. همه اهل كارآفريني اجتماعي نيستند. در واقع همه هم ميل ندارند به كارآفريني اجتماعي بپردازند. با اين حال آن افرا دي كه مي‌خواهند اين كار را انجام دهند، بايد از فرصتي برابر براي انجام آن، شامل دسترسي به منابع، پشتيباني و اطلاعاتي (Parker Harris, Renko, and Caldwell 2013) كه به اندازه كافي در بازار به آن‌ها فرصت موفقيت يا شكست بدهد بر اساس شايستگي‌هاي خودشان، برخوردار باشند. اين مسئله بستگي به اين دارد كه تا چه حد اقتصاد-سياسي نهادي شده و عوامل اجتماعي-فرهنگي دسترسي به چنين فرصت‌هايي را ممكن مي‌كنند.

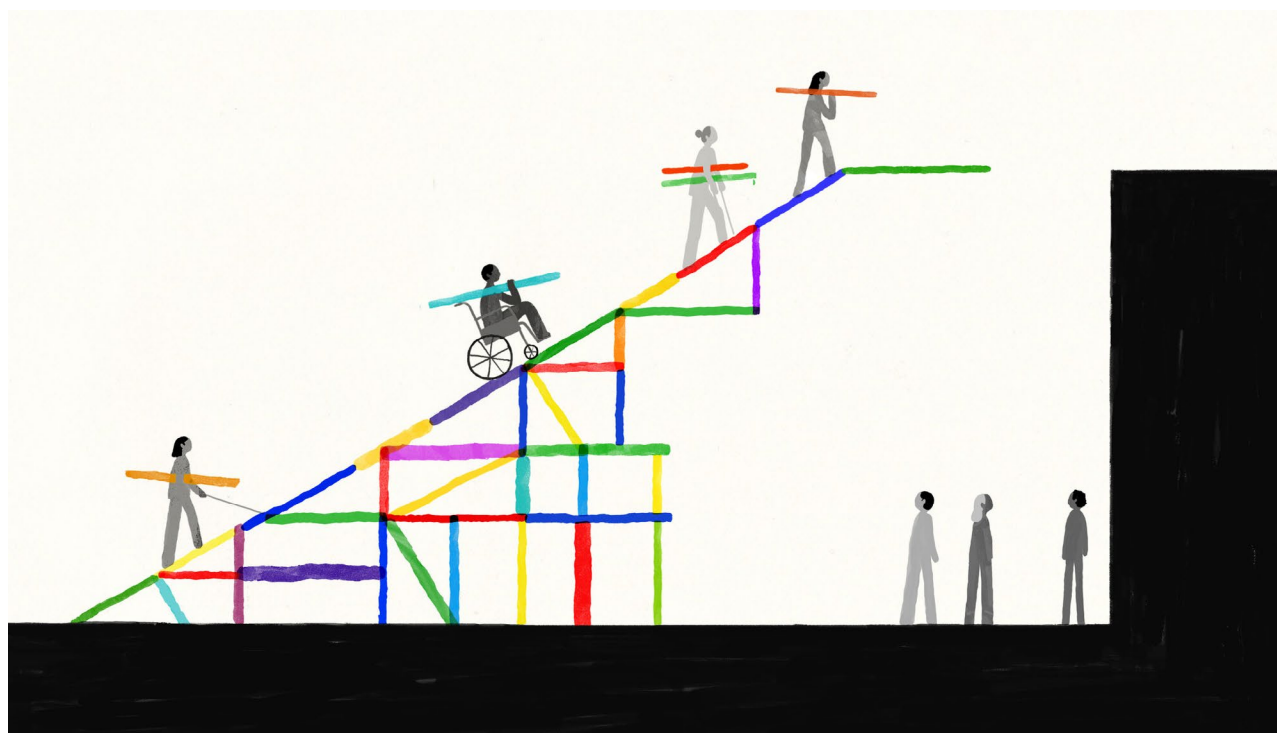
زمينه

افراد دارای معلولیت، تاریخی از تحت ستم‌بودگی و جداسازی دارند که طرد و محرومیت از اشتغال، هم در سطح ساختاری و هم در سطح فرهنگی، بازتابی از آن است. از نظر ساختاری، طرد افراد دارای محدودیت در کار و بنابراین مساوی دانستن معلولیت با ناتوانی در اشتغال، عنصر تعریف‌کننده معلولیت در مدرنیته بوده است (Hahn 1990; Oliver 1990). از لحاظ فرهنگی، رهیافت اقتصادی به معلولیت، که ارزش‌آفرینی را از حیث مشارکت به مثابه نیروی کار اندازه می‌گیرد، گفتاری نظری^۶ را به اقتصاد سیاسی سرایت می‌دهد و موقعیت افراد دارای معلولیت را در آن تعیین می‌کند. برخلاف این [واقعیت اجتماعی طرد]، چنین رویکردی مرزها و محدودیت‌های برساخته اجتماعی و سیستماتیک را که توانایی فرد در بازار کار را تحت تاثیر قرار می‌دهند، به رسمیت نمی‌شناسد (Charlton 1998; Russell 2002). مشابه با دیگر اقلیت‌ها، طرد افراد دارای معلولیت خودش را در پیش‌داوری‌های اجتماعی و کردارهای تبعیض آمیز نشان می‌دهد.

بافتار بازار کار برای افراد دارای معلولیت

حدود ۵۴ میلیون فرد دارای معلولیت در ایالات متحده زندگی می‌کنند (Office

۶ Theoretical discourse



کارآفرینی اجتماعی موفق صرفاً سود مالی در پی ندارد، بلکه مولد منفعتی اجتماعی است. از همین منظر، کارآفرینی اجتماعی ظرفیتی برای ایجاد تغییر اجتماعی دارد که کسب‌وکار تجاری فاقد آن است.



در سن اشتغال^۷ آن‌ها در بازار کار هستند. بسیاری از افراد دارای معلولیت که می‌خواهند و می‌توانند کار کنند، یا بیکار هستند یا در کار دست‌کم گرفته می‌شوند^۸ (Organization on Disability 2010 National) که نتیجه‌اش حقوق کم‌تر و امنیت شغلی پایین‌تر است (Houtenville & Ruiz 2012; Kaye 2009). داغ ننگ^۹، تبعیض در استخدام و سایر اشکال تبعیض‌های شغلی فرصت‌های کاری برای نیروی کار دارای معلولیت را محدود می‌کنند. قوانین ضد تبعیض در کاهش برخی از این محدودیت‌ها نقش داشته‌اند؛ با این حال قانون‌گذاری برای حقوق معلولیت^{۱۰} به تنهایی برای غلبه بر محدودیت‌های چندگانه ساختاری و فرهنگی که افراد دارای معلولیت با آن‌ها در جست‌وجوی کار مواجه می‌شوند، کافی نیست. دولت برای بهبود در وضعیت این چالش‌های سیاستی به دنبال راه‌کارهایی مبتکرانه می‌گردد و توجهی فزاینده به ظرفیت‌های کارآفرینی اجتماعی معطوف شده است.

رویکردهای مبتکرانه به اشتغال

دهه ۱۹۸۰ شاهد رشد در فعالیت‌های کاسب‌کارانه در جهان بودیم که بخشی از این ناشی از چرخش از اقتصاد کینزی^{۱۱} به نئولیبرالیسم بود و شامل احیای تجارت‌های خرد، افزایش تاکید بر ابتکار برای رقابت بهتر در بازار، و تشویق تجارت و اشتغال‌زایی برای خنثی کردن دغدغه‌های مربوط به بیکاری گسترده ناشی از کاهش اشتغال صنعتی می‌شد (Swedberg 2000). کارآفرینی واجد منافع بسیاری برای افراد دارای معلولیت است که اشتغال در شکل سنتی خود از آن‌ها بی‌بهره است، مانند استقلال بیشتر، امکان‌یابی فرد برای تنظیم سرعت کار و برنامه برای خود، کاهش مشکلات مربوط به حمل و نقل هنگامی که مرکزیت کسب و کار در خانه خود فرد است و حمایت مداوم تامین اجتماعی (Office of Disability Employment Policy 2001).

در ادبیات پژوهشی مطالعات معلولیت مفاهیم «خوداشتغالی»^{۱۲} و «کارآفرینی»

۷ از لحاظ قانونی حداقل سن کار در ایالات متحده ۱۴ سال است. در تحلیل‌های جمعیتی، برخی افراد ۱۴ ساله تا ۶۴ ساله (سن بازنشستگی) را جمعیت فعال یا در سن اشتغال در نظر می‌گیرند و برخی جمعیت ۱۶ تا ۶۵ ساله را. برخی نیز با این که از چنین تعریفی استفاده می‌کنند، افراد ۱۶ و ۱۷ ساله را در شمار جمعیتی به حساب می‌آورند که در سن اشتغال است اما از آن‌ها انتظار نمی‌رود که کار کنند.

۸ یعنی حقوق کم‌تری در مقایسه با غیر معلول‌ها دریافت می‌کنند، یا مهارت‌هایشان در بازار کار به رسمیت شناخته نمی‌شود. در مطالعات معلولیت سه نوع کلی برای این به رسمیت شناخته نشدن مهارت‌ها بر شمرده شده است. گاهی افراد در موقعیت شغلی خود علی‌رغم داشتن مهارتی برای انجام برخی از امور، امکان انجام آن امور را نمی‌یابند، مثلاً آن شغل دارای برخی وظایف مدیریتی یا شرکت در جلسات مشترک با مدیران نیز هست، اما این بخش از وظایف به فردی غیرمعلول سپرده می‌شود. گاهی افراد می‌توانند از خلاقیت و قوه ابداع خود در سطحی خارج از حیطه رسمی کاری خود استفاده کنند که به صورت عرفی پذیرفته شده است، اما فرد دارای معلولیت از این امکان محروم می‌شود، مانند زمانی که در یک بخش مشکلی وجود دارد و افراد آن بخش از افراد سایر بخش‌ها مشورت یا کمک می‌گیرند، یا افراد سایر بخش‌ها امکان این را دارند تا پیشنهاداتی طرح کنند که جدی گرفته و بررسی شود، اما فرد دارای معلولیت یا افرادی که به نوعی ناتوان یا فاقد قابلیت تلقی می‌شوند به صورت کلی ممکن است خارج از این موضوع قرار گیرند یا جدی گرفته نشوند. در نوع سوم، فرد دارای معلولیت، به کلی و به دلیل طرد اجتماعی و فرهنگی و فرایندهای ناتوان‌ساز، از بازار کار مربوط به مهارت‌های خود طرد و مجبور می‌شود در مشاغل نامرتب یا مشاغل ساده موسوم هستند و شان اجتماعی پایینی برای آن‌ها بر ساخته شده و حقوق کمی دارند، یا مشاغل بی‌ثبات، به کار مشغول شود.

۹ Stigma
۱۰ Disability rights
۱۱ Keynesianism
۱۲ Self-employment

کارآفرینی واجد منافع بسیاری برای افراد دارای معلولیت است که اشتغال در شکل سنتی خود از آن‌ها بی‌بهره است، مانند استقلال بیشتر، امکان‌یابی فرد برای تنظیم سرعت کار و برنامه برای خود، کاهش مشکلات مربوط به حمل و نقل هنگامی که مرکزیت کسب و کار در خانه خود فرد است و حمایت مداوم تامین اجتماعی.

معمولاً به جای هم به کار می‌روند (Yamamoto, Unruh & Bullis 2011). بر خلاف این اما در ادبیات پژوهشی تجارت، خوداشتغالی به منزله انجام کاری برای سود شخصی تعریف می‌شود (Le 1999). خوداشتغالی جایگزینی رایج برای اشتغال مزدی است. در خوداشتغالی تاکید بر کار است و هدف نیز تامین خود فرد. میزان مولد بودن یا نبودن آن مهم نیست. اما کارآفرینی قرار است چیزی جدید و مبتکرانه به بازار اضافه کند و این تمایزی روشن به آن در مقایسه با خوداشتغالی می‌بخشد (Swedberg 2000).

این تمایز نقشی اساسی در بحث درباره بهبود مشارکت در اشتغال افراد دارای معلولیت دارد (ن.ک. Parker Hariss, Renko & Caldwell 2013). اغلب فرصت‌های شغلی جدید را تجارت‌های خرد می‌سازند (Kane 2010; Neumark, Well & Zhang 2011). این ایجاد اشتغال‌زایی را بیشتر کاسب‌کاران انجام می‌دهند (Shane 2008). هنگام به وجود آوردن راهبردهای اشتغال پایدار، ایجاد کسب‌وکارهای جدید توسط خود افراد دارای معلولیت بسیار کلیدی است. اما صرف تشویق کسب‌وکارها به خوداشتغالی اثر کمی بر کاهش فقر دارد زیرا هدف اصلی تامین یک نفر است. تنها ۱۳/۶٪ افراد خویش‌فرما در ایالات متحده فرد دیگری را [برای کمک به انجام کار] استخدام می‌کنند. آنچه بدان در مقیاسی وسیع‌تر نیاز داریم در واقع سیاستی است که ایجاد کسب‌وکارهای رشدمحور و مبتکرانه توسط افراد دارای معلولیت را درک و تشویق کند. کسب‌وکارهایی که چه‌بسا منتهی به استخدام سایر افراد دارای معلولیت نیز شود.

به موازات چرخش از رویکرد خیریه‌ای و جبرانی به سوی رویکرد مبتنی بر حقوق مدنی، برنامه‌هایی مانند کارآفرینی اجتماعی که در راستای قدرتمندسازی افراد دارای معلولیت برای دنبال کردن ابتکار در اشتغال طراحی شده‌اند، در حال تکثیراند. با این حال درک نابسندگی از این که این راهبرد را چگونه باید



ماموریت کارآفرینی اجتماعی اساساً این نیست که کارکنانی دارای معلولیت را به کار بگمارد، اسم چنین کاری خوداشتغالی است، نه کارآفرینی. کارآفرینی باید واجد چیزی مبتکرانه یا در جهت تغییر باشد. ماموریتی برای ایجاد فرصت رشد مهارت‌ها برای کار در آینده می‌تواند یک کارآفرینی اجتماعی بالقوه باشد.

(Council on Disability 2012).

گودویل نمونه‌ای از آن دسته از روابط کار یارانه‌بگیر و تفکیک شده از روابط قانونی کار است که رویکردی خیریه‌ای به اشتغال افراد دارای معلولیت دارد (Scotch, 2001). رویکردی که افراد دارای معلولیت را افرادی منفعل و «ابژه کار خیر» می‌پندارد، نه «سوزده‌هایی ذی‌حق» (UNCRPD 2010). افراد دارای معلولیت مدت زمانی طولانی است که موضوع ماموریت‌های اجتماعی تجارت هستند. ابتکار عمل در اشتغال افراد دارای معلولیت بر سرمایه‌گذاری افراد دارای معلولیت در حوزه معلولیت نیست، بلکه مبتنی بر سرمایه‌گذاری افراد دارای معلولیت در بازار آزاد است.

ماموریت کارآفرینی اجتماعی اساساً این نیست که کارکنانی دارای معلولیت را به کار بگمارد، اسم چنین کاری خوداشتغالی است، نه کارآفرینی. کارآفرینی باید واجد چیزی مبتکرانه یا در جهت تغییر باشد (Dees 2001). ماموریتی برای ایجاد فرصت رشد مهارت‌ها برای کار در آینده می‌تواند یک کارآفرینی اجتماعی بالقوه باشد. این چیزی است که گودویل مدعی آن است (Walling & Turner 2010). اما، چنین شرکت‌هایی که به کارکنان خود دستمزدی کمتر از حداقل دست‌مزد می‌دهند، در حال سوءاستفاده از تمهیدی غیرقابل قبول هستند که با ماموریتشان در تعارض است. در نتیجه عملشان از هدف دور می‌شود و اعتبار این نوع از کارآفرینی اجتماعی را به سخره می‌گیرد.

هدف این پژوهش افزودن بر دانش‌مان درباره کارآفرینی اجتماعی، به مثابه یکی از راهبردهای اشتغال افراد دارای معلولیت است. در این پژوهش از داده‌های کیفی که از بحث‌های گروهی متمرکز با کارآفرینان اجتماعی دارای معلولیت و مصاحبه با ذی‌نفعان کلیدی که در حوزه‌های سیاست‌گذاری، معلولیت و کسب‌وکار فعالیت می‌کنند، استفاده می‌کنیم.

روش‌شناسی^{۱۸}

۱۸ برای رعایت اختصار، دو جدول و سه پاراگراف در این بخش با عنوان اطلاعات جمعیت‌شناختی مشارکت‌کنندگان در بحث‌های گروهی در این‌جا نیامده است.

عملی کرد وجود دارد. علاوه بر این، نگرانی‌های قابل توجهی درباره همدستی کارآفرینی اجتماعی با نئولیبرالیسم در دوره‌های ریاضت اقتصادی وجود دارد. نباید دستیابی به خوداتکایی مالی بدل به توجیه جدید پدرسالارانه‌ای برای کاهش یا حذف خدمات عمومی و حمایت‌های تامین اجتماعی شود. بسیاری از این برنامه‌ها اقداماتی بازتوزیعی هستند که برای تضمین فرصت‌های برابر نهادینه شده‌اند. یافته‌های ما نشان می‌دهند فرصت‌های برابر برای افراد دارای معلولیتی که با توسعه کارآفرینی اجتماعی در بازار کار سروکار دارند، یعنی جایی که در آن به صورت سیستماتیک به آن‌ها محرومیت تحمیل شده است، امری ضروری است.

مسئله‌پردازی کارآفرینی اجتماعی

برای کاوش در کُنه موضوع کارآفرینی اجتماعی و معلولیت، مجادلات اخیر درباره صنایع گودویل^{۱۳} را در نظر آورید. توجه به نمونه گودویل به برجسته کردن گره‌گاه معلولیت و کارآفرینی اجتماعی و مشکلات برآمده از شرایطی که در آن کارآفرینی اجتماعی در حوزه معلولیت برآمده از نگرشی خیریه‌ای باشد، کمک می‌کند. در حالی که بسیاری گودویل را یک نهاد خیریه‌ای می‌دانند، این نهاد یکی از اولین کارآفرینی‌های اجتماعی است که اصولی برای خود تعیین کرده است (Friedman 1943). این اصول در «الگوی تجارت خوب» این نهاد آمده و مقوم تعهدش به کارآفرینی اجتماعی است. ماموریت گودویل نیز کاملاً با موضوع اشتغال افراد دارای معلولیت پیوند خورده است: «تا هنگام رکود دهه ۱۹۳۰^{۱۴} گودویل نه تنها آمادگی داشت تا به افراد نیازمند کمک کند، بلکه می‌توانست افراد دارای معلولیت را که غالباً درهای صنعت به رویشان بسته بود توانبخشی کند» (Friedman 1943, 1).

در حوزه تجارت، گودویل به عنوان الگویی از کارآفرینی اجتماعی، که اخیراً به اتحاد کارآفرینی اجتماعی پیوسته است، - پیوندی که سابقه و موقعیت این شرکت در این حوزه را نشان می‌دهد- مورد ستایش بوده است (Gridon & Has- enfeld 2012; Lawson-Zilai & Nitze 2011). اما این «حسن نیت»^{۱۵} با خشم و انزجار در جامعه افراد دارای معلولیت مواجه شده است. در تابستان ۲۰۱۲، فدراسیون ملی افراد نابینا^{۱۶} پیش‌قراول کارزاری با همراهی ۴۵ سازمان دیگر در حوزه معلولیت شد، کارزاری که به خاطر پرداخت کمتر از حداقل دست‌مزد به کارگران دارای معلولیت در گودویل، خواهان بایکوت این شرکت بود (Daniel- son 2012). همزمان شورای ملی معلولیت نیز گزارشی منتشر کرد که پیشنهاد می‌کرد قانون کار منصفانه و استاندارد^{۱۷} باید به علت خاطر تبعیض‌آمیز بودن و تعارض با برنامه‌های موجود در سیاست‌ها و قوانین تعلیق شود (National

^{۱۳} Goodwill Industries

^{۱۴} این رکود که از آن با نام رکود بزرگ نیز یاد می‌شود با کاهش ارزش سهام در آمریکا در سپتامبر ۱۹۲۹ و سقوط بازار بورس وال‌استریت در اکتبر همان سال آغاز و بعد از درنوردیدن آمریکا به سایر بازارهای جهان نیز سرایت کرد و تا اواخر دهه ۱۹۳۰ ادامه داشت. این سقوط ارزش سهام، به صورت دومینویی به افزایش چشم‌گیر نرخ بیکاری، ورشکستگی گسترده، کاهش تولید ناخالص ملی در بسیاری از کشورها، تعطیلی بانک‌ها و تعلیق نقش مبادله‌ای طلا منجر شد.

^{۱۵} نویسنده این‌جا ضمن اشاره به نام شرکت یعنی گودویل، به شکلی کنایی به معنای تحت‌اللفظی آن هم اشاره کرده است.

^{۱۶} National Blind Federation

^{۱۷} Fair Lanol



۲. سن اشتغال. بین ۱۸ تا ۶۴ سال سن

۳. محل. ساکن محدوده شیکاگو

۴. کارآفرینی اجتماعی. انتفاعی، غیرانتفاعی، مرکب؛ در بازار فعال باشد؛ دارای مأموریت اجتماعی محوری باشد؛ هدفش رشد اقتصادی باشد؛ بخواهد دیگران را استخدام کند و فقط برای خود فرد نباشد

۵. نقش. به شکلی یکپارچه در پی توسعه ایده‌های استارت‌آپی باشد

۶. وضعیت تجاری. موقعیت فعلی رشد تجاری

مصاحبه‌ها نیز با این ذی‌نفعان کلیدی (۱۹ نفر) انجام شد: نمایندگان دولت محلی و دولت ایالتی از بخش‌های معلولیت، اشتغال، آموزش، کسب‌وکارهای خرد؛ نهادهای ترویجی مربوط به معلولیت و خدمات دهندگان؛ کارآفرینی‌های اجتماعی در بخش معلولیت؛ و نهادهای مالی. مصاحبه‌ها یا به صورت حضوری یا با تلفن و با استفاده از مصاحبه‌نامه باز انجام شد تا نظرات و تجربیات در مورد فرصت‌های اشتغال، تصمیم‌گیری برای شروع کارآفرینی اجتماعی، عوامل موثر بر رشد کارآفرینی اجتماعی، نقش کارآفرینی اجتماعی در سیاست‌های مربوط به اشتغال، و شرایط فعلی بازار، جمع شوند.

یافته‌ها

نقش دولت

برآمدن نئولیبرالیسم توجه انتقادی به تنش میان دولت و بازار را در پی داشته است (Centeno & Cohen 2012). نئولیبرالیسم یار غار ایدئولوژی بازار آزاد است و خواهان مقررات‌زدایی^{۲۱} و آزادی از مداخله دولت است با این توهم که بازار می‌تواند و باید خود تنظیم‌گر باشد. اما از طرف دیگر برای مشارکت برابر افراد نابرودار و محروم در بازار، نیاز به نهادینه شدن حمایت‌هایی است که فرصت‌هایی برابر در اختیار آنان بگذارد. این تنش در تجربه کارآفرینان اجتماعی دارای معلولیت و ذی‌نفعان کلیدی نیز خودنمایی می‌کند.

ذی‌نفعان کلیدی که در مصاحبه مشارکت داشتند درباره نقش دولت در حمایت از کارآفرینی‌های اجتماعی افراد دارای معلولیت دو موضع داشتند؛ این‌که دولت باید نقشی فعال داشته باشد یا مداخله نکند. در سطح فدرال [یا همان ملی] بسیاری از ذی‌نفعان معتقد بودند که دولت نباید درگیر این موضوع شود زیرا چنین کمکی در تعارض با «رویه بازار آزاد» است. اما در سطح ایالتی و محلی ذی‌نفعان اذعان داشتند که ضروری است نظام‌های حمایتی مشوق‌هایی برای کار و بودجه‌ای فراهم کنند که نهادهای ذی‌ربط خدمات لازم را ارائه کنند. یکی از

۲۱ البته افرادی مانند پیتر مایو معتقدند که روند تغییرات در قوانین و مقررات در بازار و کسب‌وکار و آنچه موسوم به کاهش خدمات و مداخلات دولت است، در واقع نه زدودن مقررات است و نه کاهش مداخلات دولت. بلکه دگرگونی صورت‌یابی مداخلات و برنهادن قوانین به گونه‌ای است که بیش‌تر حافظ منافع سرمایه‌داری باشد. به عبارت دیگر این روند نوعی بازتنظیم سازوبرگ‌های دولت به نفع سرمایه‌داری و صاحبان سرمایه است. محدود شدن دولت در دوران نئولیبرال افسانه‌ای بیش نیست و دولت همچنان آن‌جا که سرکوب ضرورت یابد و به هنگام حفاظت از سرمایه همچنان جایگاهی محوری دارد. برای اطلاعات بیش‌تر نگاه کنید به: Mayo, P. (2015) The Centrality of the State in Neoliberal Times: Gramsci and Beyond. In: Hegemony and education under neoliberalism: Insights from Gramsci. (Pp.29-42). London: Routledge.



من فکر می‌کنم دولت می‌تواند نقشی ظریف در بخش اختصاص بودجه داشته باشد. من معتقدم که جامعه باید از حیث این که چگونه به آن‌ها که با محدودیت مواجه هستند کمک می‌کند، مورد قضاوت قرار گیرد. به این معنا بله باید کمک شود. به نظر من این نقش نباید تهاجمی باشد.

این پژوهش بخشی از پروژه‌های بزرگ‌تر با روش‌هایی ترکیبی است (Parker Har- ris, Renko & Caldwell 2013). بحث‌های گروهی متمرکز با صاحبان کارآفرینان اجتماعی و مصاحبه با ذی‌نفعان کلیدی به دنبال کاوش در این سوال است: چه عواملی بر ظرفیت کارآفرینی اجتماعی در راستای فراهم کردن فرصت‌های مشارکت برابر برای افراد دارای معلولیت در ایالات متحده، اثرگذارند؟ جذب مصاحبه‌شوندگان و شرکت‌کنندگان بحث‌های گروهی در پیوند با بخشی از پروژه بزرگ‌تر، یعنی ارزیابی منابع اجتماع محلی^{۱۹} که ارزیابی‌ای از اطلاعات و منابع موجود برای کارآفرینان اجتماعی دارای معلولیت در شیکاگو بود، انجام شد. از این طریق رابطانی پیدا کردیم که اطلاعاتی جذاب مصاحبه‌شونده را به صورت نسخه‌های کاغذی، الکترونیکی و مناسب‌سازی شده توزیع کردند.

بحث‌های گروهی متمرکز فهمشان از کارآفرینی اجتماعی را مستقیماً از افراد دارای معلولیتی کسب کرده‌اند که فعالانه در فرآیند مشارکت داشتند و می‌توانند برای مشورت‌های سیاستی و دادن صدا به گروه‌هایی که به صورت سیستماتیک به حاشیه رانده شده‌اند در تصمیماتی که بر زندگی‌شان اثر می‌گذارد، استفاده شوند (Graham & McDermott 2006; Krueger & Casey 2000; Madriz 2003). چهار بحث گروهی متمرکز با استفاده از راهنمای بحث گروهی متمرکز با پایان باز با کارآفرینان اجتماعی دارای معلولیت انجام شد. پژوهش‌گران [در انتخاب مشارکت‌کنندگان] از ابزار غربال‌گری‌ای^{۲۰} که شامل ترکیبی از معیارهای معلولیت و معیارهای مربوط به کسب‌وکار بود، استفاده کردند:

۱. وضعیت معلولیت. شناسایی به عنوان فرد دارای معلولیت

۱۹ Community Resource Assessment

۲۰ Screening tool

سیاست‌گذاران در این باره می‌گویند:

من فکر می‌کنم دولت می‌تواند نقشی ظریف در بخش اختصاص بودجه داشته باشد. من معتقدم که جامعه باید از حیث این که چگونه به آن‌ها که با محدودیت مواجه هستند کمک می‌کند، مورد قضاوت قرار گیرد. به این معنا بله باید کمک شود. به نظر من این نقش نباید نه‌اجمی باشد. دولت باید نقش فراهم‌کننده بودجه و اطلاعات داشته باشد و کمک کند تا کارآفرینی‌های اجتماعی واجد شرایط لازم برای کسب‌وکار رسمی شوند، اما اگر قرار باشد در بحث تجربه و دانش به دولت متکی شویم، اشتباه کرده‌ایم. (لری، توسعه نیروی کار)

اغلب مشارکت‌کنندگان دارای معلولیت معتقد بودند که برای موفقیت در امور کسب‌وکار خود لازم است دولت در بُعد خدمات آموزشی و مهارت‌آموزی، نهادینه کردن بازار-محور مشوق‌ها و کاهش عوامل بازدارنده حاصل از سیاست‌های موجود که فقط مربوط به سودآوری و توسعه دارایی هستند، بیش‌تر درگیر شود. تعداد معدودی نیز فکر می‌کردند که دولت باید نقشی حداقلی داشته باشد که ظاهراً بیش‌تر مربوط به حس تحت کنترل بودن و شکاکیت نسبت به اعمال نفوذ دولت بود که از تجارب منفی قبلی ناشی می‌شد.

آیا نهادهای دولتی به ابتکار عمل‌های اجتماعی اعتقادی دارند؟

بسیاری از کارآفرینی‌های اجتماعی اداره کسب‌وکارهای خرد^{۳۳} را که نهاد دولتی مستقلی است که برای کمک به افراد در شروع، ایجاد و توسعه تجارت تاسیس شده، به عنوان مدلی خارج از رده ارزیابی می‌کنند. با این که ذی‌نفعان کلیدی، این نهاد را منبعی ارزشمند تلقی می‌کنند، افراد دارای معلولیت، کاملاً معتقد بودند چنین نهادی و برنامه‌هایش، رهیافتی مرسوم به توسعه کسب‌وکار دارد و به عنوان عاملی بازدارنده در برابر بالقوگی نوآورانه کارآفرینی‌های اجتماعی عمل می‌کند.

دوست دارم ببینم که بالاخره اداره کسب‌وکارهای خرد، وارد قرن ۲۱ شده و پذیرفته که کسب‌وکارهای خرد دیگر مانند چیزی که بعد جنگ جهانی بودند، نیستند. خیلی از ما بر فکر و سهم دست‌رنج^{۳۳} و نوشتن کتاب و آموزش در خدمات مبتنی بر دانش متکی هستیم که ارزشی قابل توجه برای جامعه دارند. اما فکر نمی‌کنم این اداره متوجه این تکامل یافتن از تجارت ماسه-سیمانی به کسب‌وکار مبتنی بر دانش یا کسب‌وکار مبتنی بر اینترنت شده باشد. من دوست دارم از سوی این اداره، فرصت‌های حمایتی مالی مستقیم‌تر و بیش‌تری برای کارآفرینی‌های اجتماعی ببینم. (کویین، مرد، ۵۵ ساله).

مشارکت‌کنندگان بیان می‌کردند که نهادهای دولتی که از کسب‌وکارهای

۲۲ Small Business Administration

۳۳ Sweat equity به سهمی که فردی به ازای انجام کار مولد ارزش اضافه روی دارایی فرد یا نهاد دیگر یا خودش، از آن دارایی کسب می‌کند. طرح موسسه اسکان برای بشریت بر همین مبنا استوار بود و یکی از مثال‌های خوب در این زمینه است. خانواده‌هایی که امکان خرید خانه نداشتند از طریق کار در ساختن خانه‌ای برای خود یا یکی دیگر از اعضا یا انجام کار داوطلبانه برای این موسسه، سهمی در مسکن اجتماعی که در طرح این موسسه ساخته می‌شد پیدا می‌کردند.

مشوق‌های مخصوص افراد دارای معلولیت جهت شروع به کسب‌وکار مانند اعتبارات و تخفیف‌های مالیاتی، نوعی سرمایه‌گذاری کم‌هزینه قلمداد می‌شد که می‌تواند نشان‌گر تعهد دولت به راهبرد اشتغال‌زایی برای افراد دارای معلولیت باشد.

کوچک جریان اصلی حمایت می‌کنند، اسم کارآفرینی اجتماعی را حتی نشنیده‌اند. علاوه بر این، علی‌رغم رشد علاقه به خود اشتغالی، کارآفرینی و کسب‌وکار اجتماعی برای افراد دارای معلولیت، فراهم‌کنندگان خدمات توانبخشی حرفه‌آموزی همچنان بر رویکردهای قدیمی ورود به اشتغال رقابتی^{۳۴} متکی هستند (Parker Harris, Renko & Caldwell, 2013).

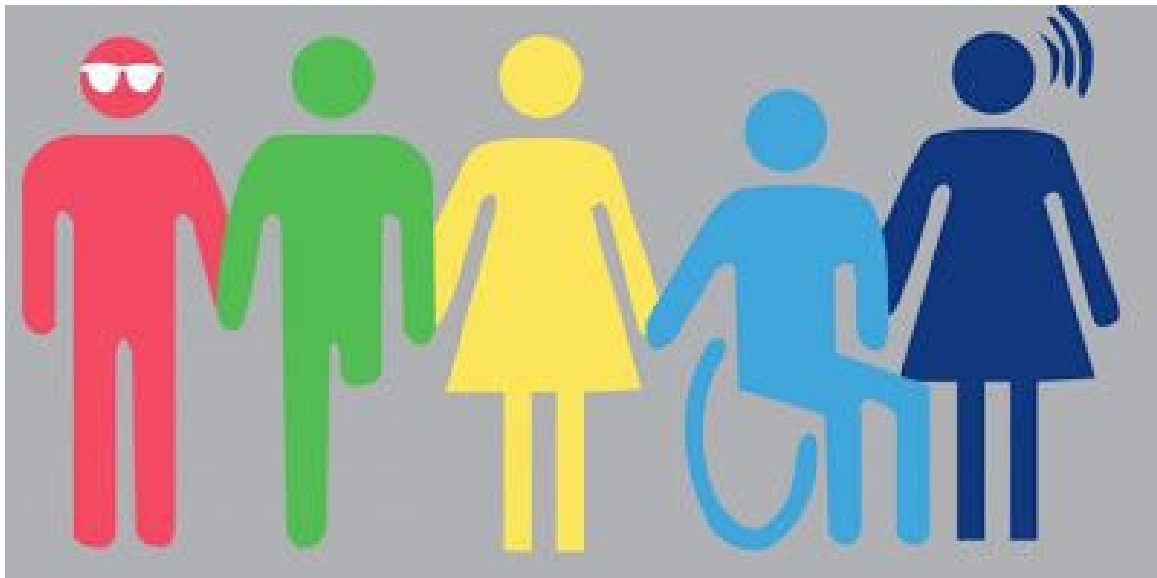
آیا مشوق‌های مربوط به بازار، بازارهای کاذب ایجاد می‌کنند؟



در میان مشارکت‌کنندگان در بحث‌های گروهی متمرکز، مشوق‌های مخصوص افراد دارای معلولیت جهت شروع به کسب‌وکار مانند اعتبارات و تخفیف‌های مالیاتی، نوعی سرمایه‌گذاری کم‌هزینه قلمداد می‌شد که می‌تواند نشان‌گر تعهد دولت به راهبرد اشتغال‌زایی برای افراد دارای معلولیت باشد. ذی‌نفعان کلیدی اما رویکرد عمل‌گرانه‌تری به موضوع داشتند. مثلاً نهادینه شدن قراردادهای سهمیه‌ای با دولت^{۳۵} می‌تواند تضمین کند که درصد مشخصی از زنجیره تامین یک شرکت از طریق کسب‌وکارهای افراد دارای معلولیت تامین می‌شود. اما این رویکرد، در صورتی که در بازار به تعداد کافی کسب‌وکارهای افراد دارای معلولیت وجود نداشته باشد، موثر نخواهد بود. یکی از مشارکت‌کنندگان که در حوزه توسعه کسب‌وکار شاغل است، این بحث را مطرح کرد که قراردادهای سهمیه‌ای، بازار کاذب ایجاد می‌کند. در تجربه

۳۴ Competitive Employment در این رهیافت فرض بر آن است که افراد دارای معلولیت به دلیل ناتوانی در رقابت با افراد غیر معلول از اشتغال بازمی‌مانند، بنابراین باید از طریق حرفه‌آموزی و افزایش توانایی‌های افراد دارای معلولیت به آنان قابلیت رقابت کردن با نیروی کار غیر معلول بخشید. این رهیافت نه تنها به این که بازار کار باید برای دسترس‌پذیر شدن تعدیل و اصلاح شود توجهی ندارد بلکه قابلیت‌های انسانی افراد دارای معلولیت را نادیده می‌گیرد.

۲۵ Contract Quotas



این افراد دارای معلولیت بسیار برای موفق شدن انگیزه داشتند، می‌دانستند عدم موفقیت توان هم دارد. اگر کسب‌وکارهای افراد دارای معلولیت شروع به از دست دادن سود کند، جای کمی برای اشتباه وجود دارد. اگر کارآفرینی آنها شکست بخورد، باید دوباره برای دریافت حمایت مالی عمومی اقدام بکنند و بعید نیست که در پاسخ به آنها گفته شود دیگر صلاحیت دریافت این کمک از بخش عمومی را ندارند. این در حالی است که آنها همچنان با همان تبعیض‌هایی دست‌وپنجه نرم می‌کنند که آنها را واداشته بود به دنبال اشتغال بدیل باشند.

نقش حمایت مالی

یکی از چالش‌های اولیه کارآفرینی‌های اجتماعی دسترسی به سرمایه است، هم هنگام شروع و هم هنگام توسعه دادن به کار. به خاطر رکود اقتصادی، رویکرد کلی مناسبات مالی تغییر کرده است. گرفتن وام دشوارتر شده است. مشارکت‌کنندگان می‌گفتند که بانک‌ها خوش ندارند که به خاطر کارآفرینی‌های اجتماعی ریسک کنند، خصوصاً اگر آن کسب‌وکار مطابق با الگوی «مرسوم» کسب‌وکار نباشد. ضمن آن‌که عوامل مختص به معلولیت نیز موجب ایجاد موانع بیش‌تری در مسیر دریافت کمک مالی می‌شوند (ن.ک. Parker Harris, 2013 Renko & Caldwell). از آن‌جا که افراد دارای معلولیت در انباشت و دسترسی به سرمایه با مشکل روبه‌رو می‌شوند، هنگام شروع کسب‌وکار در موقعیتی بسیار نابرابر قرار دارند. این درباره سایر گروه‌های به حاشیه رانده شده نظیر زنان یا مهاجران نیز صادق است. با این حال برخلاف سایر گروه‌های به حاشیه رانده شده، هزینه‌های جانبی مربوط به معلولیت نیز برای آن‌که بتوان با دیگران رقابت کرد وجود دارد:

مجبوری برای خرید فن‌آوری‌های کمکی هزینه کنی اگر دارای معلولیت باشی. و شاید هم نیاز داشته باشی که یک پول اضافه‌ای برای نیازهای کسب‌وکار یا نیازهای خودت دست‌وپا کنی. اگر ۵۰۰ دلار هزینه کنی تا یک کوسن مخصوص ویلچر بخری، برای لپ‌تاپت هزینه نکرده‌ای که. (سین، کار آفرین دارای معلولیت و کنش‌گر)

یکی از مشارکت‌کنندگان که در حوزه توسعه کسب‌وکار شاغل است، این بحث را مطرح کرد که قراردادهای سهمیه‌ای، بازار کاذب ایجاد می‌کند. در تجربه او، با این که بسیاری از کسب‌وکارهای زنان و اقلیت‌ها به خاطر این قراردادهای سهمیه‌ای رشد کردند و سودآور شدند، دست آخر، در مواجهه با این که خود را دست و پا بسته دیدند. قراردادهای سهمیه‌ای می‌توانند در بالاتر بردن سطح بازی مفید باشند، اما «در نهایت باید این حمایت تمام شود. (Harold, Local Government and Enterprise Development).

نیاز به اصلاحات در سیاست‌ها

کارآفرینان اجتماعی دارای معلولیت، با جزئیات درباره نیاز به روزآمدسازی سیاست‌های دولتی درباره معلولیت، خصوصاً در زمینه اشتغال، تامین اجتماعی و سلامت حرف زدند. این سیاست‌ها از نظر آنها بی‌جهت محدودکننده بود و توسعه کسب‌وکار را با مشکل روبه‌رو می‌کرد. پیشنهاد مشارکت‌کنندگان در بحث گروهی حول این موارد می‌چرخید: تضمین دسترسی و فرصت‌های برابر؛ فراهم‌کردن مشوق برای آن‌ها که افراد دارای معلولیت را در کنار سایر افراد اقلیت صاحب کسب‌وکار به رسمیت می‌شناسند؛ تشویق ادارات تامین اجتماعی برای پرداختن به مشکل محدودیت‌داری در تامین اجتماعی؛ ایجاد برنامه‌های گذار برای افرادی که نیاز به مراقبت یا کمک پزشکی دارند تا ترسی برای از دست دادن بیمه درمانی خود در صورت شروع کسب‌وکار خود نداشته باشند؛ توسعه راه‌حل‌های خلاقانه برای درگیر کردن بخش توان‌بخشی حرفه‌ای و شبکه‌های کاریابی در حمایت از توسعه کسب‌وکارها از طریق تامین امنیت منابع و حمایت از استارت‌آپ‌ها؛ استفاده بهتر از ابزارهای موجودی که استفاده بهینه از آنها نمی‌شود مانند مشوق‌های کار و برنامه‌های بلیط کار^{۲۶}. ذی‌نفعان کلیدی نیز در اینکه محدودیت‌ها در مزایا و محدودیت‌داری عواملی بازدارنده در برابر کارآفرینی اجتماعی به عنوان راهی پایدار برای اشتغال افراد دارای معلولیت است، هم‌عقیده بودند: حتی اگر در کار خودت خبره باشی و پول کافی و مشاوره خوب هم داشته باشی، وقتی بخواهی کارآفرینی اجتماعی‌ای راه بیندازی که با کمک عمومی تامین مالی شود دشوار است.

این محدودیت‌ها ظاهراً بیش از آن که انگیزه مشارکت‌کنندگان را کاهش دهند، انگیزه‌بخش آن‌ها در شروع کارآفرینی اجتماعی بودند. با این حال، علی‌رغم آن‌که

^{۲۶} در این برنامه که در ایالات متحده اجرا می‌شود، دولت از طریق وصل کردن افراد مستمری بگير دارای معلولیت به نهادهایی که افراد را برای پیوستن به بازار کار از طریق آموزش و کاریابی حمایت می‌کنند، به رشد اشتغال افراد دارای معلولیت کمک می‌کند.

یکی از چالش‌های اولیه کارآفرینی‌های اجتماعی دسترسی به سرمایه است، هم هنگام شروع و هم هنگام توسعه دادن به کار. به خاطر رکود اقتصادی، رویکرد کلی مناسبات مالی تغییر کرده است. گرفتن وام دشوارتر شده است. مشارکت‌کنندگان می‌گفتند که بانک‌ها خوش ندارند که به خاطر کارآفرینی‌های اجتماعی ریسک کنند، خصوصاً اگر آن کسب‌وکار مطابق با الگوی «مرسوم» کسب‌وکار نباشد.





داغ ننگ همراه با معلولیت مرزهایی نگرشی بر می‌سازد که بر انتظارات افراد درباره قابلیت‌های خودشان و انتظارات سایرین اثرگذار است. مشارکت‌کنندگان در بحث گروهی متمرکز از تجربه دشوار «جدی گرفته نشدن» در نقش صاحب مشروع و ذی‌حق یک کارآفرینی و کسب‌وکار می‌گویند.

کارآفرینی اجتماعی می‌خواهد که گزینه‌ای پایدار باقی بماند، حمایت دولت و موسسات استقراری خصوصی ضروری است.

نقش فرهنگ

کلیشه‌های فرهنگی منفی یکی از مقولات غالب در گفت‌وگوها و مصاحبه‌ها بود. داغ ننگ همراه با معلولیت مرزهایی نگرشی بر می‌سازد که بر انتظارات افراد درباره قابلیت‌های خودشان و انتظارات سایرین اثرگذار است. مشارکت‌کنندگان در بحث گروهی متمرکز از تجربه دشوار «جدی گرفته نشدن» در نقش صاحب مشروع و ذی‌حق یک کارآفرینی و کسب‌وکار می‌گویند: «گاهی تو این دنیای دارویی^{۲۸} طوری به ما نگاه می‌کنی که انگار نمی‌تونیم رقابت کنیم» (آکن، مرد، ۲۹ ساله)؛ «... چون من دارای معلولیت هستم، یعنی نمی‌تونم صاحب یه کسب و کار باشم» (مارتا، زن، ۲۹ ساله). افراد دارای معلولیتی که صاحب کارآفرینی اجتماعی هستند، متفق‌القول بودند که بازخوردهای منفی‌ای که گرفته‌اند، بیش از آن‌که مربوط به ظرفیت‌های کارشان باشد، مشخصاً مربوط به معلولیت‌شان بوده است. پیش‌فرض‌های سالم‌سالارانه می‌تواند افراد دارای معلولیت را از استفاده از فرصت‌ها منصرف کند، ضمن آن‌که موانعی نهادی در حوزه سیاست‌گذاری و حمایت مالی نیز بر می‌سازد.

۲۸ اشاره به نگرش و گفتار سالم‌سالارانه و معلولیت ستیزانه پزشکی-روان‌شناختی-زیستی دارد که با نگرشی شبه‌علم‌گونه، فرگشت (Evolution) را مترادف با تکامل و بهبود (improvement) و پیش‌رفت (progress) می‌داند و بر اساس وضعیت اکثریت، نظامی هنجارین از کارکردها، وضعیت‌ها، توانایی‌ها و بدن‌ها بر می‌سازد و از سوی دیگر افراد دارای معلولیت را با این نظام هنجارین مقایسه و حکم بر نقصان، بی‌تناسب‌بودگی (mis-) (fitness) و کم‌تر بودگی (lesserness) افراد دارای معلولیت می‌دهد و سرنوشت محتوم آنان را در درمان و خودتعدیلی می‌بیند. درباره بدفهمی درباره فرگشت بنگرید به بخش بدفهمی‌ها درباره فرگشت در وب‌سایت فهم تکامل که دانشگاه برکلی (کالیفرنیا) و مرکز ملی آموزش علوم راه‌اندازی کرده‌اند: https://a3#php.faq_misconceptions/evolibrary/edu.berkeley.evolution/

درباره مفاهیمی مانند بی‌تناسب‌بودگی و کم‌تربودگی بنگرید به:

Garland-Thomson, R. (2011). Misfits: A feminist materialist disability concept. *Hypatia*, 26(3), 591-609. Retrieved from: <https://onlinelibrary.wiley.com/doi/pdf/10.1111/j.1527-2001.2011.01206.x>

.Twigg, J. (2006). *The body in health and social care*. Macmillan International Higher Education

مصاحبه با ذی‌نفعان کلیدی نشان می‌دهد که نهادهای وام‌دهنده درباره هزینه و فایده مربوط به معلولیت آگاه نیستند و بنابراین این هزینه‌ها و فایده‌ها را هنگام تصمیم‌گیری درباره حمایت مالی از این کسب‌وکارهای کوچک در نظر نمی‌گیرند. علاوه بر این، کارآفرینان اجتماعی دارای معلولیت در مواجهه با اقدامات مربوط به دریافت وام، همچنان با نگرش‌های تبعیض‌آمیز درباره «توانایی»‌هایشان و این که آیا می‌توانند کسب‌وکاری موفق راه بیاندازند روبه‌رو می‌شوند. یکی از افراد دارای معلولیت تجربه خود در جست‌وجو برای وام را این طور توصیف می‌کند: «بانک‌ها می‌ترسند که موضوعات مربوط به سلامت من، بر میزان مولد بودن من تاثیر بگذارد، و راستش تاثیر هم می‌گذارد. من نمی‌توانم روزی ۱۴ ساعت کار کنم مگر این که از لحاظ جسمی لطمه ببینم؛ این که ۱۴ ساعت کار کنم اصلاً ممکن نیست» (ساموئل، مرد، ۲۷ ساله). چنان نگرش‌هایی نشان‌گر بی‌میلی بانک‌ها در ریسک کردن روی معلولیت فرد است، و الزاماً به خود آن کسب‌وکار یا خود آن شخص مربوط نیست.

نقش حمایت مالی با موضوع موفقیت گره خورده است. تخصیص حمایت‌های مالی به توسعه کارآفرینی‌های اجتماعی، به طور ضمنی سرمایه‌گذاری روی افراد دارای معلولیت به مثابه صاحبان کسب‌وکار و تایید پایداری این راهبرد برای اشتغال نیز هست. متقابلاً محدودیت در حمایت مالی و خدمات، مدعاهای سیاست‌های مربوط به اشتغال افراد دارای معلولیت را تضعیف می‌کند. این تعارض، نشان‌گر موج تازه‌ای از پدرسالاری است (Batavia, 2001) که به قیمت قربانی کردن عدالت توزیعی تمام می‌شود (Danermark & Gellerstedt, 2004). افراد دارای معلولیت تشویق می‌شوند تا بدون توجه به موانع سیاسی-اقتصادی و فرهنگی-اجتماعی که آنان را به حاشیه می‌راند، برای دستیابی به موقعیت بالاتر و تحرک اجتماعی^{۲۷} (Bates, 1997; Rizzo, 2007) با هم رقابت کنند. از این رو، سیاست‌های مربوط به این موضوع باید پیش‌رفت کنند نه پس‌رفت. اگر



کارآفرینی اجتماعی راهبردی برای اشتغال است که می‌تواند موجب رشد اجتماعی و اقتصادی شود؛ ارزشی اجتماعی تولید کند که از سطح موضوع یعنی صرف درآمد فراتر می‌رود تا مشکلاتی که جامعه افراد دارای معلولیت با آن روبه‌روست را بهبود بخشد.



پیش‌فرض‌های سالم‌سالارانه می‌تواند افراد دارای معلولیت را از استفاده از فرصت‌ها منصرف کند، ضمن آن‌که موانعی نهادی در حوزه سیاست‌گذاری و حمایت مالی نیز بر می‌سازد.

یادگیری اجتماعی داشته باشد (Rae, 2000; Scherer, Adams & Wiebe, 1993) و نشان دهد که کارآفرینی اجتماعی علی‌رغم و یا به خاطر همه موانعی که با آن روبه‌رو می‌شود، همچنان دنبال می‌شود. یکی از مقامات دولتی در حوزه توسعه کسب‌وکار می‌گوید:

اگر کسی که تجربه‌ای مشابه داشته به عنوان یک مرجع نداشته باشی، راه انداختن کسب‌وکار فکری دور از دسترس می‌نماید که خودت را در حال انجام آن تصور نخواهی کرد، مگر آن‌که با نمونه‌ای واقعی از فردی که توانسته چنین کاری انجام دهد مواجه شوی و با او درباره کاری که کرده است و چالش‌های آن حرف بزنی.

مربی-راهنما می‌تواند به گروه‌های به حاشیه رانده شده انگیزه دهد تا ریسک شروع کارآفرینی اجتماعی را آگاهانه بپذیرند؛ از نقطه نظر کسی که از ریسک‌هایی که متوجه کارآفرینان دارای معلولیت است، تجربه‌ای دست اول دارد.

بحث و جمع‌بندی:

محدودیت‌های اشتغال سنتی برای افراد دارای معلولیت و موضوع افزایش انعطاف، هم عوامل تشویق‌کننده و هم عوامل بازدارنده در کسب‌وکار هستند. با این حال برای کارآفرینان اجتماعی دارای معلولیت، اتکا بر خروجی اشتغال سنتی فراهم‌کنندگان خدمات کاریابی، حمایت مالی و نهادهای دولتی می‌تواند موانعی سر راه تلاش برای شروع و توسعه کسب‌وکار باشد. کارآفرینان اجتماعی اگر به اندازه کافی حمایت شوند، منبعی از نوآوری و تولیدگری هستند. کارآفرینی اجتماعی راهبردی برای اشتغال است که می‌تواند موجب رشد اجتماعی و اقتصادی شود؛ ارزشی اجتماعی تولید کند که از سطح موضوع یعنی صرف درآمد فراتر می‌رود تا مشکلاتی که جامعه افراد دارای معلولیت با آن روبه‌روست را بهبود بخشد. با این حال، همچنان عوامل سیاسی-اقتصادی و اجتماعی-فرهنگی قابل توجهی وجود دارند که باید آن‌ها را، پیش از آن‌که کارآفرینی اجتماعی

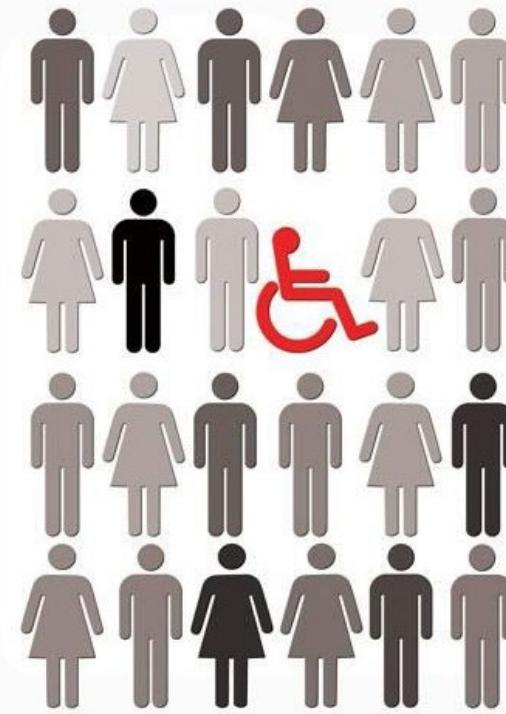
تغییر این باورهای سخت و استوار صرفاً با قانون‌گذاری یا تغییر در سیاست‌ها اتفاق نمی‌افتد، بلکه تغییری فرهنگی نیز ضرورت دارد. یکی از رهیافت‌های ممکن، روایت بیش‌تر موفقیت‌هاست^{۹۹}: «هنوز خیلی می‌شه بهش پرداخت، "یه آدم فقیری هست که معلولیت داره و داره سعی می‌کنه یه کارآفرینی راه بندازه"، اگر ما بتوانیم نشان دهیم که کارآفرینی‌های اجتماعی افراد دارای معلولیت، کسب‌وکارهایی پایدار هستند، قطعاً به تغییر نگرش‌ها کمک خواهد کرد» (دنيس، از یکی از سازمان‌های بخش معلولیت). مشارکت‌کنندگان در بحث‌های گروهی متمرکز بیش از حد به داشتن مثال‌هایی از افراد دارای معلولیتی که کارآفرینی اجتماعی‌ای ایجاد کرده بودند، ابراز علاقه می‌کردند. یکی از صاحبان کسب‌وکار که دارای معلولیت است می‌گوید:

من هیچ فرد دارای معلولیتی را به عنوان مربی-راهنما نداشتم، اما شک ندارم اگر کسی رو می‌شناختم که قبل از من کسب‌وکار خودش رو شروع کرده بود، کمک می‌گرفتم ازش. این قطعاً مفیده، چون یه موقعیت کاملاً متفاوتی [که معلولیت داشته باشی و یه کسب‌وکار هم راه بندازی]. افرادی که معلولیت ندارد، مجبور نیستن حواسشون رو جمع چیزای اضافه‌ای کنن که من باید حواسم بهشون باشه مثل هزینه کردن برای یه دستیار. (ساموئل، مرد ۲۷ ساله)

مربی-راهنما می‌تواند کارآفرینی اجتماعی را ملموس‌تر کند؛ نقش منبعی برای

۹۹ البته در این مورد برخی از فعالان معتقدند صرف اتکا بر این روایت موفقیت‌ها و ایجاد تصویر فرد دارای معلولیت موفق ممکن است از سه بُعد بازتولیدکننده گفتار سالم‌سالار باشد. نخست آن‌که در فضای رسانه‌ای، فرهنگ عمومی و زندگی روزمره فردی-روانشناسی زده شده و متأثر از مدعاهای مربوط به «فورت دادن قورباغه» یا «خواستن، توانستن است»، این بازنمایی می‌تواند خود بدل به فشاری به افراد دارای معلولیتی شود که شرایط اجتماعی آن‌ها، آن‌ها را از اشتغال محروم می‌کند. از سوی دیگر بازنمایی بدون حساسیت اجتماعی کافی می‌تواند در افراد غیرمعلول این باور را تقویت کند که این افراد دارای معلولیت هستند که باید خود را تعدیل و با جامعه هماهنگ کنند زیرا نمونه‌های موفقیت افراد دارای معلولیت نشان می‌دهد آن‌ها این توانایی را دارند. از بعد عمده‌تر گفتاری نیز باید توجه کرد که اساساً تعریف موفقیت چیست و این مفهوم چگونه برساخته شده است. بسیاری معتقدند فهم و مفهوم غالب از موفقیت، همان‌طور که فهمی مردانه، بزرگسالانه و مرکزگرایانه است، سالم‌سالارانه نیز هست.

در دو سال گذشته تلاش‌هایی نویدبخش در جهت بسط برنامه‌های سیاست‌های مربوط به معلولیت انجام شده است تا رهیافت‌های مبتکرانه در اشتغال نیز شامل حمایت شوند. به همراه کمپین‌های آموزشی، چنین ابتکاراتی می‌توانند در راستای مقابله با انگ‌زنی به افراد دارای معلولیت در بخش مالی و تجاری عمل کنند.



را گزینه‌ای پایدار برای اشتغال افراد دارای معلولیت پنداشت، بررسی کرد. تا آن زمان، «توانایی» افراد دارای معلولیت برای مشارکت در اشتغال محدود شده خواهند ماند و این آن‌ها را بدل به گروهی «ناتوان‌شده» و «قدرت‌زدایی شده» می‌کند.

حمایت‌هایی مالی که نیازهای ویژه افراد دارای معلولیت را در نظر بگیرند اهمیت دارند، مانند موانع سیاسی-اقتصادی (مانند سابقه کار کم، محدودیت در فرصت‌ها و انباشت دارایی و از دست دادن بیمه اجتماعی و درمانی) و موانع فرهنگی-اجتماعی (مانند نگرش‌ها و باورهای منفی و رفتارهای تبعیض‌آمیز در وام‌دهی). در دو سال گذشته تلاش‌هایی نویدبخش در جهت بسط برنامه‌های سیاست‌های مربوط به معلولیت انجام شده است تا رهیافت‌های مبتکرانه در اشتغال نیز شامل حمایت شوند. به همراه کمپین‌های آموزشی، چنین ابتکاراتی می‌توانند در راستای مقابله با انگ‌زنی به افراد دارای معلولیت در بخش مالی و تجاری عمل کنند. با این حال اگر قرار باشد کارآفرینی اجتماعی به عنوان راهبردی موثر در مقابله با فقر به کار گرفته شود، باید برای بهبود ظرفیت استخدامی کارآفرینان دارای معلولیت نیز اقدام شود اقداماتی که نه فقط به مرحله شروع کار، بلکه به رشد و توسعه کار نیز توجه دارند.

ضروری است که به عوامل سیاسی-اقتصادی و فرهنگی-اجتماعی که بر ورود افراد دارای معلولیت به کارآفرینی‌های اجتماعی اثر می‌گذارند نیز توجه کنیم. با این که در مدعاهای سیاستی، این راهبرد اشتغال مورد حمایت است، اما در عمل، و پیش از آن‌که بتوان سیاست‌های موثر را عملی کرد، تغییرات ساختاری

و تحولات ایدئولوژیک در رهیافت‌ها به اشتغال اجتناب‌ناپذیرند. بسیاری از مشارکت‌کنندگان که دارای معلولیت بودند، معتقد بودند از سایر انواع اشتغال ناامید شده‌اند. عوامل فرهنگی-اجتماعی می‌توانند افراد دارای معلولیت را که طرد شده‌اند و برای وارد بازار کار شدن جنگیده‌اند، مایوس کنند. این‌که افراد دارای معلولیت چنین ظرفیتی برای مشارکت در کارآفرینی‌های اجتماعی دارند، حاصل فرهنگ مسلط سالم‌سالار نیز هست، زیرا دانش بی‌واسطه آن‌ها از مشکلات اجتماعی محرک انگیزه آن‌ها برای تغییر اجتماعی و اقتصادی است. نقش فرهنگ در موضوع، جامعه را به تحولی در نگرش خود در نحوه اندیشیدن درباره افراد دارای معلولیتی که به دنبال توسعه کسب‌وکار هستند فرا می‌خواند. تحولی که فراتر از نگرش‌های تقلیل‌گرا به معلولیت به مثابه محدودیت یا ریسک دانستن سرمایه‌گذاری روی ظرفیت‌های آنان، باشد. کارآفرینان اجتماعی دارای معلولیت افرادی نیستند که «کار دیگری گیرشان نمی‌آیند»، بلکه منبع بالقوه نوآوری اجتماعی هستند.

اگر قرار باشد کارآفرینی اجتماعی به عنوان راهبردی موثر در مقابله با فقر به کار گرفته شود، باید برای بهبود ظرفیت استخدامی کارآفرینان دارای معلولیت نیز اقدام شود اقداماتی که نه فقط به مرحله شروع کار، بلکه به رشد و توسعه کار نیز توجه دارند.

منبع:

Social entrepreneurship as an employment pathway for people with disabilities: exploring political-economic and socio-cultural factors

نگاهی به نقش الهام بخش کارآفرینان اجتماعی در استخدام افراد دارای معلولیت

چرا استخدام افراد دارای معلولیت برای بنگاه‌های اجتماعی دشوار است؟

نوشته جوف کاکس
برگردان و بازنویسی از شمیم شرافت

بنگاه‌های اجتماعی^۱ با گزاره ای عجیب کار می‌کنند: بروید آن بیرون و با دست بسته در بازار کار رقابت کنید و بیشترین هزینه را هم بدهید. معمولاً کارهایی که ارزش اجتماعی دارند، هزینه هم دارند. مثلاً در کسب و کار سبز، استانداردهای محیط زیستی بیشتری باید رعایت شوند یا فروشندگان تجارت عادلانه باید مبلغ بیشتری را به تأمین‌کنندگان بپردازند. بعضی از این بنگاه‌ها ارزش اجتماعی و مبلغ اضافه شده را با قیمت بالاتر تأمین می‌کنند یا با حفظ قیمت، مجبور به حذف هزینه‌های دیگری هستند. البته مشاغل تجاری سبز و عادلانه معمولاً حق بیمه کمی دارند^۲، محصولاتشان را به بازارهای دلسوز می‌فروشند و تجارت عادلانه هم معمولاً زنجیره تأمین را کوتاه می‌کند.

برخی از بنگاه‌های اجتماعی افرادی که دارای معلولیت هستند یا مشکلات جدی دارند را استخدام می‌کنند. بر اساس قوانین حمایتی این مسئله موجب کاهش هزینه‌های کسب و کارشان هم می‌شود. مثلاً برخی شرکت‌ها همچون اسکای اسکای (Sky Sky) فقط افراد با سابقه کیفری را استخدام می‌کنند یا رستوران ایمپرشنز (Impressions) از مرکز کاریابی منطقه‌شان خواسته بود تا کسانی را برای کار به آنجا بفرستند که مطمئنند هیچ جای دیگری کار پیدا نخواهند کرد. مرکز کاریابی ۲۰ نفر به آنها معرفی کرد و این رستوران هم ۱۴ نفرشان را استخدام کرد. این ماجرا مربوط به هفت سال پیش است و بسیاری از نیروهای اصلی هنوز آنجا هستند، به خصوص آقایی که قبلاً مدت ۲۵ سال بیکار بود.

چنین داستان‌هایی فقط نشان دهنده نبوغ کارآفرینان اجتماعی و توانایی افرادی که جامعه کنارشان گذاشته برای چرخاندن چرخ زندگی‌شان نیست، بلکه گواهی بر عدم موفقیت سیستماتیک بازار برای اشتغال‌زایی برای این افراد در سطح کلان است. در واقع اگر فکر می‌کردید عملکرد بخش دولتی در این خصوص بهتر از بخش خصوصی است، سخت در اشتباه بودید.

اما بنگاه اجتماعی‌ای که ماموریتش استخدام افرادی است که از بقیه سازمان‌ها و شرکت‌ها رانده شده‌اند همواره نسبت به رقیبانش هزینه بیشتری هم باید پردازد.

بسیاری برای عملی کردن این کار مدل‌های اقتصادی پیچیده‌ای را به کار می‌گیرند، همچون اداره دو یا چند فعالیت اقتصادی مربوط به هم (مثل هتل‌داری و کیت‌رینگ) که می‌توانند همدیگر را در یک بنگاه اقتصادی کلان‌تر تکمیل کنند و هزینه‌های بیشتر در زمینه نیروی انسانی، آماده کردن شرایط محیطی یا پرداخت بالاتر را پوشش دهند.

اما همه این دشواری‌ها ادامه این کسب و کارهای پرهزینه را متوقف نکرده است. برخی بنگاه‌های اجتماعی مثل وایز (Work Intergration Social Enterprises) صرفاً برای افراد دارای معلولیت و محروم ایجاد اشتغال نمی‌کنند، بلکه سبک جدیدی از کسب و کار را هم آزمایش می‌کنند، در این فضاها مردم در فضای کاری فراگیرتری مشغولند و سعی دارند از خود بیگانگی‌ای که اکثر مشاغل برای افراد به همراه دارند را به چالش بکشند. این کار خود نوعی جنبش جدید در بنگاه‌های اجتماعی است.

این نوع بنگاه‌های اجتماعی با وجود مشکلات فراوانی که دارند در حال کارند، و افرادی هم که آن‌ها را اداره می‌کنند افرادی الهام بخشند.

منبع:

<https://www.theguardian.com/social-enterprise-network/2012/jul/03/social-enterprises-employing-disabled-people>

۱ شرکت‌های با رویکرد کارآفرینی اجتماعی و اهداف اجتماعی
۲ نه در همه کشورها. در ایران قوانین حمایتی برای کارآفرینی اجتماعی و حتی نوع ثبت به این نام در انواع راه‌های ثبت موسسه‌ها وجود ندارد.



نوشته میکائیل هولمکویست
برگردان از پرستو موسوی و سپیده شهبازی

در این مقاله، من تحلیل کرده‌ام که چگونه «کار فرومایه» که منبع مهم شکل‌دهی ساختار اجتماعی معلولیت است تاکنون نادیده گرفته شده است. علی‌الخصوص، هدف این مقاله آن است که چگونه هر فرد با انجام کارهای فرومایه می‌تواند «معلول» شود. با کار کردن بر روی «وظایف فرومایه» (جدا از شرایط فیزیکی و ذهنی افراد)، به صورت رسمی و یا غیررسمی ممکن است برچسب معلول بر روی افراد گذاشته شود، به عنوان مثال ناتوان و مضر برای انجام هر نوع کار «تمیز» و «نرمال». به این نوع کار، «فرومایه» اطلاق می‌شود از این جهت که افرادی که مشغول به این کار هستند، خوار و حقیر پنداشته می‌شوند. این مقاله براساس داده‌های جمع‌آوری شده از مطالعات موردی بلندمدت از کار ارائه شده توسط سازمان Swedish sheltered work¹ تهیه و ارائه شده است.

معرفی:

ایده مشهوری در میان دانشجویان دارای معلولیت وجود دارد که «معلولیت» به طور عمده اثر ساختار اجتماعی است (رجوع شود به Corker and Shake- 1996; Speare 2002; Shildrick and Price 1996). هیچ چیزی به صورت ذاتی یا «قبل از ورود فرد به اجتماع» در حالات بدنی فرد وجود ندارد که دارنده ایده تفاوت بدنی «واقعی» باشد- اطلاق واژگان «معلول» و «کم‌توان» در ساختار گفتمانی جامعه ساخته شده است (Thomas 2002, 51). تحقیقات قبلی بر چگونگی معلول شدن افراد به طور عمده بر تعاملات اجتماعی خاص بنا شده است مانند تحقیقات مرتبط با تعامل کارکنان و مشتریان در سازمان‌های بهزیستی (رجوع شود به Branson and Miller 2002; Scott 1969)، تعامل پزشکان و بیماران (رجوع شود به Parsons 1951; Lane 1997)، که به تحلیل چگونگی ایجاد نقش اجتماعی معلولیت می‌پردازد. با این وجود، تعاملات اجتماعی بین افراد تنها منبع ایجاد مفهوم واژه «معلولیت» نیست. در جوامع معاصر، کار نقشی اصلی در زندگی افراد دارد (به عنوان مثال رجوع شود به Albrecht, Seelman, and Bury 2001; Thomas 2004). تاکنون بیشترین توجه به چگونگی تاثیر محیط کاری فیزیکی بر افراد بوده است به عنوان مثال موانع انجام کارهای «معمولی» در شرکت یا کارخانه (رجوع شود به Abberley 2002; Harlan and Robert

کشورهایی مانند انگلیس، نروژ، دانمارک و استرالیا به صورت نسبی برنامه‌های کاری بزرگی برای تقویت اشتغال‌زایی افراد دارای معلولیت دارند (رجوع شود به Con-sidine 2001; Lindert 2004)، سوئد در بیشتر موارد به صورت استثنایی در این مورد بلندپروازانه رفتار کرده است.

(1998). تحقیقات گذشته توجه کمتری به اینکه چگونه ویژگی‌های واقعی یک کار می‌تواند منجر به ایجاد حس معلولیت در بین مردم گردد، داشته است. شیوه‌های کار، نقش اصلی در یادگیری نقش‌های اجتماعی متفاوت از طریق فرصت‌های در دسترس رشد و توسعه را داراست (رجوع شود به Brown and Duguid 1991; Lave and Wenger 1991). ما با تمرین فعالیت‌ها و وظایف متفاوت، ممکن است نقش‌های اجتماعی خاصی را کسب کنیم (رجوع شود به Kolb 1984). شیوه‌های کار از این رو در شکل‌دهی «فردیت» نقش محوری دارند.

ویژگی‌های کار و پیامدهای آن در شکل‌دهی ساختار اجتماعی هویت به صورت ویژه، مشکل برجسته مباحث معلولیت و بهزیستی است. باید به این واقعیت توجه کرد که در بسیاری از کشورهای مرفه، تاکید اخیر بر ارائه برنامه‌های متنوع توانمندسازی و تقویت افراد دارای معلولیت بدون کار، برای پیدا کردن شغل مناسب است. این موضوع مبتنی بر پارادایم اخیر «فعال‌سازی» است که بر توانمندسازی و فعال‌سازی افراد دارای معلولیت تاکید ویژه دارد، به عنوان مثال ارائه کار در کارگاه‌های آموزشی که بدین منظور طراحی شده است یا از طریق کمک هزینه‌هایی که آنها را توانمند می‌سازد تا در شرکت‌های خصوصی به همراه افراد غیرمعلول کار کنند (به عنوان مثال رجوع شود به Abrahamson 2007; Serrano Pascual 2007; Goul Andersen et al. 2005; Oorschot 2003). در این زمینه تعداد کمی مطالعات سیستماتیک در خصوص ویژگی‌های کار ارائه شده در برنامه‌های «کار برای معلولین» و حتی مطالعات کمتری در خصوص چگونگی تاثیر این برنامه‌ها در شکل‌های فردیت و هویت افراد شرکت‌کننده، تا به امروز گزارش شده است. با وجود اینکه کشورهایمانند انگلیس، نروژ، دانمارک و استرالیا به صورت نسبی برنامه‌های کاری بزرگی برای تقویت اشتغال‌زایی افراد دارای معلولیت دارند (رجوع شود به Considine 2001; Lindert 2004)، سوئد در بیشتر موارد به صورت استثنایی در این مورد بلندپروازانه رفتار کرده است. به عنوان مثال (Wadensjö 2007, 131-2) گزارش کرده است که «با مقایسه‌های بین‌المللی که انجام شده، سوئد بر برنامه‌های نیروی کار معلولین

۱ Sheltered work به کارهای تعریف شده در سازمان‌هایی اطلاق می‌شود که برای استخدام معلولین به صورت خاص تعریف شده است.



یکی از جامع‌ترین و متداول‌ترین برنامه‌ها که در سوئد از سال ۱۹۷۵ به کار گرفته شده است، برنامه‌ایست که برای «افراد دارای معلولیت کاری» طراحی شده است. این برنامه به بیش از ۱۸۰۰۰۰ نفر از سال ۲۰۰۹ به صورت یارانه در شرکت‌های خصوصی، بخش‌های طراحی شده برای افراد دارای معلولیت در موسسات دولتی و شرکت‌های ایالتی مانند سمهال کنید ارائه شده است.

تاکید مخصوصی دارد.» یکی از جامع‌ترین و متداول‌ترین برنامه‌ها که در سوئد از سال ۱۹۷۵ به کار گرفته شده است، برنامه‌ایست که برای «افراد دارای معلولیت کاری» طراحی شده است. این برنامه به بیش از ۱۸۰۰۰۰ نفر از سال ۲۰۰۹ به صورت یارانه در شرکت‌های خصوصی، بخش‌های طراحی شده برای افراد دارای معلولیت در موسسات دولتی و شرکت‌های ایالتی مانند سمهال^۲ (به پاراگراف پایین مراجعه کنید) ارائه شده است. این برنامه برای کلیه افراد بین ۱۶ تا ۶۵ سال زاده سوئد و مهاجران، افراد صاحب تحصیلات دانشگاهی و غیرتحصیلکرده‌ها در دسترس است. موسسه دولتی در سوئد مسئول اجرای خط مشی‌ها در بازار کار است. آمارهای اخیر توسط موسسه دولتی آمار سوئد (www.scb.se) نشان می‌دهد که ۲۰ درصد نیروی کار سوئد از ۵/۶ میلیون جمعیت، از مشکلات پزشکی حاصل از معلولیت رنج می‌برند، از این رو آنها واجد شرایط این برنامه به هنگام بیکاری هستند.

جامع‌ترین و بلندپروازانه‌ترین برنامه کاری برای معلولیت توسط سمهال (www.samhall.se) بوده است. این شرکت در سال ۱۹۸۰ تاسیس شد و در حدود ۲۴۰۰۰ نفر تا سال ۲۰۰۹ استخدام کرد و همچنین گردش مالی شرکت حدود ۷۲۰۰۰۰ یورو بوده است. سمهال پیمانکار، سازنده و فروشنده کالا (مانند نردبان، کمد، صندلی و وسایل تلفن‌های موبایل) و خدمات (مانند نظافت، آشپزی، خدمات هتل و رستوران) به شرکت‌های خصوصی و دولتی، افراد و شهرداری‌ها است. همچنین بزرگترین شرکت ایالتی کسب و کار سوئدی است. شرکت بایستی در رقابت با سایر شرکت‌های رقیب قادر به کسب سودی باشد که بتواند برای گروه هدف کار ایجاد کند. به علاوه، سمهال برای فراهم کردن نیازهای کارکنان دارای معلولیت در محیط کار علی‌الخصوص تطابق دادن محیط کار با نیازهای افراد دارای معلولیت سالانه از پارلمان حدود ۴۴۰۰۰۰ یورو کمک مالی دریافت می‌کند.

به طور مشخص، این بدان معنا است که شغل ارائه شده نبایستی زیاد پیچیده و سخت باشد، در عوض بایستی با شرایط کارکنان مطابقت داده شود. هدف دیگر سمهال براساس یکی از مدارک سازمان عبارت است از «فراهم کردن توانبخشی فردی و حرفه‌ای، برای مثال تقویت اعتماد به نفس، افزایش استقلال و توسعه قابلیت‌های افراد و ارزشمند دانستن خود.» هدف غایی سمهال آن است که استخدام فرد در شرکت سمهال به دلیل واجد شرایط شدن فرد برای استخدام در بازار کار معمولی به پایان برسد. آخرین گزارش سالانه سمهال بیان می‌کند که «کار در سمهال به گونه‌ای طراحی شده است که کارمندان را توانمند سازد تا بتوانند در صورت نیاز در شرکت‌های دیگر کار پیدا کنند.» فلسفه اصلی برنامه سمهال آن است که کار بایستی «پرمعنا و پرورش دهنده» باشد تا اهداف

توانبخشی محقق شود. براساس مطالعه موردی بلندمدت در خصوص کار ارائه شده در سمهال سوئد که می‌تواند به عنوان «کار فرومایه» تلقی شود از این جهت که افراد گمارده شده به این کارها خوار شمرده می‌شوند، من تحلیل کرده‌ام که چگونه «کار فرومایه» (رجوع شود به Hughes 1951, 1962) که منبع مهم شکل‌دهی ساختار اجتماعی معلولیت است تاکنون نادیده گرفته شده است.

به طور خاص، هدف من آن است که نشان دهم چگونه یک فرد می‌تواند با انجام کارهای فرومایه به یک «فرد معلول» تبدیل شود. فرد با کار کردن بر روی «وظایف فرومایه» (جدا از شرایط فیزیکی و ذهنی افراد)، می‌تواند به صورت تلویحی و یا حتی رسمی «معلول» نامیده شود، برای مثال ناتوان و مضر برای انجام هر نوع کار «تمیز» و «نرمال». در این حالت کارهای فرومایه به افرادی خاص در بازار کار ارائه می‌شوند. افرادی که به عنوان «مشکل‌دار برای استخدام» شناخته می‌شوند ممکن است برای حل مسائل اجتماعی پرفشار مانند کارهایی که هیچ کس تمایلی به انجام آنها ندارد، کارکرد داشته باشند (Ashforth and Kreiner 1999). با ارائه دادن کارهای فرومایه به افراد دارای معلولیت به عنوان ناتوان در انجام کارهایی ویژه در بازار کار، وضعیت اجتماعی این افراد در همین حالت نگه داشته و یا حتی تقویت می‌شود. در این حالت کار فرومایه به عنوان مکانیزمی برای طبقه‌بندی براساس منطق (Douglas 2002, xvii) عمل می‌کند. براساس این منطق «موضوعی به عنوان فرومایه وجود ندارد، هیچ چیزی فرومایه نیست و فقط این‌گونه در سیستم اجتماعی طبقه‌بندی می‌شود.» براساس این روش فکری، پدیده‌هایی مانند معلولیت که به صورت عینی، موجودیت آنها تجربه می‌شود به خود خودی ساخته فکر اجتماعی است. در این مورد خاص مبنای شکل‌دهی آنها از ویژگی‌های کار نشأت می‌گیرد (برای مثال رجوع شود به Corker and Shakespeare 2002; Shildrick and Price 1996).

کار فرومایه

هیوز (1951, 1959) عبارت کار فرومایه را ارائه داد و آن را به وظایف و مشاغل



کار فرومایه ممکن است به سادگی از نظر فیزیکی مشمئزکننده باشد، ممکن است نشانه پایین بردن منزلت اجتماعی یا آسیب‌زننده به شخصیت افراد باشد. در نهایت، ممکن است نقطه متضاد مفاهیم اخلاقی باشد. معهذًا، کار فرومایه تنها به معنای کارهای ثابت از پیش تعریف شده نیست.

که در جامعه به عنوان مشمئزکننده یا دون‌پایه درک می‌شوند اطلاق نمود. هیوز همچنین مشاهده نمود که جوامع تمایل به تفویض کار فرومایه به گروه‌های خاصی را دارند. سپس آن جامعه این گروه‌ها را طرد می‌کند یا کار ارائه شده توسط آنها را بی‌اهمیت در نظر می‌گیرد و هیچ حمایتی از کار ارائه شده آنها نمی‌کند.

کار فرومایه ممکن است به سادگی از نظر فیزیکی مشمئزکننده باشد، ممکن است نشانه پایین بردن منزلت اجتماعی یا آسیب‌زننده به شخصیت افراد باشد. در نهایت، ممکن است نقطه متضاد مفاهیم اخلاقی باشد. معهذًا، کار فرومایه تنها به معنای کارهای ثابت از پیش تعریف شده نیست و ممکن است به فعالیت اجتماعی رسمی و غیررسمی وسیع‌تری نیز اطلاق شود (Davis, 1984). در این حالت، هرکسی می‌تواند به کارهای سازمان‌های خاص

مانند زندان‌ها، اردوگاه پناهندگان، پناهگاه بی‌خانمان‌ها، مراجع بهزیستی و امداد به بیکاران، به عنوان نوعی از کار فرومایه نگاه کند که توسط جامعه یا سازمان بایستی براساس بعضی از هنجارها انجام شود، اما خوشایند و جذاب نیست. قطعاً «فرومایگی» یک ساختار اجتماعی است، و به صورت موروثی در هیچ کار یا فردی وجود ندارد بلکه توسط افراد جامعه نام‌گذاری شده است. کار فرومایه در یک کار مشخص به صورت دائمی وجود ندارد، کار فرومایه در یک شغل، ممکن است مطلوب گروه دیگر به صورت انحصاری باشد (Emerson and Pollner 1975, 244 و یا براساس (Dick (2005, 1368)، عبارت فرومایگی اطلاق شده به کار چه از نظر اخلاقی و چه از نظر فیزیکی به دلیل نوع نگاه و نه دانش است.

از این رو، «وجه تسمیه متداول در کارهای فرومایه، ویژگی‌های خاص آنها نیست بلکه تنفر عمیق افراد از این نوع کارهاست» (Ashforth and Krein-er 1999, 415). هیوز (1971, 343) بیان کرده است «کار فرومایه در کلیه مشاغل به نوعی وجود دارد.» کلیه افراد بایستی «نقشی را بازی کنند که به صورت اخلاقی کمترین شرمندگی را از انجام آن داشته باشند.» افرادی که به کارهای فرومایه مشغول هستند احتمال دارد که تحقیر شوند به دلیل اینکه اطلاق «فرومایه» از نقطه نظر جامعه‌شناختی بیانگر فراقکنی کیفیت‌های منفی فرومایگی به افراد از طریق جامعه است. افراد شاغل در این نوع کارها این فراقکنی جامعه از کارشان را بخشی از شخصیت خود می‌پندارند، از این رو فرآیند «شخصی‌سازی» و «فردی‌سازی» این مشکل اجتماعی مطرح است. در واقع، برای هر جامعه‌ای برخی از افراد بایستی مسئولیت انجام کارهای فرومایه برای بقای آن جامعه را انجام دهند اما بایستی این افراد را توانمند ساخت تا خودشان را «توانا» و «نرمال» قلمداد کنند (رجوع شود به Hughes 1962, 10). براساس اشغورت و کراینر (1999, 417):

تحقیر کارهای فرومایه که توسط جامعه به افراد مشغول به این نوع کارها القا می‌شود، منجر می‌گردد که این افراد فرومایگی را بخشی از

شخصیت خود بپندارند. این تحقیر ممکن است به صورت تحقیر مستقیم، کاهش احترام به این افراد، از طریق پرسیدن سوالاتی مانند «چگونه این کار را انجام می‌دهی؟» و یا از طریق رفتارهای تبعیض‌آمیز و خشن بیان شود.

این مشاهده پیامدهای اجتماعی مهمی را داراست. همانطور که داگلاس (2002) در تحقیق اولیه خود بیان کرده است، جامعه تمایل به کشیدن خطی بسیار متمایز بین پاکی و آلودگی مشاغل دارد. با انجام کارهای فرومایه، افراد تمایل به بازتولید هنجارها و ایده‌های اجتماعی در خصوص افراد مشغول به این نوع کارها را دارا هستند و این احتمال وجود دارد که این افراد به دلیل آنچه آلودگی شغلی اخلاقی، اجتماعی و فیزیکی محسوب می‌شود، تحقیر و فرومایه شوند.

روش تحقیق:

در دسامبر ۲۰۰۲ من با مدیرعامل سمهال تماس گرفتم و پیشنهاد انجام مطالعه‌ای در خصوص چگونگی استخدام افراد دارای معلولیت کاری در شرکت، و چرایی نرخ پایین ترک شغل از سمهال را دادم (براساس آمار سمهال فقط ۳ درصد کارکنان سالانه شرکت را ترک می‌کنند). به عنوان دانشجویی علاقمند به مبحث تغییر و یادگیری، رسالت شرکت سمهال در خصوص «توانبخشی افراد با معلولیت کاری» برای من محرک انجام این تحقیق بود. بنابراین من به مدیرعامل شرکت توضیح دادم که من تمایل خاصی به یادگیری در خصوص اینکه چگونه «افراد با معلولیت‌های کاری در شرکت سمهال توسعه پیدا می‌کنند» دارم. مدیرعامل شرکت این پروژه تحقیقی را پذیرفت و ۴ نفر از مدیران خود را به عنوان رابط این پروژه اختصاص داد. این پروژه در طی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ به همراه دریافت اطلاعات به روز شده سال ۲۰۰۶-۲۰۰۷ انجام شد. در طی انجام پروژه، من به عنوان محقق مستقل عمل کردم و شرکت بر طبق تجربه من دخالتی در تغییر مسیر و نتایج تحقیق نداشت. در ابتدا ۴ نفر تخصیص داده شده به این پروژه، به من در برقراری ارتباط با سایر کارکنان کمک کردند. پس از آن، من اجازه برقراری ارتباط با افرادی که برای تحقیقم مهم می‌دانستم را بدون اخذ مجوز داشتم. آنها به من کمک کردند که با افراد مطلع دیگر در داخل و خارج سازمان ارتباط برقرار کنم. این مطالعه توسط دو بنیان تحقیق ملی سوئد بدون اعمال هیچگونه تعهدی به شرکت سمهال تامین مالی شد. در مجموع شرکت سمهال هیچگونه مداخله‌ای در طراحی تحقیقم نداشت. مصاحبه باز، مشاهدات شرکت‌کنندگان و داده‌های آرشیو شده سه تکنیک اصلی جمع‌آوری اطلاعات در تحقیق حاضر بوده است. بسته به نیاز، من با مشاهده وقایع، گوش دادن به جملات، پرسیدن سوالات در مکالمات روزانه و مصاحبه‌های رسمی، شرکت در فعالیت‌ها و مراسم، و در نهایت خواندن نوشته‌های مرتبط، پروسه جمع‌آوری اطلاعات را تکمیل کردم.

با انجام کارهای فرومایه، افراد تمایل به بازتولید هنجارها و ایده‌های اجتماعی در خصوص افراد مشغول به این نوع کارها را دارا هستند و این احتمال وجود دارد که این افراد به دلیل آنچه آلودگی شغلی اخلاقی، اجتماعی و فیزیکی محسوب می‌شود، تحقیر و فرومایه شوند.

هر مشاهده حدود ۱۰ روز کاری طول کشید. به محض ورود به هر سایت توسط مدیر کارخانه به عنوان محقق دانشگاه به کارکنان معرفی می‌شدم. هنگام اقامت در سایت، لباسی مشابه کارکنان دارای معلولیت داشتم، با آنها غذا می‌خوردم و ساعت‌های استراحت قهوه و غیره را با آنها می‌گذراندم. سه بار به اقامت در خانه‌های کارکنان دعوت شدم.

سوالات بسیار کلی‌تر از سوالات مطالعات اصلی بود که حساسیت و آگاهی من نسبت به موضوع تحقیق افزایش پیدا کرده بود (Strauss and Corbin 1998).

مشاهده شرکت‌کنندگان:

مشاهدات نیمه آشکار نیز در این تحقیق اجرایی شد (Hammersley and Atkinson 1995). من در ۱۰ سایت در مناطق متفاوت سوئد که چهار تا از آنها دو بار بازدید شد؛ مشاهدات تحقیق را اجرا کردم. این سایت‌ها توسط رابطان تحقیق به من معرفی شدند. آنها به درخواست من که سایت‌ها بایستی ترکیبی از سایت‌های شهر و حومه و دربرگیرنده تولیدات محصولات و خدمات شرکت باشد، پاسخ مثبت دادند. من احساس نکردم که این سایت‌ها به گونه‌ای انتخاب شده است که فقط بیانگر جنبه خاصی از فعالیت شرکت باشد. به طور کلی، رابطان تصویر کلی از همه فعالیت‌های سمهال را با معرفی سایت‌ها، ارائه دادند. برای دستیابی به اعتبارسنجی اولیه در خصوص سایت‌ها، من از مجلات توزیع شده شرکت بین کارکنان و گزارشات متعدد ارائه شده و پیشنهاد شده توسط سمهال استفاده کردم. همچنین من ۵ گزارش دولتی در خصوص سمهال که بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۰۵ منتشر شده بود و اطلاعات تکمیلی در خصوص شرکت و مشتریانش ارائه داده بود را مطالعه کردم.

هر مشاهده حدود ۱۰ روز کاری طول کشید. به محض ورود به هر سایت توسط مدیر کارخانه به عنوان محقق دانشگاه به کارکنان معرفی می‌شدم. هنگام اقامت در سایت، لباسی مشابه کارکنان دارای معلولیت داشتم، با آنها غذا می‌خوردم و ساعت‌های استراحت قهوه و غیره را با آنها می‌گذراندم. سه بار به اقامت در خانه‌های کارکنان دعوت شدم. هدف من ضرورتاً، کار کردن مانند کارکنان بود. بسته به نوع کار، با دیگران در کارهایی مانند نظافت، تعمیرات، بایگانی، تولید غذا، ساخت اسباب و وسایل منزل مشارکت داشتم. به عنوان مثال، با ۸ کارمند دیگر، غذاها و نوشیدنی‌های آماده را در جعبه‌های پلاستیکی بسته‌بندی می‌کردیم و با ماشین بین افراد (عمدتاً) سالمندی که در شهر Härnösand (شمال سوئد) زندگی می‌کردند، توزیع می‌کردیم. ما بسته‌ها را هر روز مطابق با مسیرهای تعیین شده، توزیع می‌کردیم. در حین کار، من با کارکنان در خصوص سمهال، شغل و کارشان صحبت می‌کردم. رویکرد پرسش کردن بسیار منعطف بود، هر چند که با آشکار شدن تم‌ها، سوال‌های ویژه‌تری پرسیده شد (Spradley 1979). فعالیت‌های مشاهده‌ای از جهت اینک درک عمیق‌تری از فعالیت کاری سمهال ارائه می‌داد، حائز اهمیت بود. جملات گفته شده توسط کارکنان و سوپروایزرها و تجربه من تا حد امکان در دفتر یادداشت به صورت لغت به لغت و نزدیک به زمان



مصاحبه‌های باز:

من ۱۱۹ مصاحبه با سوالات باز انجام دادم (Silverman 2006): ۲۵ مصاحبه با کارمندان دفتری شرکت ملی استخدام (موسسه مسئول برای تخصیص افراد بیکار به سمهال)، ۵ مصاحبه با مدیران ارشد تیم، ۳۰ مصاحبه با سوپروایزرها و مدیران محلی شعبات، ۵۹ مصاحبه با کارکنان با معلولیت کاری. مصاحبه‌ها به صورت تئوری نمونه‌گیری شده بود (Strauss and Corbin 1998) تا نماینده درستی از گروه‌های سازمانی، اجتماعی و پزشکی متعدد باشد- مرد و زن، افراد دارای معلولیت جسمی و ذهنی، اعضای قدیمی و جدید، کارمندان شرکت سمهال و کارمندان استخدام شده در طرح افراد دارای معلولیت کاری و غیره. بر طبق راهنما (Lincoln and Guba's 1985) برای «نمونه‌گیری معنادار» در انتخاب مطلعین، هدف کلی من ملاقات با افرادی بود که توانایی و اطلاعات لازم برای پاسخگویی به سوال تحقیق من را داشتند. بسیاری از مصاحبه‌ها با کارمندان استخدام شده در طرح افراد دارای معلولیت کاری در طی ساعات کاری و یا ساعات استراحت انجام شد و لذا سایر کارکنان و سوپروایزرها نیز در مصاحبه حضور داشتند، سایر مصاحبه‌ها به صورت رسمی در دفتر کار شخص و یا اتاق‌های کنفرانس انجام شد. به طور متوسط مصاحبه‌ها حدود ۴۰ تا ۶۰ دقیقه طول می‌کشیدند و همه آنها ضبط شده‌اند. سوالات من متمرکز بر خصوصیات کار ارائه شده به کارکنان بوده است در حالی که تلاش می‌کردم تا متوجه چگونگی تاثیر روش‌های کاری متفاوت بر شکل‌دهی «خود» کارکنان با معلولیت کاری شوم. به علاوه، من سوالاتی در خصوص گردش شغلی، مشاوره و سایر فعالیت‌های مرتبط با ایده‌ای که در بروشور سازمان آورده شده، ارائه کردم. این ایده عبارت است از اینکه «سمهال کارکنان خود را از طریق توسعه و محیط کار معنادار توانمند می‌سازد.» به طور کلی، سوالات در ابتدا به صورت کلی طراحی شده بود، اما هنگامی که تم‌های اصلی در طی مصاحبه مشخص شد، مانند اینکه کارها تکراری و ساده هستند، در مصاحبه‌های بعدی در سوالات اعمال شد (Spradley 1979). به عنوان مثال، در طی مطالعات آزمایشی که حدود ۷ هفته طول کشید،



بسیاری از افرادی که در برنامه کاری افراد دارای معلولیت سمهال کار می‌کنند به هنگام ورود به سمهال خودشان را دارای معلولیت نمی‌دانستند. بر طبق گفته یکی از افرادی که به تازگی استخدام شده: «احساس می‌کنم که فریب خوردم. من فقط کمی مشکلات شنوایی داشتم که با سمعک به راحتی مشکلم برطرف می‌شود.»

جای دیگری نتوانستم کار پیدا کنم. یکی از کارکنان اداره کار ملی بیان کرده است که بیشتر کارجویان «اصلا دوست ندارند که در گروه افراد دارای معلولیت طبقه‌بندی شوند به دلیل اینکه خودشان را توانمند و نرمال محسوب می‌کنند.»

یکی از سوپروایزرهای سمهال شاهد مقاومت شدید استخدام شوندگان در خصوص طبقه‌بندی شدن به عنوان دارای معلولیت بوده است. یکی دیگر از سوپروایزرها بیان کرده است که کارمندان تازه وارد به هنگام ورود به شرکت «خودشان را معلول نمی‌دانند.»

اما پس از گذشت زمان، بسیاری از این افراد شروع به پذیرفتن خودشان به عنوان دارای معلولیت می‌کنند (برای مشاهدات مشابه رجوع کنید به Aulin 2001; Rådahl 1990). یکی از کارکنانی که برای شرکت به مدت یک سال کار کرده است تعریف می‌کند «سمهال به من فهماند که من معلول هستم برای همین اینجا کار می‌کنم.» مقام رسمی در اداره کار ملی تایید کرد که در نهایت بیشتر کارمندان خودشان را همان‌گونه که سمهال به آنها نگاه می‌کند می‌پذیرند، به عنوان مثال معلول کاری: «آنها در نهایت تشخیص ما را می‌پذیرند.» یکی از کارکنان، مهاجر از یوگسلاوی سابق و فارغ‌التحصیل مهندسی، که به عنوان کارگر تمیزکار برای ۵ سال در این شرکت مشغول به کار است گفته است که «من یاد گرفتم که معلولم.» اتفاقی برای «خود» افراد در دوره کاری‌شان در سمهال می‌افتد. به رغم تلاش رسمی شرکت برای توانبخشی افراد در پیدا کردن کار خارج سمهال، فقط ۳ درصد شرکت را ترک می‌کنند. براساس مشاهدات سوپروایزرهای شرکت، بیشتر افرادی که پیشنهاد کاری از خارج سمهال دریافت می‌کنند حاضر به ترک شرکت نیستند به دلیل اینکه متقاعد شده‌اند که دارای معلولیت هستند:

«بعد از حدود یک سال، آنها تغییر می‌کنند، می‌پذیرند که دارای معلولیت هستند و تمایل به ماندن در شرکت را دارند.»

اتفاق افتادن آنها ثبت می‌شود. یادداشت‌ها، هفته‌ای یک بار رونویسی می‌شود. به طور کلی، مشاهدات من با آشکار شدن تم‌ها، ساختاریافته‌تر و متمرکزتر شد، به عنوان مثال در خصوص اینکه کارها چگونه سازمان‌دهی و انجام می‌شوند.

داده‌های آرشیو شده:

سه منبع از داده‌های آرشیو شده جمع‌آوری گردید. منبع اول مجلات کارکنان سمهال بود (به نام Samhall i Fokus (Samhall in Focus)). منبع دوم اطلاعات، ۱۰ گزارش دولت در خصوص سمهال بود که در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۰۵ به چاپ رسیده است (به نام Statens Offentliga Utredningar (SOU)). عمده‌ترین آنها گزارشی ۲۰۰ صفحه‌ای است که شامل معاملات اقتصادی شرکت برای دستیابی به اهداف رسمی و اظهار نظرات در خصوص سازمان‌دهی کارها بوده است. سومین منبع اطلاعات، کتاب‌های نوشته شده درباره سمهال توسط کارکنان حاضر و اسبق بوده است (رجوع کنید به Aulin 2001). برای مثال یکی از کارکنان اسبق روابط رسانه شرکت کتابی در سال ۱۹۹۰ چاپ کرده است که در آن تجربه شخصی کار خود را به عنوان مدیر سمهال بیان کرده است (مراجعه شود به Rådahl 1990). تمامی نوشته‌ها به زبان سوئدی است.

یافته‌های تحقیق:

سمهال بیکارانی را استخدام می‌کند که توسط سیستم کدگذاری معلولیت ۱۴ تایی اداره کار ملی به عنوان «افراد دارای معلولیت کاری» طبقه‌بندی شده‌اند. چندین مطالعه دولتی (برای مثال رجوع شود به SOU 1991:67; SOU 2003:95) بیان کرده‌اند که افراد بعد از بیکار ماندن برای مدت زمان نسبتاً بلندی در گروه «افراد دارای معلولیت کاری» طبقه‌بندی شده‌اند. در بسیاری از موارد هیچ نشان عینی از معلولیت فیزیکی یا ذهنی در دسترس نیست. مشتریان به صورت پزشکی دارای معلولیت طبقه‌بندی می‌شوند به دلیل اینکه برای واجد شرایط شدن در برنامه‌های کاری بایستی در این دسته‌بندی قرار گیرند (رجوع شود به Holmqvist 2005; Johansson and Skedinger 2008). بنابراین، معلولیت کاری ضرورتاً یک موضوع نشات گرفته از نارسایی تایید شده پزشکی نیست بلکه نتیجه تمایل اداره کار ملی به ساخت افراد به عنوان معلول برای دلایل متفاوت اجتماعی و سیاسی است. برای مثال، در یکی از مطالعات دولتی مشاهده شده است که «مهاجران- به طور خاص در کلان شهرها- به برنامه کاری معلولین در سمهال به دلیل مشکلات زبان و نه معلولیت پزشکی تخصیص داده شده‌اند.» (SOU 2003:56, 193)

با داشتن چنین پیش‌زمینه‌ای نباید چندان تعجب‌انگیز باشد که بسیاری از افرادی که در برنامه کاری افراد دارای معلولیت سمهال کار می‌کنند به هنگام ورود به سمهال خودشان را دارای معلولیت نمی‌دانستند. بر طبق گفته یکی از افرادی که به تازگی استخدام شده: «احساس می‌کنم که فریب خوردم. من فقط کمی مشکلات شنوایی داشتم که با سمعک به راحتی مشکلم برطرف می‌شود. من در ابتدا به دلیل بیکار بودن به این مرکز آمدم.» یکی دیگر از کارکنان جدید بازگو می‌کند که «معلولیت چندان بزرگی در مورد من وجود ندارد و من فقط مانند بسیاری دیگر از افراد خارج از اینجا، به دنبال کار بودم.» و یکی از همکارانش بیان کرده است که «من معلول نیست و فقط اینجا کار می‌کنم به دلیل اینکه

در مصاحبه‌ها با افراد دارای معلولیت کاری، نویسندگان بیان کرده‌اند که «افراد دارای معلولیت کاری از فراهم ساختن و کنار آمدن با مشاغل خارج سمهال خودداری می‌کنند»، دلیلش تصور آنها در خصوص جراحاتشان، معلولیت‌هایشان و سایر مشکلاتشان است که برای آنها در بازار کار محدودیت ایجاد می‌کند (رجوع شود به SOU 1997:64, Appendix 1, p. 25).

یکی از کارمندان برای من بازگو کرد که «هنگامی که در شرکت تازه‌وارد بودم، ایمان داشتم که به زودی شرکت را ترک می‌کنم، خیلی فعال بودم و برای کارهای دیگر اپلای می‌کردم، برای خودم برنامه‌ها داشتم، اما الان مشکلم را پذیرفته‌ام.»

کار فرومایه در سمهال

تبدیل فرد از فردی «توانا» در پیش از ورود به سمهال که شاید در برخی موارد دچار «اختلال» باشد، به «فرد دارای معلولیت کاری» که برای کار تمام وقت مناسب نیست، می‌تواند به دلیل نوع پیشنهاد شغل از طرف سمهال باشد، که

با پیشنهاد «کار فرومایه» از نظر اجتماعی، افرادی معلول از آنها می‌سازد. در ادامه شغل‌های پیشنهاد شده توسط سمهال را تحلیل می‌کنیم و بر اساس تعریف هیوز (۱۹۵۸، ۱۲۲) از کار فرومایه، به عنوان کاری که از نظر جسمانی، اجتماعی یا اخلاقی، باعث لکه دار شدن فرد می‌شود، پیامدهای بالقوه آن را توضیح می‌دهیم. همانطور که توسط اشفورت و کراینر (۱۹۹۹) گفته شده، لکه دار شدن جسمانی به شغلی اشاره دارد که با زباله، مرگ، و مانند اینها سروکار دارد. لکه دار شدن اجتماعی هنگامی اتفاق می‌افتد که شغل به طور مداوم با افراد به حاشیه رانده شده در ارتباط است یا فعالیت‌های آن باعث احساس تحقیر می‌شود. لکه دار شدن اخلاقی در شغلی وجود دارد که دارای ویژگی عدم صداقت است یا فرد شاغل روش‌های فریب و نفوذ را به کار می‌گیرد. یک فرد شاغل معمولی در سمهال درگیر مشاغلی می‌شود که شامل همه این موارد می‌شوند و این موضوع شاید توضیح دهد که چرا اغلب آنها در نهایت هویت معلول کاری را می‌پذیرند.

لکه دار شدن جسمانی

یکی از کارمندان بخش استخدام ملی (سازمانی که مسئول استخدام افراد دارای معلولیت جویای کار در سمهال است) می‌گوید «کار در سمهال مناسب و دارای منزلت

اجتماعی نیست». یکی از همکارانش اینطور توضیح می‌دهد: «من به برخی از مکان‌های تحت قرارداد با سمهال رفته‌ام و تاثیر ناخوشایندی

رویم گذاشته است، مثلا آنها زباله‌ها را تفکیک می‌کنند و افراد دارای معلولیت روی خط تفکیک زباله‌های پلاستیکی کار می‌کنند. آنجا اشیا تیز وجود داشت و محیط پر سروصدا و کثیف بود... فکر می‌کنم جای بسیار بدی برای کار کردن بود.»

کارمند دیگری ادعا می‌کند «اگر عموم مردم بفهمند آمار بیماری و مشکلات در سمهال چه اندازه است درباره وضعیت آنجا تعجب خواهند کرد.» به همین دلیل از نظر او بهتر است سمهال در آینده «بیشتر شبیه یک محیط عادی کار باشد» و «از این محیط ناخوشایند که کارکنان در آن احساس بی‌هودگی می‌کنند فاصله بگیرد.»

در سمهال امکانات خشکشویی به سه بخش اصلی بین سه تیم کاری از افراد دارای معلولیت تقسیم شده است: «طبقه‌بندی»، «شستن» و «تمام کردن». یکی از سرپرستان توضیح می‌دهد که «ما در اینجا افراد مناسب را در مکان مناسب داریم». گروه طبقه‌بندی لباس‌های کثیف را می‌گیرند و براساس شماره مشتری، رنگ، درجه حرارت و غیره در جعبه‌های مختلف دسته‌بندی می‌کنند. سرپرست

توضیح می‌دهد که پیدا کردن افراد نرمالی که چنین کارهایی را انجام دهند دشوار است چون «گاهی باید لباس‌های خیلی آلوده با بوهای بد را خشکشویی کنیم». یکی از کارکنان دارای معلولیت که در این بخش کار می‌کند می‌گوید «این کار به من احساس بی‌ارزشی می‌دهد. پیش از آن که به سمهال بیایم در یک دفتر کار می‌کردم. اما این کار چندش‌آور است. ریسم به من گفت که هیچ فرصت شغلی دیگری وجود ندارد.»

در گزارشی در مجله سمهال ماجرای دربارہ یکی از کارکنان نوشته شده است که براساس قراردادی بین سمهال و مک دونالد، در مک دونالد کار می‌کرد. شغل او کار کردن در آشپزخانه یا پاسخگویی به مشتریان نبود (شغل‌های بسیار معمولی در مک دونالد که اغلب به وسیله بچه مدرسه‌ای‌ها، مهاجران یا افرادی با سطح تحصیلات پایین انجام می‌شوند). در عوض، این فرد دستشویی‌ها و آشپزخانه را تمیز می‌کرد، و دستمال کاغذی‌ها و نی‌های داخل قفسه‌ها را تعویض می‌کرد. چند عکس، تلاش مردی را نشان می‌داد که زانو زده و در حال سابیدن داخل دستشویی است. بسیاری از کارکنان سمهال از تجربه تحقیق‌آمیز تمیزکاری رنج برده‌اند (Aulin ۲۰۰۱). یکی از آنها می‌گوید «فکر می‌کردم تجربه و توانایی‌هایم مورد توجه قرار می‌گیرند، حالا اما کاری را انجام می‌دهم که هیچ فرد سالمی نمی‌خواهد انجام دهد.»

در ناحیه دیگر سوئد، سمهال با باشگاه‌های سوارکاری محلی برای انجام «کارهای فرومایه» به وسیله افراد دارای معلولیت قرارداد دارد.

به نقل از یکی از کارکنان، از بین بردن علف‌های خشک، تمیز کردن زمین، تمیز



ساده را انجام دهند، این کاملاً درست است، اما کارهای ناخوشایند زیادی در این کشور هست که باید انجام شوند و طبیعت ساده‌ای دارند، اما افراد کمی خواهان انجام این کارها هستند». او بازار آینده مهمی برای سمهال بینی می‌کند «در کالیفرنیا مهاجران غیرقانونی مکزیک زیادی وجود دارند که کارهایی را انجام می‌دهند که ما می‌توانیم تحت عنوان شغل‌های کارگر بر انجام دهیم.»

لکه دار شدن اجتماعی

کارکنان جدید سمهال در تیم‌های کاری‌ای جای می‌گیرند که کارکنان قدیمی سمهال هم در این تیم‌ها حضور دارند، جایی که انتظار دارند آموزش مناسبی برای انجام شغل‌های مختلف ببینند. یکی از آنها می‌گوید:

«در ابتدا، تلاش کردم که نرمال باشم، اما کم‌کم برای سازگار شدن با آنجا شروع کردم به احمقانه رفتار کردن، مثل نوعی بازی برای همدیگر بود. من اغلب باید خودم را هم سطح دیگر اعضای گروه می‌کردم تا بتوانم با آنها کار کنم، تو باید بتوانی خودت را به روش آنها توضیح دهی. در چنین وضعیتی این خطر وجود دارد که شما خودتان را به خاطر سیستم واقعا تغییر دهید، و روزی خودتان هم شبیه آنها شوید.»

مرد دارای معلولیتی که در قسمت کارگاه بسته‌بندی کار می‌کند با ادغام شدن گروه‌های مختلف کارکنان مخالف است و مثال می‌زند که «آنها ما را با کم‌توانان ذهنی در یک گروه قرار می‌دادند». او ادامه می‌دهد «ما آن قدر مریض نبودیم که با آنها که واقعا مریض بودند سازگار شویم، اما در آخر ما هم ممکن بود همان قدر مریض شویم». در خانه سالمندانی که سمهال با آن قرارداد داشت، کارکنان سمهال برای نگهداری از سالمندان با اختلال دمانس مناسب تشخیص داده شدند. این سالمندان برای داشتن حس خوب به محیطی نیاز داشتند یک زندگی کند و آهسته داشته باشد. کارکنان غیرمعلول این شغل را غیرجذاب می‌دانستند. یکی از سرپرستان سمهال می‌گوید «بسیاری از سالمندان و به خصوص افراد دچار اختلال دمانس در مورد مسائل ذهنی دچار اختلال عملکردی هستند». به همین دلیل «افراد دارای معلولیت برای کمک به آنها مناسب‌تر از افراد عادی‌اند.»



کردن رستوران و دفتر باشگاه سوارکاری، تمیز کردن جعبه‌های اسب و غیره از جمله این کارهاست. آن طور که یکی از همکارانش می‌گوید «هیچ کس دیگری دوست ندارد این کارها را انجام دهد». «حتی دخترانی که در باشگاه سوارکاری هستند دیگر این کارها را انجام نمی‌دهند». بنابراین کارکنان سمهال مجبورند کارهایی با کمترین میزان جذابیت را انجام دهند، کارهایی که دختران جوان «توانا» که اعضای این باشگاه سوارکاری هستند خواهان انجامش نیستند. یکی از دخترها می‌گوید «این کارها خیلی کثیف و خیلی چندان آورند». مدیر باشگاه سوارکاری می‌گوید «کارکنان سمهال برای این کار عالی هستند، می‌دانید افراد دارای معلولیت زیاد درباره بو و صدا حساس نیستند، آنها خوشحالند که شغلی برای انجام دادن دارند». در شرایطی مشابه تحت قراردادی با شهرداری محلی، کارکنان سمهال در خانه‌ها کارهایی برای سالمندان انجام می‌دهند که کارکنان عادی دوست ندارند انجام دهند، مثل شستن فرد سالمند، کمک کردن به آنها در رفتن به دستشویی، تمیز کردن لباس‌هایشان و مانند اینها. یکی از کارکنان می‌گوید «این کار برای افراد دارای معلولیت عالی است، کاری ساده و غیرپیچیده است. به علاوه ما به عنوان افراد حرفه‌ای می‌توانیم بیشتر روی مسائل پیشرفته‌تر مانند مشاوره و مراقبت پزشکی تمرکز کنیم و آنها می‌توانند کارهای ساده را انجام دهند». یکی از کارکنان دارای معلولیت می‌گوید «کمک به سالمندان برای دوش گرفتن یا دستشویی رفتن مهم است، اما خیلی خوشایند نیست. این کاری نیست که من آرزویش را داشته باشم.»

یکی از اعضای تیم مدیران رده بالای سمهال در یکی از مصاحبه‌ها به من می‌گوید «هر روز تعداد بیشتری از مردم سوئد تحصیل می‌کنند و نمی‌خواهند کارهای

بیشتر افراد دارای معلولیتی که با آنها ملاقات شد گزارش کردند شغل‌هایشان یکنواخت و حتی تحقیرآمیز است و کمکی به توانبخشی آنها نمی‌کند.

می‌گویند قبل از اینکه به آنجا بروند احساس راحتی نمی‌کرد «وقتی با ماشین از اینجا رد شوید، می‌توانید ببینید که مردم دارای معلولیت‌اند، بعضی در راه رفتن مشکل دارند، بعضی‌ها از واکر استفاده می‌کنند. من فکر می‌کردم آنها همه احمق هستند». یکی از سرپرستان می‌گوید «بسیاری از کسانی که در سمهال کار می‌کنند خجالت‌زده‌اند، آنها یک ایستگاه زودتر از اتوبوس پیاده می‌شوند تا معلوم نشود کجا کار می‌کنند، ما سرپرستان هم ممکن است همین کار را بکنیم. ما می‌دانیم مردم درباره سمهال چطور فکر می‌کنند.»

در برخی از محل‌های کاری که تحت قرارداد با سمهال هستند، کارکنان سمهال لباس همان مکان را می‌پوشند در حالی که باید لباس کار سمهال را بپوشند. دیگران لباس‌های سمهال را می‌پوشند اما نشان سمهال را از روی آن می‌کنند. یکی از کارکنان می‌گوید «ما فقط می‌خواهیم مثل بقیه باشیم». یکی از افراد دارای معلولیت شاغل در کارخانه‌های سمهال می‌گوید به مردمی که نمی‌شناسند می‌گوید جوشکار است «و اگر سوالات بیشتری بپرسند می‌گویم کابینت‌های حمام را جوشکاری می‌کنم و با اکراه ممکن است بگویم در سمهال کار می‌کنم.» در نهایت بسیاری از افراد دارای معلولیت احساس می‌کنند که سمهال برچسب «کارخانه نقص» خورده است. یکی از کارکنان می‌گوید که چند سال است در سمهال کار می‌کند می‌گوید «اغلب فکر می‌کنم از وقتی اینجا کار می‌کنم مجبور شدم معلول باشم. تا قبل از شروع کار در سمهال اینطور فکر نمی‌کردم. اما از وقتی تمام روز را با افراد دارای معلولیت گذراندم، شاید خودم هم مریض شدم.»

آنچه عموم مردم از سمهال می‌دانند بیشتر چیزی شبیه یک کارگاه-سرپناه است که معمولاً کارهای کمتر پیچیده و کمتر مورد تقاضا در آن انجام می‌شود. در نتیجه، گاهی سمهال به عنوان یک اصطلاح برای افراد دارای معلولیت در رسانه‌ها و گفتگوها به کار می‌رود و این موضوع روی نظر کارکنان سمهال راجع به خودشان تاثیر می‌گذارد. یک تصور غلط رایج درباره سمهال توانایی ناکافی کارکنان به دلیل معلولیت‌شان است. مثلاً ماجرای در روزنامه محلی آمده بود که کارکنان شهرداری شهر هانرسند چطور به اخباری درباره کار کردن کارکنان سمهال برای سالمندان در کارهای ساده‌ای مانند خشکشویی، تمیزکردن و شستن ظرف‌ها که از وظایف شهرداری بود واکنش منفی نشان دادند. یکی از کارکنان شهرداری توضیح داد «وجود سمهال در اینجا به معنای کار بیشتر برای ماست، ما مجبوریم مسئولیت آنها را هم بپذیریم». یکی از مدیران سابق سمهال می‌گوید:

بیشتر افراد دارای معلولیتی که با آنها ملاقات شد گزارش کردند شغل‌هایشان یکنواخت و حتی تحقیرآمیز است و کمکی به توانبخشی آنها نمی‌کند. یکی از آنها که در بخش مرمت اسناد در آرشیو کار می‌کرد می‌گوید: «آنها می‌گویند کارمان بامعنا و باعث رشد است، اما نشستن و چسب زدن به برگه‌ها تا آخر روز چطور باعث رشد می‌شود؟ همه آنچه که می‌شنویم این است که باید رشد کنیم، اما این اتفاق نمی‌افتد». شخص دیگری معتقد است که سمهال «افراد کاملاً سالم» را استخدام می‌کند که ناچارند تا مغز استخوان در انبوهی از شغل‌های یکنواخت و فاقد معنا کار کنند، مشاغلی که بازار آزاد از مدت‌ها قبل آنها را به صورت ماشینی انجام می‌دهد. همکاران من از وقتی به سمهال آمده‌اند در دست‌ها و شانه‌هایشان احساس درد می‌کنند، دردی که قبلاً نداشتند». یکی از کارکنان دارای معلولیت باور دارد «اعتماد به نفس» آنها نه تنها افزایش نیافته بلکه با کار کردن در سمهال بدتر شده است «آنها مجبور می‌کنند شغل‌های ساده درمانی را انجام دهی که در نهایت تو را به این نتیجه می‌رساند که هیچ کار نمی‌توانی بکنی». یکی دیگر از کارکنان می‌گوید «اگر اعتماد به نفست خوب

باشد، اینجا بدتر می‌شود. بعد از مدتی احساس بی‌ارزشی می‌کنی». و فرد سومی می‌گوید «شما در اینجا مظلوم واقع می‌شوید و بعد این فکر را بهتان القا می‌کنند که وقتی شکست می‌خورید باید بروید». چندین مرد جوان‌تر درباره زمانی صحبت می‌کنند که در سمهال شروع به کار کردند «من بارها شنیده بودم سمهال یک کار موقت است، یک گام در مسیر. به جای اینکه جذب اینجا شوید، شایستگی‌ها و ظرفیت‌های شما

از بین می‌روند. اگر در هنگام ورود از نظر شغلی معلول نباشید، به زودی خواهید شد.»

لکه دار شدن اخلاقی

در بسیاری از موارد محل‌های کار وابسته به سمهال نزدیک به بیمارستان‌ها یا موسسات درمانی مانند کلینیک صدمات کمر و اورژانس روانپزشکی است. کارگاه سمهال که بسته‌بندی‌ها در آنجا انجام می‌شوند در «جاده اینستیتوشن» قرار دارد که براساس صحبت سرپرست آنجا «با احترام به کارکنان، اما نامی بدشگون است». محل کار دیگری همسایه کلینیک روانپزشکی جوانان و چند موسسه درمانی دیگر است که اهالی اطراف به آنجا «دهکده احمق‌ها» می‌گویند. یکی از کارکنان جدید دارای معلولیت در یکی دیگر از مکان‌های کار وابسته به سمهال که در محوطه صنعتی عادی و در همسایگی دیگر شرکت‌ها قرار داشت

«همه آنچه راجع به توانبخشی و مراقبت در سمهال گفته می‌شود حرف مفت است. اگر فرد دارای معلولیتی یک بار برای کار به کارخانه بیاید مطمئناً فرار از آنجا و رفتن به شغل دیگر برایش غیرممکن می‌شود. یک ناتوانی به ناتوانی‌های قبلیش اضافه می‌شود، ناتوانی کار کردن در محل کاری برای افراد دارای معلولیت.»

نتیجه گیری

یافته‌های بالا مطمئناً محدودند و اهمیت‌شان باید در بستر وسیع‌تری بررسی شود. کافی است بگوییم که اغلب کارهایی که توسط سمهال عرضه می‌شوند باعث کاهش عزت نفس افراد است و برخی از افراد حتی از نظر جسمانی و روانی هم بدتر شده‌اند. این کارها معمولاً تکراری، یکنواخت و گاهی مستلزم برخورد

با مواد و ضایعات آلوده‌اند، تا حدی که می‌توانند «فرومایه» شمرده شوند. حتی مدیران و کارکنان اداری دفتر استخدام ملی سمهال شهادت می‌دهند که مقداری از کار سمهال تحقیرآمیز و خوارکننده است. در حقیقت آنها حس می‌کنند حس غرور و عزت نفس‌شان به وسیله شغل‌های پیشنهاد شده به افراد دارای معلولیت آسیب می‌بیند. به نظر نمی‌رسد که کیفیت کار با تغییر محیط کار تغییر کند، مثلاً این اتفاقات چه در یک مکان واحد یا در محل‌های جداگانه، رخ می‌دهند. در مکان‌های جداگانه کارکنان سمهال در مقایسه با دیگر کارکنان غیرمعلول باید کارهای غیرجذاب‌تری انجام دهند. کارکنان دارای معلولیت و همین‌طور مدیران سمهال کار کردن در سمهال را مایه خوار شدن دانسته‌اند، چون سازمان این باور عمومی را در جامعه ایجاد می‌کند که سمهال کارجویانی با کمترین شایستگی و ظرفیت را استخدام می‌کند «افرادی با معلولیت کاری».

از نظر بین‌المللی سوئد اغلب مدلی از وضعیت رفاه را پی گرفته است که سیاست توانمندسازی را در قبال افراد دارای معلولیت دنبال می‌کند و این موضوع علاقه‌مندی زیادی ایجاد کرده است، سمهال می‌تواند جواهری بر تاج این سیستم باشد. در سوئد به طور عمومی این باور وجود دارد که افراد دارای معلولیت از اختلالات زیادی رنج می‌برند، که می‌تواند جسمانی یا روانی باشد، و باید شغلی به آنها عرضه شود که به طور بالقوه باعث توانمندی‌شان شود و آنها را وارد اجتماع کند. این «سیاست توانمندسازی» برای افراد دارای معلولیت همانطور که پیشتر گفته شد مختص سوئد نیست و در اروپا محبوب است. اساس فکری برنامه‌های توانمندسازی آن است که افراد دارای معلولیت در وضعیت زیست پزشکی به سر می‌برند، مثلاً از نظر شغلی معلولند و نیاز به توانبخشی و توانمندسازی دارند و بنابراین باید از طریق یک سیستم رفاهی وارد جامعه

شوند. با توجه به یافته‌های این پژوهش، برنامه‌های بازار کار برای افراد دارای معلولیت با عرضه کارهای کم‌ارزش و ناتوان‌کننده ممکن است ناخواسته باعث ایجاد ناتوانی در افراد شود. کاری که به افراد پیشنهاد می‌شود ممکن است بر

ساختار «خود» تاثیر بگذارد (نگاه کنید به Brown و Duguid؛ ۱۹۹۱؛ Lave و Wenger؛ ۱۹۹۱). با اجرای شعار «کار برای افراد دارای معلولیت» کارهایی مانند آنچه سمهال عرضه می‌کند، مشاغلی برای افراد دارای معلولیت قلمداد می‌شوند که با محدودیت‌های جسمانی و روانی تناسب دارند و این خطر به وجود می‌آید که افراد خودشان را بدون توجه به وضعیت پزشکی‌شان همیشه ناتوان ببینند. فعالیت‌های کاری با وجود این قانون، کارکنانی معلول «تولید می‌کنند». همان‌طور که قبلاً ذکر شد «فرومایگی» یک ساختار اجتماعی است: فرافکنی کیفیت منفی

آنچه که با کثیفی و پستی ارتباط دارد به افرادی که کارهای فرومایه انجام می‌دهند، باعث می‌شود این افراد توسط جامعه «فرومایه» هم دانسته شوند. در زمینه کاری «معلولیت کاری» یک نمونه گویا از فرومایگی مرتبط با کار است.

در این نظریه مفهوم کار فرومایه این توانایی را دارد تا بر سیاست‌هایی که هدف آنها جمع کردن افراد معلول در یک جا و جدا کردن آنها از بازار کار عادی است نور بتاباند. این اتفاق با عرضه کار فرومایه به صورت سازماندهی شده رخ می‌دهد. وظایف کاری فرومایه ممکن است شهروند دارای معلولیت را محروم یا ناتوان کند تا بتواند در سیستمی که بر این اساس طراحی شده به خوبی عمل کند، اما نه در بیرون از این سیستم.

با پذیرش نقش اجتماعی افراد «دارای معلولیت» و اینکه آنها می‌توانند «کنشگران مولدی» باشند و وظایفی را انجام دهند که برای افراد قدرتمند، موفق و توانا بسیار ناخوشایند، پرخطر، یا خسته‌کننده است، هنجاری آشنا بازتولید می‌شود که افراد معلول را شهروندانی با قابلیت کمتر معرفی می‌کند.

با وجود مشاغلی که با ویژگی‌های بی‌ارزش کردن توسط سمهال عرضه می‌شود، چاره چیست؟ و آیا سمهال یک استثناست، تصویری از سازمانی که هدف خوبی دارد اما به دلایل مختلف به سمتی می‌رود که به نقطه مقابل هدفش ختم می‌شود؟ اکثریت صد و هشتاد هزار نفری که در سوئد دارای معلولیت کاری به شمار می‌آیند در سمهال کار نمی‌کنند. آنها به وسیله کارفرماهای معمولی و با کمک هزینه یا سازمان‌های حمایت از افراد دارای معلولیت تحت مدیریت شهرداری‌ها استخدام شده‌اند. این مطالعه، اولین مطالعه درباره ویژگی‌های



مفهوم کار فرومایه این توانایی را دارد تا بر سیاست‌هایی که هدف آنها جمع کردن افراد معلول در یک جا و جدا کردن آنها از بازار کار عادی است نور بتاباند. این اتفاق با عرضه کار فرومایه به صورت سازماندهی شده رخ می‌دهد.

پرونده معلولیت در آموزش چیست؟

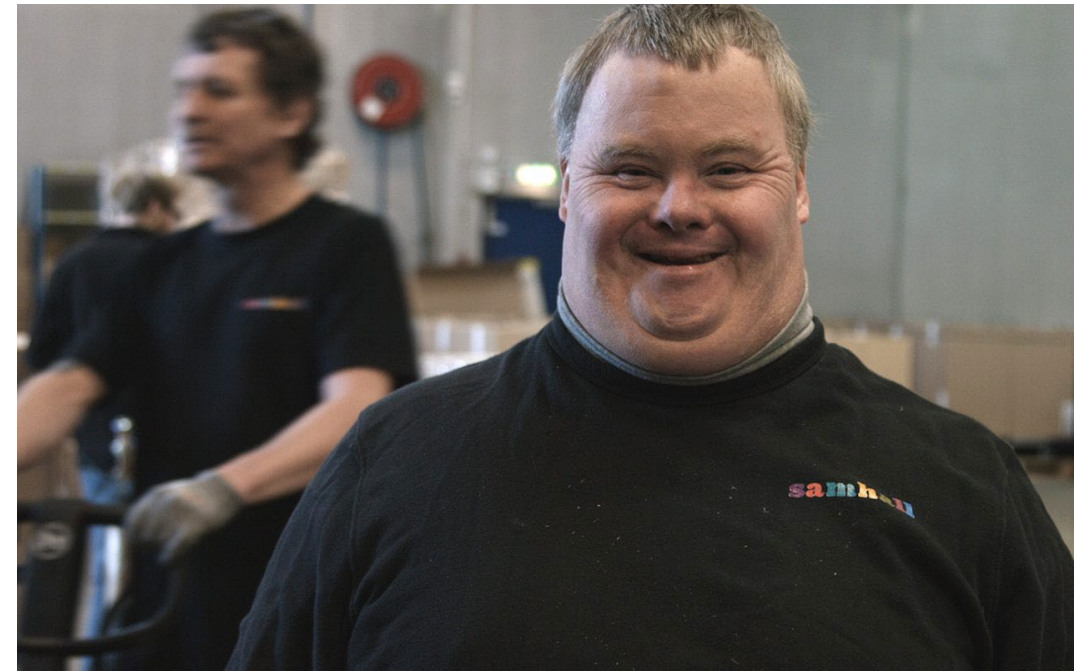
برگردان از زهره سروشفر

بر اساس داده‌های گزارش سالیانه واحد آموزش ایالات متحده آمریکا به کنگره در خصوص اجرای قانون آموزش افراد دارای معلولیت، ۶۳٪ از دانش‌آموزان دارای معلولیت دست کم ۸۰٪ از روزهایشان را در مدرسه در مجموعه ای جمعی در کنار دیگر دانش‌آموزان می‌گذرانند. این میزان بهبودی عظیم طی یک دهه گذشته است در حالی که دانش‌آموزان دارای معلولیت پیشتر اغلب از همسنگ‌هایشان جدا می‌شدند. اما همچنان می‌توانیم آن را بهتر کنیم. حرکت به سوی یک نظام آموزشی برابرتر و شمولگرایانه‌تر به بررسی جامعی از دیدگاه‌ها، اعمال و ساختارهای موجودمان نیاز دارد تا تضمین نماید که این کار به صورت موفقیت آمیزی انجام شده است. آموزش دانش‌آموزان دارای معلولیت در کلاس‌های درسی عمومی به ملاحظاتی خاص و همچنین به بازبینی آنچه تدریس می‌کنیم، نیاز دارد. این کار نیازمند آن است که ما موانع یادگیری را برداریم و حمایت‌های مناسبی برای دانش‌آموزان و تدریس‌کنندگان هر دو فراهم کنیم. تحقیقات نشان داده‌اند که دانش‌آموزان دچار معلولیت وقتی در کلاس‌هایی در کنار دیگر دانش‌آموزان تحصیل می‌کنند بسیار موفق‌تر هستند و اینکه دانش‌آموزان با استعدادتر از حضور در کنار همکلاسی‌های دارای معلولیت که آموزش‌های خاصی را دریافت می‌کنند، تأثیرات منفی‌ای نمی‌گیرند. در واقع، مطالعات نشان می‌دهند که حتی پیشرفته‌ترین دانش‌آموزان هم از حضور در چنین کلاس‌هایی سود می‌برند.

تعجب‌آور نیست که مخالفانی سرسخت برای کلاس‌های شمولگرا که در آنها افراد دارای معلولیت در کنار دیگر دانش‌آموزان تحصیل می‌کنند، وجود دارد. برخی از مخالفت‌ها توسط خانواده دانش‌آموزان دارای معلولیت انجام می‌شود زیرا آنها از بابت رفاه کودکانشان نگران هستند. اما اغلب این مخالفت‌ها توسط والدینی انجام می‌شود که برای کودکان قوی و بااستعداد خود نگرانند که نتوانند در این شرایط برتری خود را حفظ کنند و رشد دهند و بیشتر ناشی از ترس از دیدگاه‌های ableist در مورد معلولیت است.

«ableism» به عنوان تبعیضی (اغلب از سوی افرادی با نیت خوب) علیه افراد دارای معلولیت تعریف می‌شود، فارغ از اینکه معلولیت فیزیکی یا ذهنی یا احساسی و غیره است. دیدگاه‌های ableist اغلب به معلولیت به عنوان ضعف، فقدان توانایی، چیزی که باید از آن شرم‌منده بود، یا درماندگی نگاه می‌کنند.

درحالی که برخی افراد دارای معلولیت از همسنگ‌هایشان و اعضای اجتماع می‌خواهند که آنها را فراتر از معلولیت‌شان ببینند تا دریابند که آنها بیرون از



مشاغل عرضه شده به افراد دارای معلولیت در سیستم رفاه حال حاضر سوئد است. در حال حاضر هیچ گونه داده‌ای وجود ندارد که نشان دهد وضعیت در دیگر برنامه‌ها مشابه یا متفاوت است. همچنین طبق دانش من هیچ گزارشی برای مقایسه وجود ندارد که نشان دهد در بازار کار کشورهای دیگر چه نوع کارهایی به افراد دارای معلولیت عرضه می‌شوند. امید است این پژوهش دیگر دانشجویان رشته معلولیت را تحریک کند تا به تحقیق درباره کار عرضه شده به افراد دارای معلولیت در سیستم رفاه معاصر بپردازند و زمینه‌هایی را برای بحث درباره ایجاد کار بامعنا و مفید برای همه شهروندان فراهم کنند.

منبع:

Disabled people and dirty work

این برچسب‌ها چه کسانی هستند، برخی دیگر از آنها معتقدند که معلولیت‌شان کمک می‌کند آنها خود را برای دیگران تعریف کنند و کمک می‌کند که آنها برای درک بهتر خودشان تقویت و توانمند شوند. نینا جی. که یک کم‌دین و عضو فعال اجتماع افراد دارای معلولیت است می‌گوید: «معلولیت یک اجتماع و قدرت است. معلولیت الزاما واژه بدی نیست.»

دیدگاه‌های «albeist» اغلب با احساسات ضدشمولگرایانه یا طردگرا مرتبط می‌شوند. ما امیدواریم که از طریق اینفوگرافیکی که در پایین آمده است، ارتباط معلولیت و شمولگرایی در آموزش را روشن کنیم تا به ما کمک کند قدمی به شمولگرایی کامل در آموزش نزدیک شویم زیرا همه دانش‌آموزان حق دارند از فرصت حمایت شدن و به چالش کشیده شدن بهره‌مند شوند در حالی که روابط معناداری با همسنگ‌هایشان دارند و در حال ساخت اجتماع هستند.

نظام‌ها و برنامه‌های درسی ما اغلب برای دانش‌آموزان تأثیر ناتوان‌کنندگی دارند حتی برای آنهایی که دارای معلولیت تشخیص داده شده‌ای نیستند و سالم هستند.



دیدگاه‌های شمول‌گرا:

– دانش‌آموزان دارای معلولیت باید با هم سن و سال‌هایشان در یک فضا تحصیل کنند و نظام‌ها و برنامه‌های درسی ما باید برای کار کردن با همه افراد طراحی شوند.

– ما باید بیشترین تلاش‌مان را برای رفع موانع یادگیری به صورت فعالانه انجام دهیم تا دانش‌آموزان دارای معلولیت دسترسی برابری به آموزش سخت و چالش برانگیز داشته باشند و اعضای فعال اجتماع باشند.

– یک محیط یادگیری وقتی فرد دارای معلولیت و استعدادش در این محیط‌ها نیستند، از کمبودی رنج می‌برد.

– افرادی که دارای معلولیت هستند «عیبی» ندارند بلکه صرفاً دارای تفاوت‌هایی هستند.



دیدگاه‌های طردگرا:

– دانش‌آموزان دارای معلولیت که نیاز به حمایت بیشتر دارند نمی‌توانند در کلاس‌های درسی عمومی شرکت کنند بنابراین آنها بهتر است در مجموعه‌های آموزشی خاص طردگرایانه شرکت کنند.

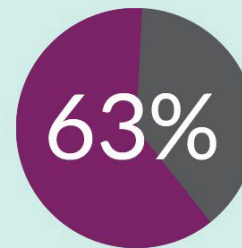
– دانش‌آموزان دارای معلولیت ممکن است برای دیگر دانش‌آموزان آزاردهنده و / یا باعث حواس پرتی باشند پس آنها باید به صورت جداگانه آموزش داده شوند.

– دانش‌آموزان دارای معلولیت می‌توانند تأثیر منفی روی دانش‌آموزان بسیار بااستعداد داشته باشند.

– دانش‌آموزان دارای معلولیت می‌توانند منابع محدود محیط‌های آموزشی را تهی کنند.

اجازه بدهید سدها را با یاد گرفتن از طریق درس دادن به همه دانش‌آموزان بشکنیم.

معلولیت و آموزش

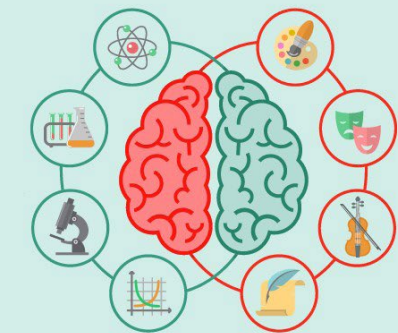


بر اساس داده‌های گزارش سالانه واحد آموزش ایالات متحده آمریکا به کنگره در خصوص اجرای قانون آموزش افراد دارای معلولیت، ۶۳٪ از دانش‌آموزان دارای معلولیت دست کم ۸۰٪ از روزهایشان را در مدرسه در مجموعه‌ای جمعی در کنار دیگر دانش‌آموزان می‌گذرانند.

According to data in the U.S. Department of Education's 40th Annual Report to Congress on the Implementation of the Individuals with Disabilities Education Act (2018, pg 52)

معلولیت چیزی است که ما همگی در زمینه‌های مختلف آن را تجربه می‌کنیم.

وقتی از کشوری دیگر دیدار می‌کنیم که زبان آنجا را بلد نیستیم یا زمانی که بازی‌ای را انجام می‌دهیم که هرگز بازی نکرده‌ایم، دارای معلولیت می‌شویم.



تحقیقات نشان می‌دهند که دانش‌آموزان دارای معلولیت بیشترین سود را از حضور در محیط‌های شمول‌گرا در کنار دیگر دانش‌آموزان می‌برند.



منبع:

<https://www.novakeducation.com/what-is-disability-in-education/>

نابسامانی‌های نئولیبرالی: تغییر چشم‌انداز معلولیت و حاکمیت در هند

نوشته واندانا چدبری
برگردان و خلاصه‌سازی از مائده افشردل، سید زینب صالحی،
آزاده فرشیدی و زهره سروشفر

این مقاله به سوال‌هایی در مورد نابسامانی و بی‌نظمی‌های نئولیبرالی می‌پردازد که به وسیله افراد دارای معلولیت توسط یک گروه خودیاری در زمینه پروژه توسعه مشارکتی از بانک جهانی در جنوب هند، مورد آزمایش و تجربه قرار گرفته است. من روش‌هایی را بررسی می‌کنم که نشان می‌دهد رژیم‌های پیشرفته نئولیبرال با تولید اشخاصی که «توانا-ناتوان» هستند، اشکالی از شمول را ارائه می‌دهند. من از نظر مردم‌شناختی مطابق با چارچوب حاکمیت نئولیبرال بررسی می‌کنم که «چه کسی شمرده می‌شود»، «چه چیزی شمرده می‌شود» و چه چیزهایی در خارج باقی می‌ماند. این مقاله با ساختار شکنی روش‌های پیشرفته مشارکتی از رویکرد انتقادی معلولیت، فرایندهای شمول را از طریق طرد و حذف در چارچوب نئولیبرال حاکمیت روشن می‌کند. این مقاله آینده معلولیت را در زمینه مسئله ریاضت که در جنوب جهانی مطرح است، برجسته می‌کند.

نکات جالب

- این مقاله به بررسی تاثیر جهانی‌سازی و سیاست‌های توسعه بازار محور بر روی افراد دارای معلولیت از طریق مطالعه پروژه یک گروه خودیاری از بانک جهانی، در مناطق روستایی جنوب هند می‌پردازد.
- در حالی که مشارکت در پروژه‌های توسعه‌ای افراد دارای معلولیت را توانمند می‌سازد، تحقیقات من نشان می‌دهد که از کار، انرژی و زمان افراد دارای معلولیت بدون حقوق و دستمزد، به نام انجام کار خوب برای جامعه، بهره می‌برد.
- در شرایط کاهش امکانات رفاهی، مزایای دولتی، مستمری و شهروندی، به طور فزاینده‌ای با مشارکت در گروه‌های خودیاری مرتبط می‌شود. من به شدت این اندیشه‌ها و تصورات محدودکننده مشارکت در پروژه‌های گروه خودیاری و تاثیرات منفی چنین پیشرفت‌هایی را برای افراد دارای معلولیت بررسی می‌کنم.



مقدمه و زمینه‌سازی

این مقاله به بررسی رابطه دشوار بین نئولیبرالیسم و معلولیت از طریق مطالعه مردم‌شناختی یک پروژه گروه خودیاری (SHG) از بانک جهانی در مناطق روستایی جنوبی هند می‌پردازد. با تمرکز بر زیبایی‌شناسی جدید حاکمیت نئولیبرالی، که می‌تواند قدرت را با یک زبان توانمندسازی و مشارکت مبهم کند، این مقاله به بررسی نقش مشارکت در ترویج خودمختاری در بین افراد دارای معلولیت می‌پردازد. با تکیه بر مفاهیم درهم تنیده فوکو (1978، 1980) «زیست قدرت» و «حکومت‌مندی»، به بررسی روش‌هایی می‌پردازد که در آن نیروی کار معلولیت، اثر می‌گذارد و ذهنیت‌ها از طریق مشارکت SHG در راستای اصول بازار اصلاح می‌شود.

این مقاله با استفاده از روش‌های نظریه‌پردازی مردم‌شناختی به معلولیت در جنوب جهانی و با ارائه مطالعه فوکویی و ماتریالیستی از نظریات و پارادوکس‌هایی که توسط رژیم‌های توسعه معاصر آشکار شده است، تحقیقات اخیر مربوط به معلولیت و نئولیبرالیسم را درگیر کرده و گسترش می‌دهد. (Friedner 2010; Goodley 2014; Grech 2009; Kolářová 2014; Meekosha 2011; Soldatic 2013)

من از منظر مردم‌شناسی که در دنیای زندگی معلولان در مناطق روستایی جنوب هند واقع شده است، روایتی را ارائه می‌دهم که چه کسی و چه چیزی شمارش شده یا نادیده گرفته می‌شود، و همچنین تفسیرهای ساختاری و فرهنگی از موارد شمول و حذف را بیان می‌کنم. من یک چارچوب تقاطعی را در نظر می‌گیرم، قدرت و نابرابری‌ها را از طریق تلاقی هویت‌های متعدد و روابطی که ریشه در تجربه زندگی دارد، بررسی می‌کنم. تقاطع، چهارراه‌هایی را نشان می‌دهد که گروه، طبقه، جنسیت و موقعیت‌های دیگر بهم برمی‌خورند تا نابرابری‌های جدید ایجاد کرده و موارد موجود را عمیق‌تر کنند. (Erevelles and Minear 2010)



علیرغم آمار نادرست معلولیت در هند، این اتفاق نظر وجود دارد که افراد دارای معلولیت حداقل ۵ تا ۸ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دهند، که بالغ بر ۹۰ میلیون نفر است. (O'Keefe 2009) اکثر آنها در مناطق روستایی در میان موانع قابل توجهی برای توسعه زندگی می‌کنند.

به طور همزمان، من اقدامات متقابل و حالت‌های مقاومت را نیز ارائه می‌دهم، موقعیت‌هایی که افراد دارای معلولیت توانسته‌اند در دنیای اجتماعی تجسم یافته خود در زمینه زندگی روستایی سازنده و متناسب باشند.

این مقاله براساس تحقیق انجام شده بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۴ (از جمله، زندگی به مدت

دو سال در این محل) با یک برنامه توسعه مشارکتی: پروژه کاهش فقر روستایی آندرا پرادش (APRPRP) در مناطق روستایی تلانگانا، که قبلاً بخشی از آندرا پرادش (ایالت جنوب هند) بود، شکل گرفته است.

در بخشی از یک پروژه بزرگتر، این مقاله ابعاد به هم پیوسته نیروی کار دارای معلولیت، تاثیر و ذهنیت را در برنامه‌های توسعه نئولیبرالی ثبت میکند. براساس مشاهدات شرکت‌کنندگان، مصاحبه‌ها و بحث و گفتگو با ذی‌نفعان متعدد، من سوالات مربوط به شمول- حذف، امکان‌ها- محدودیت‌ها، شرایط نئولیبرال و سیاست شکل‌گیری موضوع را تحلیل می‌کنم. من در مجموع با ۴۰ شرکت‌کننده، از جمله اعضای دارای معلولیت SHG، اعضای خانواده آنها و کارمندان پروژه SHG و ارائه‌دهندگان خدمات واقع در سطح محلی و جهانی مصاحبه کردم. من با مشارکت‌کنندگان دارای معلولیت در زمینه زندگی روزمره‌شان در حوزه‌های داخلی و عمومی، جلسات SHG و پروژه‌های توسعه در روستا همکاری داشتم. این به من اجازه داد تا امکانات و موانعی را که در زندگی روزمره خود تجربه کرده‌اند؛ وضعیت تجسم و روش‌های مقاومت آنها در برابر فرآیندهای معلولیت، و اثرات مشارکت SHG در زندگی مادی و ذهنی آنها را مشاهده کنم. روش‌های نظریه‌پردازی مردم‌شناختی در این تحقیق از آنچه که گیرتز (1973) «توصیف ضخیم» می‌نامد برگرفته شده‌اند. برای درک چارچوب‌های تفسیری که رفتار در آن طبقه‌بندی و معنا به آن نسبت داده می‌شود، از این روش‌ها استفاده شده است. این مقاله، مردم‌شناسی را نه تنها به عنوان روشی برای جمع‌آوری یا تجزیه و تحلیل داده‌ها، بلکه به عنوان یک محصول نهایی با درهم‌سازی صداها، روایت‌ها و متن‌ها برای بازگرداندن درک فرآیندی از شیوه‌های اجتماعی درگیر می‌کند.

این تحقیق از دستورات عمل‌های اخلاقی مربوط به رضایت آگاهانه و محافظت از موضوعات انسانی پیروی کرده است، و نسبت به هنجارهای فرهنگی حساس بوده است. به عنوان یک عضو از جامعه افراد دارای معلولیت و یک زن اهل هند، معلولیت و تجربیات فرهنگی من، امکان ساخت معنا را فراهم کرد و به من این امکان را داد که منطق فرهنگی و هنجارهای تجسم معلولیت را درک کنم. سپس ناتوانی بینایی من به یک نقطه گسیختگی تبدیل شد و شبیه‌سازی مرا با بقیه آسان کرد. حضور در کنار آنها در زمینه‌های توسعه ناهموار و ناتوانی، امکان

گفتگوی بحرانی و انتقادی را فراهم کرد. همچنین آنها را از قالب عملکرد پروژه خارج کرد، فشار برای پاسخگویی به روش‌های مطلوب اجتماعی که متناسب با روایت بزرگ و مهم توسعه نئولیبرال در هند است.

زمینه‌سازی: معلولیت و توسعه مشارکتی در جنوب هند

علیرغم آمار نادرست معلولیت در هند، این اتفاق نظر وجود دارد که افراد دارای معلولیت حداقل ۵ تا ۸ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دهند، که بالغ بر ۹۰ میلیون نفر است. (O'Keefe 2009) اکثر آنها در مناطق روستایی در میان موانع قابل توجهی برای توسعه زندگی می‌کنند. (O'Keefe 2009) موسسات مختلفی از جمله سازمان‌های دولتی، مدنی، خانگی، مذهبی و خیریه از جهات مختلفی به معلولیت پرداخته‌اند. یک چارچوب قانونی در هند وجود دارد که براساس قانون آمریکایی‌های دارای معلولیت به نام قانون افراد دارای معلولیت سال ۱۹۹۵ (Bhambhani 2005) تنظیم شده است. با این حال، مقررات معلولیت در هند به شدت در کیفیت و کمیت بین مناطق روستایی و شهری متفاوت است. این مسئله شکاف موجود را که مناطق روستایی هند را از مناطق شهری آن جدا می‌کند، تقویت می‌کند. در یک بافت فرهنگی که ارزش‌های جمعی و وابستگی متقابل را بر عهده دارد، خانواده‌ها مسئولیت اصلی مراقبت و سلامتی اعضای دارای معلولیت خود را بر عهده دارند. با این حال، این مسئولیت در مناطق روستایی به دلیل کمبود سیستم‌های پشتیبانی رسمی مورد اغراق قرار گرفته است. (Erb and Harriss-White 200؛ Kalyanpur 1996) در مناطق روستایی، عمل توان‌بخشی مبتنی بر جامعه (جامعه‌محور) از دهه ۱۹۸۰، بیشتر از طریق تاثیر سازمان بهداشت جهانی و «دهه بین‌المللی معلولیت» برجسته شده است. (Erb and HarrissWhite 2002) اخیراً، رویکردهای توسعه مشارکتی مانند SHG به این دلیل محبوب شده و رواج پیدا کرده‌اند که به دنبال ادغام توان‌بخشی جامعه‌محور با توسعه جامعه هستند. مدل SHG به طور گسترده‌ای توسط سازمان‌های غیردولتی یا مردم‌نهاد (NGOs) پذیرفته شده است و توسط دولت آندرا پرادش (ایالتی در هند جنوبی) با سرمایه‌گذاری بانک جهانی به عنوان بخشی از یک برنامه تنظیم ساختاری حمایت شده است. (APRPRP 2003)



Indira Kranthi، که به طور محلی با نام APRPRP، بزرگترین پروژۀ کاهش فقر است که توسط بانک جهانی در جنوب آسیا تأمین مالی شده است. APRPRP با هدف انتقال مسئولیت توسعه دولت و ترغیب و تشویق اعتماد به نفس در بین شهروندان از طریق سازمان‌های جامعه‌محور (CBO)، SHGها را در مقیاس بزرگ و وسیعی (زنان، دالیت‌ها و افراد دارای معلولیت) سازماندهی می‌کند.

تناقضات نئولیبرال: مشارکت، شرط یا امتیاز؟

من به همراه یکی از خانم‌های دارای معلولیت در نشست SHG که اواخر عصر، در حیاط خانه یکی از اعضای گروه برگزار می‌شد، حاضر شدم. همه ما دور یک دایره روی حصیری که بر زمین پهن شده بود، نشستیم. می‌توان گفت به عنوان یک آیین، اعضا نشست را با خواندن یک آهنگ معنوی با مفاهیم شجاعت و شفاعت الهی آغاز کردند. جلسه SHG مورد نظر که در اصطلاح محلی «سنگام» گفته می‌شود، در ادامه با باز کردن یک جعبه استیل، حاوی اسناد و گزارشات مربوط به سنگام، توسط رهبر گروه به جریان افتاد. این اسناد در قالب یک دفترچه حساب عکس‌دار برای هر شخص بود که حاوی جزئیات پس‌اندازها، ریزپرداخت مربوط به وام‌ها، اطلاعات اعضای خانواده و غیره بودند. رهبر سنگام یکی پس از دیگری مباحث دستور کار جلسه را یادداشت کرد و سپس لیست به این ترتیب خوانده شد: وام‌ها و پرداخت‌ها، گواهی عدم توانایی (معلولیت)، بلیط‌های اتوبوس (کارت کاهش کرایه)، ویزیت‌های بیمارستان و مستمری دولتی معلولیت (تامین اجتماعی).

زمانی که جلسه در حال اتمام بود، خانمی دارای معلولیت به نام سونیتا، وقفه‌ای در جلسه به وجود آورد. او از این مسئله که مستمری معلولیت خود را دریافت نکرده بود، عصبانی بود. این خانم چون جزئی از گروه نبود، بلافاصله مورد حمله سنگام قرار گرفت. او یک گواهی معلولیت داشت و حقوقش را می‌خواست، اما چون عضوی از سنگام نبود، گروه نیز برای گرفتن حقوقش کمکی به او نمی‌کرد. دیدن گواهی معلولیت این خانم برای سنگام کافی نبود تا به او کمک کند، بلکه آنها انتظار داشتند او ابتدا در امور گروه مشارکت کند. چون سونیتا گفته بود «من زمان یا انرژی لازم برای شرکت در سنگام را ندارم»، گروه مسئولیتی در قبال او حس نمی‌کرد.

جالب اینجاست که وقتی این اتفاق را برای یکی از پرسنل در ارتباط با دولت این سازمان مردم‌نهاد تعریف کردم، او در واکنش به این گفته زن که «من وقتش را ندارم.» ابرویش را بالا برد و گفت: «اگر او دنبال دریافت مزایای دولتی

در هند، ایالت آندرا پردیش به طور گسترده‌ای به عنوان پیشرو نئولیبرالیسم مورد استقبال قرار گرفته، که منجر به سیاست‌های اقتصادی بازار آزاد، خصوصی‌سازی، توسعه بازارمحور و اقدامات ریاضتی، از جمله محدود کردن وضعیت رفاهی شده است. آندرا پردیش، مطابق با حکومتمداری نئولیبرال، با سرمایه‌گذاری بانک جهانی، اصلاحات گسترده‌ای در حاکمیت را با اتخاذ توسعه مشارکتی، تمرکز زدایی، سرمایه اجتماعی و سیاست‌های توانمندسازی مردمی برای محدود کردن دامنه دولت انجام داد. (Mosse 2004؛ Sherma 2006)

APRPRP، که به طور محلی با نام Indira Kranthi Patham (ایندیرا کرانتی پنام شناخته می‌شود)، بزرگترین پروژۀ کاهش فقر است که توسط بانک جهانی در جنوب آسیا تأمین مالی شده است. APRPRP با هدف انتقال مسئولیت توسعه دولت و ترغیب و تشویق اعتماد به نفس در بین شهروندان از طریق سازمان‌های جامعه‌محور (CBO)، SHGها را در مقیاس بزرگ و وسیعی (زنان، دالیت‌ها و افراد دارای معلولیت) سازماندهی می‌کند. برای بیان ایده مقیاس، بیش از ۱۱/۵ میلیون نفر از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۳ در SHGها سازماندهی شده‌اند (دولت آندرا پردیش ۲۰۱۴). این گروه‌ها عمدتاً برای تأمین منابع مالی، با هدف کاهش فقر بر اساس مدل بانک گرامین، سازماندهی شده‌اند. تأکید بر SHGها در APRPRP مبتنی بر توانمندسازی مردمی نئولیبرالیزه شده بانک جهانی و تفکر سرمایه اجتماعی است. فرض این است که تقویت اتصالات شبکه، روابط ارتباطی و مشارکت در موسسات می‌تواند به افراد کمک کند تا صرف نظر از موانع ساختاری، از فقر و سایر موقعیت‌های محرومیت خارج شوند. (Colman 1990; Narayan and Glinskaya 2007; Putnam 1990) با استفاده از یک دیدگاه انتقادی برای معلولیت، در آنچه در زیر آورده شده است، من نشان می‌دهم که چگونه SHGها به عنوان مکان‌هایی بی‌نظم و بدون تعادل، با استفاده از شرایط نئولیبرال که در تجسم هنجاری قرار گرفته و باعث تضاد عمیق بین فردی و ساختاری می‌شوند، عمل می‌کنند.

دالیت به معنای زمین‌خوردۀ یا ستم‌دیده در جنوب آسیا، نامی است سیاسی که کسانی که در نظام طبقاتی آیین هندو، غیرقابل لمس یا نجس خوانده می‌شوند، برای خود برگزیده‌اند. دالیت همین‌طور به صورت عام، تمام قبایل و گروه‌هایی را که در طول تاریخ به علت‌های مختلف از جامعه مستثنی شده و از حقوق برابر برخوردار نبوده‌اند، دربرمی‌گیرد.

است، باید مدت زمانی را نیز به مشارکت در گروه اختصاص دهد.» سپس با عجله جمله‌اش را به صورت «صرف نظر از عضویت در گروه‌های کمک به خود، مردم باید مزایا و حقوق دولتی خود را دریافت کنند.» اصلاح کرد. با انکار مشروط بودن یک پروژه دولتی به یک پروژه غیردولتی، او در ادامه گفت: «امیدوارم این سازمان (مردم‌نهاد) این چنین نباشد... ملاک ما معلولیت افراد است و بر مبنای مفهوم حقوق این افراد کار می‌کنیم. صرف نظر از هر چیز، آن زن باید به حقوق خود دست یابد.»

در حقیقت مشارکت در سنگام برای سونیتا به صورت یک پیش نیاز برای دریافت مستمری‌اش شده است. معلولیت او و مدرک رسمی‌اش (گواهی معلولیت)، برای رساندن او به حقیقت کافی نیستند. بلکه از او انتظار می‌رود یک عضو فعال باشد، یعنی در جلسات شرکت کند، از خودش و بقیه مراقبت کند و پس انداز و بازپرداخت‌های وام‌های خود را به طور مرتب در سنگام انجام دهد. از این چشم‌انداز او باید صلاحیت یا حسن شهروندی خود را با انجام یک نقش مشارکتی در سنگام ثابت کند تا به حقوق معلولیتش دسترسی بیابد. به عبارت دیگر در موقعیتی که قبلاً تنها یک گواهی پزشکی قانونی برای دریافت مستمری معلولیت دولتی کافی بود، حالا یک موسسه غیررسمی اضافی (سنگام)، بین دولت و شهروندان قرار دارد؛ این مسئله می‌تواند شروعی برای اضافه شدن نقش واسطه‌گری در این گونه مسائل باشد. طبق روال رسمی اگر کسی گواهی معلولیت داشته باشد، می‌تواند با ارائه آن به فرد مسئول در هر منطقه (سارپانچ)، درخواست مستمری بدهد. سپس سارپانچ لیست افراد محق را به کارمندان مربوطه دولت ارسال می‌کند (ابتدا به «ماندال» مسئول توسعه بلوک^۲ و سپس به تحصیلدار ارشد منطقه، که تایید نهایی را صادر می‌کند). روال رسمی برای دریافت مستمری یا مزایای دولتی، رسماً به همین صورت باقی می‌ماند؛ با این تفاوت که حالا سنگام تمایل دارد نهادی باشد که به جای تک تک افراد، به مسئول منطقه دسترسی دارد. با گذشت زمان، این CBOهای غیررسمی (از جمله SHGها و اتحادیه‌ها، فدراسیون‌های بانوان و افراد دارای معلولیت) تبدیل به قسمتی ضروری از دیوانسالاری و ساختار خود حکومت شده‌اند. در نتیجه، مشارکت در این CBOها، تبدیل به یک اولویت برای برخورداری از مزایای دولتی و یا مستمری افراد شده است.

هنگامی که مشارکت در سنگام، دسترسی افراد به حقوق مستمری‌شان را آسان کرد، عدم مشارکت آنها به نوعی، سلب حق اقامه دعوا را در پی داشت. پروژه سعی داشت ایده‌های نئولیبرال در رابطه با مسئولیت فردی و ایدئولوژی بده و بستان بین اعضای سنگام را، از طریق مشارکت گسترش دهد. بنابراین تعجبی ندارد که اعضای سنگام درخواست سونیتا را به دلیل عدم مشارکتش بی‌اعتبار دانستند. عدم مشارکت سونیتا در امور گروه برای اعضای سنگام دلیل کافی برای آن بود که به او برای برخورداری از حقوق و مزایای دولتی اش کمکی نکنند. بنابراین در اینجا مشارکت به عنوان یک ابزار نئولیبرال برای شکل‌دهی رفتار افراد و تولید ذهنیت‌های موردنظر یا آنچه که فوکو (۱۹۷۷) آن را «نهاد خودگردان» می‌نامد، عمل می‌کند. اظهار نظر نماینده سازمان مردم‌نهاد نیز این نکته را

^۲ Block development officer

تایید می‌کند. در جملات او به طور ضمنی بیان شده بود که اگر سونیتا مستمری‌اش را می‌خواهد، باید نحوه عملکردش را اصلاح کند و تبدیل به یک عضو فعال از پروژه گسترش مشارکت شود. به این ترتیب او علاوه بر گواهی پزشکی، از مشارکت در سنگام نیز به عنوان وسیله‌ای برای دریافت مستمری حمایت کرد. سپس نماینده سازمان مردم‌نهاد به محض اینکه متوجه شد گفته‌اش ممکن است مشکل‌ساز باشد یا از ترس اینکه گفته‌اش ممکن است از نظر سیاسی نادرست به نظر برسد، به سرعت موضع خود را عوض کرده و شروع به نقد شرایط تحمیل شده توسط نهاد و دولت سازمان یافته سنگام کرد.

با کنار هم قرار دادن رویکرد شرطی دولت با رویکرد سازمان مردم‌نهاد سنگام که مبنی بر اصل قرار دادن معلولیت و حقوق ناشی از آن است، او یک تحلیل نئولیبرال سودمند ارائه کرد. با وجود تفاوت ایدئولوژیکی که همان‌طور که او اشاره کرده بود، بین سازمان دولتی و سازمان مردم‌نهاد مربوطه وجود دارد، نمی‌توان مرز روشنی بین آنها متصور شد - چرا که این دو نهاد همکاری نزدیکی با هم دارند. بنابراین باید روشن شود منظور او از مبنا قرار دادن معلولیت چیست و این تناقض موجود چه نتایجی در پی دارد.

اگر برخورد بر مبنای معلولیت، به معنای محترم شمردن حقوق برابر افراد برای دسترسی به مستمری معلولیت‌شان، صرف نظر از میزان مشارکت آنها در یک پروژه توسعه به خصوص باشد، در این صورت شرط مشارکت در سنگام، نشان‌دهنده نوعی تناقض است. تناقض، در تعریف جدید حقوق درون سنگام، به صورت یک دسترسی نابرابر به مستمری‌ها خود را نشان می‌دهد، شکل‌های جدیدی از شمول (صلاحیت داشتن) - و یا احتمالاً محرومیت - را به شهروندان دارای معلولیت تحمیل می‌کند و سوالاتی درباره تنظیم مجدد دسته بندی معلولیت‌ها به وجود می‌آورد. این مسئله ساختار دقیق سنگام را روشن می‌کند: چه کسی و چه کاری درون سازمانی به حساب می‌آید و مهم‌تر از آن، چه مشارکت‌ها و عدم مشارکت‌هایی نماینده شیوه حکمرانی نئولیبرال هستند.

مشارکت در سنگام: مادّیت معلولیت، کار و مطیع‌سازی

مشارکت در سنگام بدون شک مفید بود زیرا توجه عموم را به مسائل مرتبط با معلولیت در دهکده جلب کرد و فضایی در اختیار افراد دارای معلولیت قرار داد تا دور هم جمع شوند و به خود و یکدیگر کمک کنند. با این حال، ماهیت پیوسته و شرطی مشارکت از حد توان خارج شد. پروژه سنگام از اعضا می‌خواست که در

اگر برخورد بر مبنای معلولیت، به معنای محترم شمردن حقوق برابر افراد برای دسترسی به مستمری معلولیت‌شان، صرف نظر از میزان مشارکت آنها در یک پروژه توسعه به خصوص باشد، در این صورت شرط مشارکت در سنگام، نشان‌دهنده نوعی تناقض است. تناقض، در تعریف جدید حقوق درون سنگام، به صورت یک دسترسی نابرابر

همه گردهمایی‌ها حاضر باشند، هر هفته پس‌انداز کنند، و در صورت دیرکرد یا عدم حضور بدون اعلام قبلی جریمه پرداخت نمایند. پروژه SHG به لحاظ فضایی حول یک سیستم مدیریت روستایی هندی سه لایه ساختار یافته بود. جمعی از دهکده‌ها (گرامام) یک قطعه (ماندال)، و مجموع قطعات یک ناحیه (زیلا) را تشکیل می‌دادند. SHG های دهکده با هم متحد شده و ساماکیاهای ماندال را درست می‌کردند که آنها نیز به نوبه خود ساماکیاهای ناحیه را تشکیل می‌دادند.

گردهمایی‌های سنگام دهکده هر هفته انجام می‌شدند و گردهمایی‌های بزرگتر فدراسیون‌ها به صورت ماهانه رخ می‌داد. در حالی که گردهمایی‌های سنگام در منزل اعضا یا مرکز اجتماعات محله دهکده‌ها صورت می‌گرفتند، گردهمایی‌های ساماکیا (فدراسیون SHGها) در دفتر مرکزی ماندال و ناحیه، دور از دهکده‌ها، رخ می‌دادند. رهبران سنگام برای حضور در گردهمایی‌هایی که تمام روز به طول می‌انجامیدند، مسافت‌های طولانی را طی می‌کردند و چنانچه دستور کارها طولانی‌تر از حد معمول بودند، گردهمایی‌ها به روز دوم کشیده می‌شدند.

در روزهایی که گردهمایی‌های ساماکیا یا فدراسیون نواحی و ماندال‌ها برگزار می‌شد، افراد معلول مجبور بودند از کولی، کار روزمزد در مزرعه (اگر استخدام شده بودند) چشم‌پوشند، و این به معنای از دست دادن منبع ارتزاق بود. آنها اغلب اوقات از خستگی و از دست رفتن مزد شکایت داشتند. از دست رفتن مزد تنها باری بر دوش افراد دارای معلولیت نبود، بلکه افراد خانواده که اعضا را در جلسات همراهی می‌کردند نیز در نهایت مزد خود را از دست می‌دادند. از آنجا که به دلیل دسترس‌ناپذیر بودن حمل و نقل، طی کردن مسافت‌ها به تنهایی بسیار سخت بود، اعضای خانواده افراد معلول معمولاً همراه آنها به این گردهمایی‌های فدراسیون می‌رفتند. اگرچه برای گردهمایی‌های طولانی روزانه توسط پروژه غذا فراهم می‌شد، از دست رفتن مزد به خاطر حضور در گردهمایی تقریباً هیچ وقت جبران نمی‌شد. پس از مذاکرات طولانی توسط SHG ها، پروژه شروع به پرداخت هزینه ایاب و ذهاب، که تا پیش از آن بر دوش خود شرکت‌کنندگان بود، نمود. مقدار ناچیز ۱۵ روپیه (معادل ۲۵ سنت)، فقط برای حضور در گردهمایی‌های فدراسیون ناحیه و زنان، پرداخت شد و شامل گردهمایی‌های هفتگی سنگام نمی‌شد.

یکی از مدیران دارای معلولیت فدراسیون، به نام هما، رنج حاصل از این مخمصه را بازگو کرد. هنگامی که به همراه هم با یک اتوبوس محلی شلوغ از گردهمایی برمی‌گشتیم او عنوان کرد که کار روزمزد را به مشارکت در سنگام ترجیح می‌دهد:

«اگر برای کولی [کار روزمزد] بروم، مقداری دابو [پول] به دست خواهم آورد، اما اینجا تمام روز در گردهمایی‌ها حاضر می‌شوم و در مقابل چیزی به دست نمی‌آورم... و بعد باید به خانه بروم، غذا بپزم و کارهای خانه را انجام دهم، بنابراین این از کولی هم بدتر است.»

ترجیح کار روزمزد بر مشارکت در SHG توسط هما مشکل‌ساز بودن بکارگیری نیروی کار رایگان توسط پروژه را آشکار می‌سازد. نیروی کار رایگان نه تنها به «به صرفه» بودن پروژه کمک می‌کند، بلکه هدف تولید اعضایی که به طور

خودکار مقرراتی را برای خود وضع و اعمال کنند، را نیز دنبال می‌کند. سیاست‌های ریاضت دقیقاً از طریق این روندهای خودکار وضع و اعمال مقررات در حوزه‌های مادی و غیرمادی است که قادر به عمل هستند. پروژه، در راستای حکومت‌داری نئولیبرال، درگیر تولید چیزی شد که رُز (۱۹۹۶) آن را «اعضای خود تصحیح‌کننده و خود قانونمند نگهدارنده» می‌نامد، تا بدین صورت بار مسئولیت را از دوش دولت بردارد. با این حال، با کار در سنگام، هما خود را به لحاظ مادی و تأثیرگذاری تهی احساس می‌کند، و بنابراین در مقابل کار رایگان مقاومت نشان می‌دهد.

نابرابری‌ها در مشارکت: تقاطع روستانشینی و معلولیت

نابرابری در مشارکت، ساختاری فضامند یافته بود. طبق اظهار بسیاری از گفتگوشوندگان، مشارکت در سنگام، به اندازه مشارکت در خود فدراسیون، «سودآور» نبود زیرا اکثر اطلاعات مهم درباره منافع و طرح‌های حکومت، در ماندال و جلسات سطح ناحیه مورد بحث و گفتگو قرار می‌گرفت. بودن در فدراسیون، امکان دسترسی بیشتر به منابع، دانش و ارتباطات با سطوح بالاتر و امثالهم، یا به آن‌چه پاتنام (۱۹۹۰) آنها را «سرمایه اجتماعی میان‌گروهی» می‌نامد فراهم می‌آورد. از سوی دیگر، روستای سنگام کوچک بود و منابع کمتری داشت و به عنوان «سرمایه اجتماعی درون‌گروهی» عمل می‌کرد. این ویژگی، برای کسانی که می‌خواستند زمان، انرژی و منابع خود را سرمایه‌گذاری کنند، نقش بازدارنده‌ای ایفا می‌کرد. اگر کسی می‌توانست مسافتی بسیار طولانی را بپیماید تا در جلسات بزرگ‌تر شرکت کند، شانسش برای برخورداری از مزایا، چند برابر می‌شد. در نتیجه، رهبران این فدراسیون معلولین، به لطف ظرفیت درونی یا اقتصادی‌شان در مشارکت، بیشترین نفع را از پروژه می‌بردند. آنها اولین کسانی بودند که از وام‌های خرد و سایر مزایای دولتی (مثل آسایشگاه‌های افراد دارای معلولیت، کارت‌های تخفیف، مسکن یارانه‌ای، و سایر طرح‌ها) بهره‌مند می‌شدند. آنها فقط در صورتی آن مزایا را به سایر اعضای سنگام منتقل می‌کردند که نفع خود را برده باشند.

تبدیل شدن به یک رهبر ارشد فدراسیون‌ها منافع مالی به همراه داشت. سودهای مالی، در قالب کمک‌هزینه حضور در جلسات پرداخت می‌شد. برای بعضی‌ها، شرکت در سازمان‌های مردم‌نهاد، تقریباً وسیله‌ای برای امرار معاش بود. این مشارکت، سبب کسب ارزش مادی، و گاه سبب تقویت رقابت بین مردم محروم می‌شد. یکی از رهبران فدراسیون نابینایان، به نام مونا، ضمن توضیح منافع حاصل از شرکت در جلسات بزرگ، ناامیدی خود از عدم حضور در این جلسات را بیان کرده است. او روایت می‌کند که:

«من الان نایب رئیس فدراسیون معلولین ماندال هستم [که یک فدراسیون کوچک است]، اما نایب‌رئیس‌ها و دبیرکل‌ها، شانس مشارکت بیشتر را ندارند... رؤسا، دبیرکل‌ها و خزانه‌دارها در فدراسیون‌های ناحیه‌ای افراد دارای معلولیت (فدراسیون‌های بزرگ‌تر) شرکت می‌کنند و کمک‌هزینه و هزینه هتل و ایاب و ذهاب می‌گیرند، و نیازهای شخصی و کوچک خود را برطرف می‌سازند. من نایب‌رئیس هستم و ناگاماً رئیس است، پس فقط ناگاماً است که به جلسات فدراسیون ناحیه‌ای می‌رود.»

نامیدی مونا از این که نمی‌تواند از محل کمک‌هزینه‌های ایاب و ذهاب و اقامت، نفع و سودی ببرد، سرخشی است که نشان می‌دهد مشارکت، به یک معنا، برای افراد معلول، تبدیل به یک کالا شده است. تحلیل هزینه-فایده‌ای که بر تصمیم آنها برای مشارکت اثر می‌گذارد، تحت تاثیر مادی بودن معلولیت آنها (یعنی نیازشان به جبران محرومیت) است و نشانگر کنش‌گری آنها در نمایش این تحلیل برای بهره‌مندی از مزیت خود است. این افراد با بازتعریف کنش خود بر حسب درگیر ساختن خود، مشارکت را به‌مثابه کارکردپذیری‌ای در نظر می‌گرفتند که می‌تواند منجر به تولید منافع مالی شود. این برداشت را مادر مونا نیز بیان کرد. او توضیح داد که چرا می‌خواستند دخترش «مقام بالانتری» در سازمان مردم‌نهاد داشته باشد. وی گفت که «مونا باید در MVS پست خوبی مثل رئیس یا خزانه‌دار به دست می‌آورد، چرا که از این طریق می‌توانست منافع بیشتری مثل خانه، پول،... به دست آورد».

مونا و مادرش که مشارکت را امری مادی و کارکردپذیر می‌دانستند، مشروط‌بودگی مشارکت را تبدیل به مزیتی برای خود می‌کردند و در مقابل تبدیل شدن به سوژه‌هایی «خودتنظیم‌گر» مقاومت می‌کردند. به‌طور خاص، مونا در برابر نقش سنگام در پیوند زدن امور مراقبتی عاطفی به عقلانیت «معلول اجتماعی» مقاومت می‌کرد. مونا و مادرش همه جا دنبال این بودند که مشارکت را بر حسب برداشت خود تعریف کنند و از این طریق، تکنیک‌های سیاسی سوژه‌سازی را به چالش بکشند. این امر نمونه‌ای از سیاست خرد مقاومت، یا همان چیزی است که جیمز اسکات (۱۹۸۵) در کتاب سلاح‌های ضعیف آن را شیوه‌های پنهان، غیرمستقیم و مزورانه‌ی مقاومت در برابر استیلا می‌نامد.

مقاومت آنها در برابر ایدئولوژی نئولیبرال «کمک به خود»، مبتنی بر مادی بودن معلولیت (فقر، عدم دسترسی به فرصت‌های امرار معاش، موقعیت خانوادگی در کاست آنها، مالکیت زمین، و واقعیت‌های تقاطعی آنها) است. مونا و مادرش زیر خط فقر بودند و در «کاچا» (خانه کاهگلی) زندگی می‌کردند. پدر مونا

هنگامی که مونا کوچک بود مرده بود و مادرش به‌تنهایی، تمام بچه‌ها را بزرگ کرده بود. آنها زمینی از خود نداشتند، و بنابراین مادرش به عنوان کارگر روزمزد در خانه‌های دیگران کار می‌کرد و روزی ۵۰ روپیه (معادل ۱ دلار آمریکا) دریافت می‌کرد. هم مونا و هم مادرش، از دولت مستمری می‌گرفتند؛ مادرش مستمری بیوه بودن می‌گرفت و مونا مستمری معلولیت؛ و با همین مستمری‌ها بود که زنده بودند.

مونا هرگز شانس مدرسه رفتن نیافته بود. او وقتی با این پرسش مواجه می‌شود که چرا نباید در مدرسه حضور داشته باشد، توضیح می‌دهد که «در روستای ما هیچ آدم کوری مدرسه نمی‌رود». این واقعیت اگرچه شوکه‌کننده

است، اما افراد نابینا در روستاها به اکثر امکانات اساسی، دسترسی ندارند. او نامه‌ای نوشته و درخواست کرده بود توالتی در نزدیکی خانه‌شان احداث شود، اما سنگام امکان اجابت این خواسته را نداشت، تا زمانی که دولت، بودجه‌هایی را تحت طرح «روستای الگو» به روستاها اختصاص داد. مونا که از این تاخیر در عذاب بود، شرح می‌دهد که بیرون رفتن برای اجابت مزاج، چه سختی‌ها و مشقاتی برایش داشته است:

«ببین، سال‌های سال بود داخل خانه دستشویی نداشتیم. و تنهایی بیرون رفتن برای دستشویی، مشکل بزرگی بود، و حتی یک بار نزدیک بود داخل «نالی» (نهر آب) بیفتم. برای دستشویی رفتن، از هیچ‌کس (جز مادرم) کمک نمی‌خواستیم. ما از میرا (کارگر پروژه‌ی SHG) درخواست کردیم برایمان توالت بسازد، اما او گفت که باید یک سال دیگر صبر کنیم تا آدم‌های ساماکیا این کار را انجام دهند. به او گفتم که این وضعیت برایم بسیار سخت است... حالا سال‌هاست که بودجه رسیده، اما هنوز هم هیچ‌کس برایمان دستشویی نمی‌سازد.»

همین واقعیت فرهنگی و مادی سبب شده که افراد معلول به‌سختی بتوانند کارکردهای اساسی زندگی روزمره‌شان را مستقلاً به انجام رسانند و مجبور باشند حتی برای قضای حاجت نیز متکی به اعضای خانواده‌شان باشند. در سایه همین محرومیت مادی و ساختاری، مونا و مادرش تصمیم گرفتند تا جایی که دست‌شان می‌رسد، منابع پروژه را بهینه‌سازی نمایند. آنها در عین حال آگاه بودند که مشارکت‌شان در سنگام و ساماکیا نمی‌تواند واقعیت‌های بزرگ‌تر

معلولیت را تغییر دهد. آنها اگرچه واقف بودند که سنگام به آنان فرصت‌هایی برای «بیرون رفتن، ملاقات با آدم‌ها، و احساس شادی» می‌دهد، اما در عین حال این نکته را نیز افزودند که «از گروه، هیچ چیز عایدمان نشد». آنها از دولت خواستند که مداخله کند. آنها با بیان این درخواست خود، گفتند که «دولت نقش بزرگی در کاهش فقر دارد. دولت باید وام‌های کم‌بهره، مستمری و خانه بدهد.»

مشارکت، با ایجاد حس «خوش‌بینی بی‌رحمانه» (برلانت، ۲۰۱۱) امیدی در دل مونا کاشت، بی‌آن‌که نیازهای مادی‌اش تغییری یابد. مشارکت، نوع منحصر‌فردی از «شمول» را ایجاد کرد و اجازه داد دوگانه «سالم/معلول» نیز بتواند، از همین دایره شمول نیز کنار گذاشته شدند. مثال است از فرایند مشارکت و تاثیرات متمایز مداخلات SHG در زندگی افراد دارای معلولیت. این مثال نشان می‌دهد که چگونه مزیت (یعنی کاست-طبقه، موقعیت آموزشی، جنسیت، نسل، نوع معلولیت، و امثالهم) سبب می‌شود مشارکت سنگام در برون‌دادهای خود، مشروط شود، و در عین حال، ساختارهای

بزرگ‌تر معلولیت، دست‌نخورده و بی‌تغییر بماند. به علاوه، اجرای مونا نشان‌دهنده کاربست‌های خرد مقاومت است: شیوه‌های مبارزه مردمان معلول با مشروط‌بودگی حقوق نئولیبرال.

بی‌نظمی‌های نئولیبرال: مادیت معلولیت و رنج اجتماعی

مشارکت در سنگام درهای زیادی را برای خودتوانمندسازی به روی شرکت‌کنندگان گشود، اما به خصوص برای آنهایی که از قبل منابع و شرایط لازم برای حداکثری کردن فرصت‌هایشان را داشتند با سرعت بیشتری عمل کرد. برای نمونه، آنهایی که از قبل سرمایه داشتند می‌توانستند از پروژه وام‌های خرد بگیرند، شرکت‌های خرد مانند بقالی یا مغازه باز کنند، و در مشاغل کشاورزی و آبا و اجدادی سنتی خود سرمایه‌گذاری نمایند. آنهایی که تحصیل‌کرده بودند می‌توانستند در CBO ها مدیر ارشد شوند، و حتی به عنوان نیروی کار توسط پروژه استخدام گردند. در واقع، پروژه تعداد زیادی از افراد دارای معلولیت مناطق روستایی را به عنوان برنامه‌ریزان محلی و مددکاران اجتماعی، جهت سازماندهی و توسعه سنگام استخدام کرده بود. سنگام‌ها فضاهای اجرایی و مادی‌ای شدند برای افراد دارای معلولیت تا از طریق آنها به شغل و دیگر فرصت‌های اقتصادی دست یابند. از آنجا که مزایای سنگام مشروط به سطح مشارکت اشخاص بود، «مشارکت‌کنندگان فعال» معمولاً نفع بیشتری می‌بردند. این امتیازات و معایب، به شیوه‌های بدیعی بیش از پیش درهم تنیده شده بودند، زیرا که پروژه به دنبال آن نبود، یا برای آنها طراحی نشده بود، تا به موانع فلج‌کننده و واقعیت‌های توسعه، چنان که من در ادامه از خلال یک روایت مردم‌نگارانه نهایی توضیح خواهم داد، بپردازد.

در حین حاضر شدن در گردهمایی‌های سنگام در ماندال گُرا، با جوان معلول چابکی به نام نَوین رِدی آشنا شدم که عضو ارکستر موزیکال افراد دارای معلولیت نیز بود. چند ماه بعد، از آنجا که او به عنوان CRP محلی توسط پروژه استخدام شده بود، در حین یک گردهمایی کارمندان پروژه دوباره به او برخوردیم. من به خصوص علاقمند بودم درباره حکایت همراهی‌اش با پروژه بدانم زیرا افراد دارای معلولیت زیادی در سنگام نبودند که چنین تحرک پروژه سریعی را تجربه کرده باشند. او در توضیح امکانات و موانعی که در راه تجربه کرده بود چنین گفت:

«یک بار که در زمان تعطیلات [تعطیلات دانشگاهی از شهر حیدرآباد] به دهکده‌ام آمده بودم، مددکاران اجتماعی پروژه به من گفتند که عضو سنگام شوم. بعد از پیوستن، "کالا جاتا" [برنامه فرهنگی] برگزار شد که من در آنجا ترانه خواندم. از آن زمان به بعد معروف شدم! من معمولاً در گردهمایی‌های سنگام می‌خواندم و در ارکستر سطح ناحیه شرکت می‌کردم. یک بار وقتی که به گردهمایی مدیریتی-اجرایی رفته بودم افسر ارشد پروژه مرا دید. او به من گفت "تو خوب و فعال هستی، تو باید CRP ماندال بشوی." اون همچنین کار حسابداری فدراسیون معلولیت ماندال را به من داد.»

نَوین و خانواده‌اش از نحوه پیشرفت او در سنگام خوشحال بودند. او ابتدا به عنوان عضو به پروژه پیوست، اما خیلی زود مشارکت فعالش در سنگام و انجمن‌های فرهنگی، به رسمیت شناخته شدن توسط هم‌پایگان و مقامات پروژه

را برایش به ارمغان آورد. بعد از آن، جنسیت، تحصیلات، و سرمایه فرهنگی‌اش به دریافت یک پیشنهاد کار از طرف پروژه منجر شد. او فرای کار به عنوان CRP ماندال، علی‌الخصوص از کار حسابداری بسیار راضی بود چون نیاز به تحرک زیادی نداشت.

نَوین نیز مانند بسیاری دیگر اعضای دارای معلولیت سنگام که من ملاقات کردم، دچار ناتوانی در پاهایش بود چون در کودکی در نتیجه فلج پساتزریق- به لطف تزریق نادرست توسط پرسنل درمانی روستایی آموزش ندیده در دهکده- مبتلا به فلج اطفال شده بود. نَوین عادت داشت برای حرکت به اطراف روی زمین بخزد زیرا به خاطر کمبود راه‌های آسفالت و فراوانی سطوح ناهموار در مناطق روستایی استفاده از صندلی چرخدار دشوار بود. در روستاها، مردم به نشستن، خوابیدن، خوردن و راه رفتن با پای برهنه عادت دارند. اگرچه خزیدن در اینجا رایج‌تر از شهر است و ننگ کمتری به همراه دارد، با این وجود تجربه‌ای دردآور و ناراحت‌کننده است. این قضیه به خصوص در طول فصل بارانی که حرکت در میان کود و گودال‌های آب کنار راه‌های پر چاله و ویرانه با استفاده از دست‌ها، دردناک، غیربهداشتی و نامحتمل می‌نماید. این‌گونه موانع در محیط‌های ساخته شده، ارتباط نزدیکی با توسعه ناهمگون دارند و به ساختار اجتماعی معلولیت یا چیزی که دانشگاهیان از آن تحت عنوان «نقطه پیوند معلولیت و توسعه» (ارب و هریس-وایت ۲۰۰۲؛ استون ۱۹۹۹) نام می‌برند، منجر می‌شوند.

با این وجود نَوین تا حدودی توانسته بود از این نقطه پیوند معلولیت و توسعه بگریزد زیرا او متعلق به خانواده‌ای از طبقه-کلاس-بالا بود. خانواده او صاحب زمین و در دهکده بسیار مورد احترام بودند. آنها منابع لازم را برای فرستادن او به مدرسه شبانه‌روزی در شهر که در آنجا او دبیرستان را تمام کرد، داشتند. او حالا در مقطع لیسانس در یک دانشگاه آزاد تحصیل و همزمان برای پروژه نیز کار می‌کرد. تحصیلات بزرگترین دارایی نَوین بود. آن به او کمک کرده بود که شغلی در پروژه سنگام به دست بیاورد. با این حال، تحصیلات محصول جانبی امتیاز نسبی او از لحاظ طبقه-کلاس و جایگاه جنسیتی‌اش بود. نَوین با تشخیص امتیاز جنسیتی‌اش اذعان کرد: «ما مردها

می‌توانیم بیرون بیاییم، در حالی که زنان خجالت می‌کشند این‌ور و آن‌ور بروند. آنها خجالت می‌کشند با دیگران صحبت کنند.» گفته نَوین، با بیان تقاطع و تلاقی میان معلولیت و جنسیت، ارائه‌دهنده واقعیت‌های زندگی زنان دارای معلولیت مناطق روستایی بود، که تحرکشان به طور مضاعف توسط به حاشیه رانده شدگی در حوزه‌های فیزیکی و اجتماعی محدود می‌شد.

او علی‌رغم امتیازات مضاعفش همچنان به خاطر مشکلات حمل و نقل متزلزل و

نَوین عادت داشت برای حرکت به اطراف روی زمین بخزد زیرا به خاطر کمبود راه‌های آسفالت و فراوانی سطوح ناهموار در مناطق روستایی استفاده از صندلی چرخدار دشوار بود.

محتاط بود. از آنجا که خانه پدری نون در دهکده‌ای دوردست در دو کیلومتری جاده اصلی بود، او ناچار شده بود به شهری در همان نزدیکی به نام رامپور، که دسترسی مناسبی به دفتر مرکزی گرا داشت، نقل مکان کند. در دهکده نون نیز مانند اکثر دهکده‌های دورافتاده هند، یا هیچ اتوبوسی نبود یا تعداد بسیار محدودی اتوبوس بود که دسترسی به جاده اصلی را از دهکده ممکن می‌کرد. تنها گزینه باقیمانده ریکشاهای خصوصی بودند که ده برابر اتوبوس‌ها کرایه می‌گرفتند. آنها هم بسیار شلوغ بودند و فقط در ساعات پراکنده خدمات می‌دادند. نون و عمویش هر دو حین تعریف کردن از احساس رنج مشترکشان، چه جمعی و چه ویژه معلولیت، که نتیجه راه‌های پرچاله و ویران و حمل و نقل نامنظم و غیرقابل اعتماد بود، با هجوم احساسات مواجه شدند:

معلولان بیشتر از همه تحت تأثیر توسعه هستند. اگر همه به اندازه ۲۵ پیسه (۲۵٪) مشکل داشته باشند، افراد معلول به اندازه یک روپیه (۱۰۰٪) مشکل دارند.

«اگر راهی برای رفت و آمد نباشد، مردم چگونه می‌توانند از اینجا بروند؟ تا کجا می‌توانند مانند قورباغه‌ها بخزند؟ بین گرا و رامپور اتوبوس هست؛ او می‌تواند به راحتی به سر کارش رفت و آمد کند. اما اگر مجبور شود اینجا بماند، نمی‌تواند خیلی این‌ور و آن‌ور برود. معلولان بیشتر از همه تحت تأثیر توسعه هستند. اگر همه به اندازه ۲۵ پیسه (۲۵٪) مشکل داشته باشند، افراد معلول به اندازه یک روپیه (۱۰۰٪) مشکل دارند. نون هنوز در دفتر کار می‌کند اما دیگران وضع خوبی ندارند. ما [نامعلولان] درآمد کافی برای دادن کرایه ریکشا نداریم، بنابراین مجبوریم راه برویم، حتی زمانی که هوا آفتابی است و ممکن است زانورد یا پادرد بگیریم. اما افرادی مانند نون چگونه؟ او نمی‌تواند راه برود پس مجبور است ۵۰ روپیه بپردازد و با ریکشا رفت و آمد کند.»

احساسات عمومی نون ضمن روشن کردن تقاطع روستانشینی و معلولیت، به طرز آشفتگی رنج تجربه شده جمعی و ویژه افراد دارای معلولیت در اجتماع کوچکشان را به تصویر می‌کشد. او با بسط این موضوع، نمودار جهت حرکت سیاست‌های معلولیت در گلوبال ساوت را رسم می‌کند. درهم آمیختگی رنج کلی و جزئی، و درد مشترکی که تولید می‌کند، نمایانگر آن چیزی است که متخصصین مردم‌شناسی پزشکی آن را «رنج اجتماعی» (داس و دیگران ۲۰۰۱؛ شیر- هیوز ۱۹۹۸) می‌نامند. مطالعه‌کنندگان معلولیت با رویکرد پسااستعماری در فهم مفاهیم فرهنگی معلولیت در بستر پسااستعماری، بر چارچوب رنج عمومی تأکید می‌ورزند. با این همه، سیاست‌ها و سیاست‌بازی‌های معلولیت در گلوبال ساوت معمولاً توسط چارچوب‌های شمالی یا غربی شکل گرفته، و در نتیجه در ارائه تغییرات معنادار و مفید ناتوان می‌مانند. آنها ناکارآمدی‌های چارچوب‌های معلولیت مبتنی بر غرب را در درک طبیعت درهم تنیده و پیچیده ستم جمعی- برای مثال، مدل‌های پزشکی و اجتماعی پذیرفته شده معلولیت- برجسته می‌کنند. آنها در عوض، این ستم ساماندهی شده را در فضای بینابینی میان ملت انگاری، توسعه ناهمگون، چالش‌های بهداشت عمومی، ضعف‌های زیرساخت، و فرصت‌های محدود مدیریت تفاوت‌های جسمانی در فضای فرهنگی قرار می‌دهند. من، هم راستا با این دیدگاه، این بحث را مطرح می‌کنم که

برای درک ازکارافتادگی روستایی، چارچوب رنج عمومی، در توضیح اینکه چگونه شرایط کلی‌تر توسعه نیافتگی و محرومیت افراد معلول را از طرق مختلف مشابه و منحصربفرد تحت تأثیر قرار می‌دهد، فراگیرتر است.

پروژه سنگام، علی‌رغم رام نشدنی بودن رنج اجتماعی، در سطح شخص، یا به عبارت بهتر، جمع‌های فردی شده (بارنت ۲۰۰۵) مداخله می‌کرد. پروژه با تعریف محدود مشکلات در حوزه خصوصی، بر روی راه‌حل‌های خرد برای مشکلات ساختاری تأکید می‌کرد. سوالات کلی‌تر درباره قدرت، سیاست و ستم معلولیت با ظرافت از حوزه دید و توجه مداخلات سنگام دور نگه داشته می‌شدند. اعضا تشویق می‌شدند که از طریق خودیاری و خودیاری گروهی، مسئولیت مشکلات عمومی را شخصاً و متقابلاً بر عهده بگیرند. به لطف فرهنگ جمع‌گرایانه، مسئولیت به جای اشخاص، بر دوش SHG ها نهاده شد. سپس اشخاص داخل SHG ها با شریک شدن در به دوش کشیدن بار مشکلات اجتماعی، مسئول خود و یکدیگر شدند. به عبارتی گروه‌ها فضاهای جمعی‌ای برای اقدامات فردی شدند.

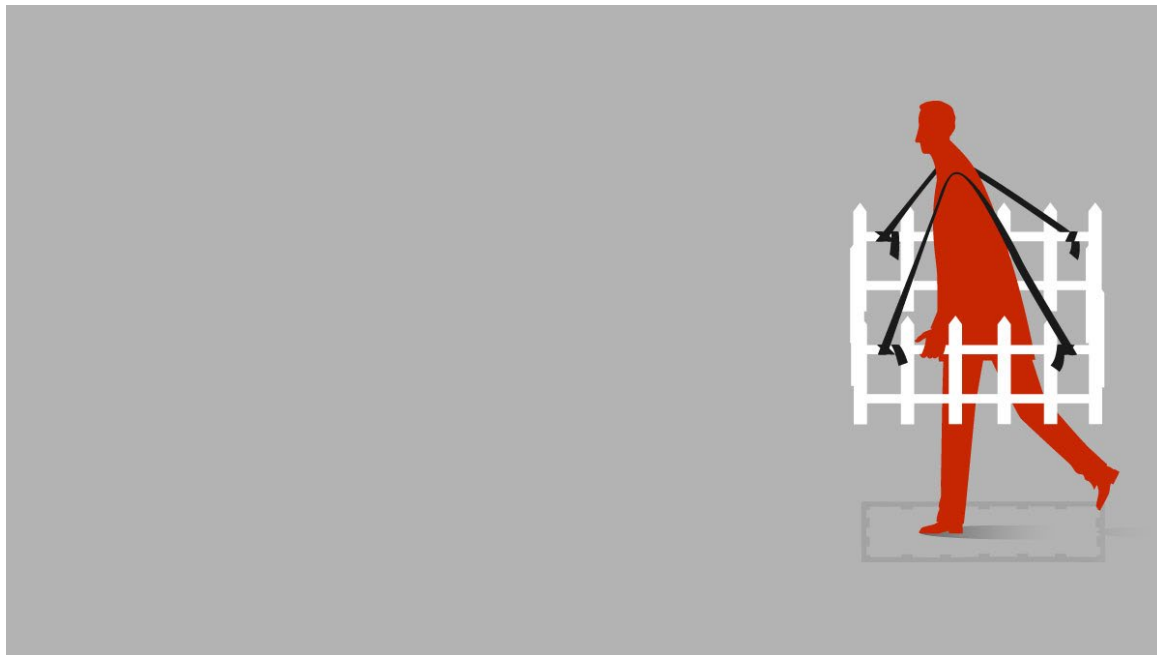
در پایان باید گفت که گفتارهای این مقاله، از طریق تجزیه و تحلیل روندهای شمول-ترد- یا به عبارت بهتر، گنجاندن از طریق محرومیت- در چارچوب‌های نئولیبرال حاکمیت، راهکارهای مشارکت‌جویانه توسعه را از دیدگاه نقادانه معلولیت بررسی می‌کنند. یک تحلیل فوکویی، با روشن ساختن انواع بی‌نظمی نئولیبرال تجربه شده توسط افراد معلول، چگونگی رخ دادن بی‌نظمی از طریق حقوق مشروطی را آشکار می‌سازد که نیروی کار، تأثیر، و ذهنیت SHG ها را دستکاری می‌کنند. همزمان، یک روش مادی‌گرا روشن می‌سازد که چطور SHG ها، از طریق عمیق‌تر کردن تضادهای میان حوزه‌های شخصی و ساختاری، زمینه‌ساز ظهور این بی‌نظمی‌ها هستند. این مقاله ضمن برجسته کردن آنچه برای آینده معلولیت و سیاست‌بازی‌های خودمختارسازی در معرض خطر است، درک فعلی ما را از مداخله و ضدسیاست‌های افراد دارای معلولیت در تجربه هر روزه‌شان از مقاومت در برابر توسعه و نابرابری در گلوبال ساوت، عمیق‌تر و دقیق‌تر می‌سازد.

منبع:

disability and governance in Neoliberal disorientatioas: changing landscapes of India

افسانه گذار: قراردادهای مغلوبیت در کارگاه‌های توانمندسازی

نوشته میشل گیل، دانشگاه ایلینویز شیکاگو، ایالات متحده آمریکا
برگردان و خلاصه‌سازی از مریم شاه بابا مقدم و صهبا صالحی



در مدت زمانی که در کارگاه استخدام بودم حتی یک کارمند هم به شغلی مستقل با دستمزد بالاتر گذار نکرد. در عوض «مشتری»های بیشتری پیدا شدند، در ضمنی که سازمان پول بیشتر و بیشتری از استناداری دریافت می‌کرد.

بود هر چیزی از ساختن شمع و پازل تا کامل کردن کارهای پیمانی از یک توزیع کننده محلی که تجهیزات فیزیوتراپی می‌فروخت را شامل بشود. سال اول کالج به عنوان کارمند آنجا استخدام شدم و تا شش سال آینده به کار در آنجا ادامه دادم. هرچند که

سال‌های کار کردن من در کارگاه به دلیل در رابطه بودن روزانه با همه آن آدم‌ها لذتبخش بود، خیلی زود به بی‌عدالتی‌های کارگاه پی بردم؛ همان‌هایی که برتراند در فیلم به آن‌ها ارجاع می‌دهد. هرچند که من دستمزد مناسبی برای نظارت کردن می‌گرفتم تمام افراد دارای معلولیتی که کار پیمانی را انجام می‌دادند، دستمزدهایی اغلب کمتر از ۳۰ دلار برای یک ماه کار می‌گرفتند.

شرکت محلی‌ای که با کارگاه قرارداد داشت برای تولید هر یک کالا چند سنتی پرداخت می‌کرد. بخشی از این پول به فردی که کار را انجام می‌داد داده می‌شد در حالی که بقیه پول- در کنار هزاران دلاری که از طرف استناداری محلی می‌آمد- به کارمندان غیرمعلول داده می‌شد. در این کارگاه به خصوص، معلولیت معادل دستمزد کمتر و حتی موقعیت پایین‌تر بود.

در مدت زمانی که در کارگاه استخدام بودم حتی یک کارمند هم به شغلی مستقل با دستمزد بالاتر گذار نکرد. در عوض «مشتری»های بیشتری پیدا شدند، در ضمنی که سازمان پول بیشتر و بیشتری از استناداری دریافت می‌کرد. گفتمان گذار و آموزش شغلی در این کارگاه یک افسانه بود که تنها برای خوشامد مذاق اهداکنندگانی با وجدان بیدار اجتماعی در مراسمی به صرف شراب و پنیر تداوم پیدا می‌کرد. همین که فردی به عنوان مناسب برای کار در کارگاه شناسایی شده و برچسب می‌خورد، سرنوشتش محتوم بود؛ ۳۰ ساعت در هفته تولید جنس به ازای دستمزدی که هرگز نمی‌توانست با آن استقلال به دست آورد، چه برسد به این که یک شب شام و نوشیدنی در شهر برایش بخرد.

این مقاله به بررسی مفاهیم گذار و استقلال، در کنار شرایط کنونی که بی‌شماری از افراد دارای معلولیت را در موقعیت‌های استخدامی حبس می‌کند می‌پردازد؛ موقعیت‌هایی که نه تنها دستمزد حداقلی را پرداخت نمی‌کند بلکه خدمت‌گذاری افراد به کارگاه را برای تمام عمرشان استحکام می‌بخشد. موجودیت کارگاه‌های توانمندسازی^۱ بر پایه و تداوم ساختاری است که افراد ناتوان را در محیط‌های شبه-کاری حبس می‌کند. این مقاله بحثی را درباره قرارداد اجتماعی با فرد ناتوان در کارگاه آغاز می‌کند. [از این نظر] کارگاه دیگر مکانی برای رهایی بخشی اجتماعی نیست که برای فرد فرصت یادگیری مهارت‌های شغلی فراهم می‌آورد، بلکه تبدیل به نهادی شده است که ارتشی از کارگرها را خلق کند تا به دلیل موقعیت ناتوانی‌شان برای همیشه مجبور به زندگی و کار در کارگاه شوند.

در آخر، من را در یک کارگاه توانمندسازی گذاشتند. این کار دیوانه‌ام کرد. تمام روز کارمان این بود که میخ‌ها را در لیوان‌های پلاستیکی می‌گذاشتیم. نمی‌فهمیدم چرا آنجا هستیم، انتخاب من نبود. بعد از یک هفته فرار کردم. (از ماروگر، ۲۰۰۲)

در نقل قول بالا از مستند فرانسوی دایان ماروگر ساخته سال ۲۰۰۲ به نام مادری ممنوع، صحنه‌ای است که در آن یکی از شخصیت‌های اصلی، برتراند، به دیدن محل کار خود در زمان دبیرستان می‌رود. واکنش او به بازدید از کارگاه نقل قول بالا است؛ درک این که «کاری» که مجبور به انجامش بود نه تنها بی‌فایده بلکه کار مورد انتخايش هم نبود. او بر خلاف میلش در کارگاه قرار داده شده بود، که تنها یک انتخاب برایش گذاشت، فرار از موسسه‌ای که لازمه‌اش انجام چیزی شبه-کار بود. واکنش برتراند به کارگاه، واکنش اولیه من نبود. یک هفته‌ای که برای او طول کشید تا بفهمد، برای من سال‌ها طول کشید.

فهمیدن این که سیستم معیوب است: زمانی که در کارگاه گذراندم

سال آخر دبیرستان به عنوان بخشی از برنامه خدمت به جامعه، کاری در یک کارگاه توانمندسازی محلی گرفتم. واکنش اولیه من حیرت بود از این که جایی وجود دارد که به مردمی با توانایی‌های مختلف فرصت داشتن شغل ارائه می‌کند. فعالیت‌های کارگاه در هر روز ممکن

۱ منظور از کارگاه‌های توانمندسازی در این مقاله محل‌هایی هستند که ترکیبی از پناهگاه و کارگاهند و به شیوه خاصی که شرح داده می‌شود اداره می‌شوند.



و الگوهای انزواسازی از طریق ارائه‌ای مدرن بررسی خواهیم کرد. این پروژه نه تنها از دانشی استفاده می‌کند که می‌گوید کارگاه‌ها از اساس موسساتی فاسد برای آموزش شغلی هستند، بلکه از شش سال تماس روزانه در یک کارگاه به عنوان محل کار من بهره می‌برد. امید است که این تلاش رساله‌ای پیچیده اما متقاعدکننده، بر پایه و تداوم کارگاه به عنوان محلی که افراد ناتوان را در فضای شبه‌کاری جا می‌دهد، تولید کرده باشد.

ممکن است این سوال مطرح شود که لزوم انجام چنین پروژه‌ای چه بود؟ گرچه شاید هنوز باید انگیزه‌های پیچیده‌ای از عمق ناخودآگاه خود استخراج شود، به راستی این سوال را از خودم می‌پرسم که چرا هنوز به کارگاهی که زمانی مدتی طولانی در آن کار کردم برگشته‌ام؟ ولی از زمان ترک آنجا در پنج سال قبل هیچ میلی به بازگشت نداشته‌ام. چه چیزی در شکل‌گیری آن کارگاه به خصوص و شاید دیگر کارگاه‌ها به طور کلی، وجود دارد که افراد را پس از ترک آن به دیدار مجدد ترغیب نمی‌کند؟ به طور عام چرا ترک کردن کارگاه برای افرادی که در آن بوده‌اند سخت است، اما وقتی که گذار اتفاق می‌افتد هرگونه میلی برای دیدار یا وارد شدن مجدد به همان محل منزوی کننده از بین می‌رود؟ پروژه من تلاشی است برای تئوریزه کردن و امیدوارم شروعی باشد بر فهم این که چرا کارگاه‌های توانمندسازی به این شکل کنونی کار می‌کنند.

متأسفانه افراد دارای معلولیت با برچسب ناتوانی در رشد، کنترلی بر گزینه‌های شغلی خود ندارند. بر اساس نقص مشهود و برچسب متعاقب آن، نیروهای جدید کارگاه در ازای سلب شدن هر گونه مشارکتی در تعیین آینده شغلی خود استخدام می‌شوند.

معلولیت و سایر اعضای جامعه ایجاد شده است. در ازای سرپناه و آموزش "شغلی/درمانی" که توسط بدنه حاکم جامعه ارائه و بر آن سرمایه‌گذاری می‌شود، افرادی که برچسب معلول دارند به صورت (غیر)داوطلبانه به عنوان کارمند کارگاه و در مکان سازمانی‌اش به کار گرفته می‌شوند. علاوه بر این، حذف این افراد به درون ساختمانی است در حاشیه شهر که ساکنانش به ازای ماندن در آنجا به عنوان نیروی کار موسسه، غذا و سرپناه دریافت می‌کنند. این جابجایی که با قرار دادن افراد درون مکان‌هایی بر اساس موقعیت معلولیت آن‌ها توسط جامعه حاکم اتفاق می‌افتد که معلولیت را جنبه ناخواستنی مدنیت می‌پندارند، به این «قراردادسازی معلولیت» منجر می‌شود.

من اخیراً چند روزی را در ایرلند در یک مرکز کمپهیل گذراندم؛ سازمانی بین‌المللی که بر اساس آموزه‌های رودولف اشتینر و جنبش انتروپوسوفی شکل گرفته است. ساختار کمپهیل محلی شبه-مزرعه است که در آن «دانش‌آموزان» (جوانانی با نوعی نقص یا معلولیت) در کنار «همکاران» (اغلب داوطلبان بین‌المللی که معلولیتی ندارند و برای تعهد داوطلبانه یک ساله به آنجا می‌آیند) زندگی می‌کنند. هدف، ایجاد شرایط زندگی‌ای است که در آن جامعه بتواند با تولید غذای خود، راه‌هایی برای حمایت اقتصادی و زندگی اجتماعی تقریباً به طور کاملاً مستقل را داشته باشد. هر چند این مقاله فرصت تئوریزه کردن کامل این نوع از مکان در ارتباط با کارگاه‌های توانمندسازی و قراردادسازی معلولیت را نمی‌دهد، مکان‌هایی بین‌المللی شبیه به این و لآرک اغلب می‌توانند مکان‌هایی بسیار پرمناقشه برای بحث‌های علمی درون جامعه مطالعات معلولیت باشند. می‌توان با تولید علم عمیق و استدلال نظری به ساختار و شکل‌گیری این نوع گزینه‌ها برای سرپناه مسکونی- اغلب اوقات برای افرادی که برچسب معلولیت رشدی یا ذهنی دارند- پرداخت.

همچنین می‌خواهم به طور خلاصه اشاره کنم که چرا من «معلولیت» را هنگام ربط دادن آن به قراردادسازی در مقابل «نقص» انتخاب کردم. از معلولیت به این دلیل استفاده می‌کنم که این جامعه و نه فرد است که حرکت به سمت قراردادسازی را شکل می‌دهد. به زبان ساده بر روی فرد دارای معلولیت کاری انجام می‌شود؛ آن‌ها استخدام اجباری در کارگاه را دریافت می‌کنند. در تئوری شکل‌گیری مدل اجتماعی، این جامعه است که معلولیت را بر اساس فرضیات ارزش

قراردادسازی معلولیت: از دست رفتن آزادی و حق انتخاب

متأسفانه افراد دارای معلولیت با برچسب ناتوانی در رشد، کنترلی بر گزینه‌های شغلی خود ندارند. بر اساس نقص مشهود و برچسب متعاقب آن، نیروهای جدید کارگاه در ازای سلب شدن هر گونه مشارکتی در تعیین آینده شغلی خود استخدام می‌شوند. به فرد دیگر فرصت پرسه‌زنی در خیابان‌ها داده نمی‌شود و در عوض در مکانی مجزا شده قرار داده می‌شود. من استدلال می‌کنم که این تعویض آزادی (پرسه‌زنی در خیابان) با انزوا (استخدام) در راستای منافع عالیه فرد نیست بلکه تنها فایده آن برای دیگر افراد جامعه‌ای است که کارگاه در آن قرار دارد. با جدا شدن نیروی کار کارگاه از جامعه و قرار گرفتن در داخل موسسه، جامعه از حضور فرد و موقعیت توأم با معلولیت او خالی می‌شود. در تلاش برای منزوی کردن تمام آنهایی که «دیوانه» پنداشته می‌شوند، حرکت به سمت برنامه و موسسات کاری نه تنها دیوانه را در محل منزوی می‌کند بلکه سایر جامعه مسلط را از دیوانگی پاک می‌کند. درون کارگاه‌های توانمندسازی افراد با ناتوانی ذهنی در محلی جدا از دیگران گذاشته می‌شوند. حال موقعیت معلولیت در معرض نوعی قرارداد اجتماعی قرار گرفته است. حضور و هرگونه نشانه قابل رویت آن برای ادغام در جامعه دشوار به نظر می‌رسد و در عوض آنهایی که دارای معلولیت هستند مجبور به ترک جامعه می‌شوند.

بنابراین شکل‌گیری کارگاه‌های مدرن شامل آن چیزی می‌شود که من به آن نام «قراردادسازی معلولیت» را ارجاع می‌دهم. در اصل این عبارت به قراری اجتماعی ارجاع می‌دهد که آن هنگام که محل منزوی‌ای برای جا دادن فرد دارای معلولیت ایجاد می‌شود بین فرد دارای



نهادهای وابسته تلاش دارند که ساکنین را تابع خود نگه دارند. از این رو آنها به آموزش تعلیم‌پذیری و مطیع بودن می‌پردازند، که این کار به زمان و انرژی بسیار زیادی نیاز دارد. این نحوه سرمایه‌گذاری منابع، مشکلاتی بنیادی را به وجود می‌آورد و این مسئله را به هدف اصلی اما غیرقابل شناخت کارکنان مؤسسه تبدیل می‌کند.

دارد که اختلاف نظر بین ساکنان کارگاه برای حل مسئله افزایش پیدا کند. دوربین ویسمن جلسه‌ای که مدیران کارگاه برای تنظیم اسناد و مدارک، در آن شرکت کردند را ضبط می‌کند. ۷۵ درصد از کارمندان این کارگاه، افراد نابینا هستند و بقیه دیگر معلولیت‌های جسمی را دارا هستند. آنها در مورد مشکل ظاهری کارمندان خود صحبت می‌کنند و ادعا دارند که افراد نابینا بیمار

هستند و به نظر می‌رسد که هیچ کارمند قابل اطمینانی در کارگاه خود ندارند. سرپرست کارگاه، خواهان نیروهای کاری است که کار روزانه را به درستی انجام دهند و سپس به اتاق‌های خوابگاه خود بازگردند. معادل روزهای بیماری و اختلالاتی که بر اثر معلولیت در کار به وجود می‌آید، فشار کار کارگاهی وجود دارد که این به عنوان ایدئولوژی کارگاه شناخته می‌شود. در کارگاه افراد به عنوان یک شخص دیده نمی‌شوند بلکه بر اساس معلولیتی که دارند به آنها برچسب زده می‌شود و آنها بر اساس برچسب‌هایشان و به صورت جمعی شناخته می‌شوند. در واقع «نابینایی» طرز فکر است. از آنجا که سرپرست کارگاه، نابینایی را با بیماری برابر می‌داند، در نتیجه مشکلات بزرگتر کارگاه را نمی‌بیند. کارگاه‌ها در عمل هیچ گونه مزایایی برای افراد زیر پوشش خود ندارند. خلاقیتی در آنجا وجود ندارد و دستمزدها بسیار ناچیز هستند.

در واقع بیننده مستند باید اولین لحظات فیلم را با دوربین در حال گذر در موسسه بگذراند. دوربین شروع به حرکت می‌کند و از مرکز تجاری شهر به محله‌های مسکونی می‌رسد، بعد بخش‌های فقیرنشین شهر که پر از ماشین‌های شکسته و خانه‌های پوسیده است، بعد از آن بیننده مسیر کارگاه را در حومه شهر می‌بیند. در واقع کارگاه‌ها در بخش‌های مرکزی شهر یا مکان‌هایی در دسترس، که افراد بتوانند آنها را راحت پیدا کنند شکل نگرفته‌اند، در عوض برای پیدا کردن آنها نیاز به پیمودن راه زیادی است که این مسیر به تدریج از ثروت و نشاط به سمت یک مکان کاملاً بی‌بضاعت پیش می‌رود. دستمزدهایی که به کارمندان این کارگاه داده می‌شود زندگی فقیرانه را به آنها تحمیل می‌کند. همچنین با قرار دادن کارگاه‌ها در خارج از شهر، وسوسه ادغام آنها با اجتماع حذف می‌شود. در عوض، سرپرستان از خطر ریسک روزهای بیماری کارگران مطیع خود سخن به میان می‌آورند. با حرکت دوربین در کارگاه،

و منزلت فرد با نقص خاصی ایجاد می‌کند. در کارگاه چنین اتفاقی می‌افتد. تغییر از نقص فردی به سمت تعبیری اجتماعی از نامناسب بودن، به شکل‌گیری موقعیت معلولیت منجر می‌شود. این قرارداد جدید با دیوانگی یا فلج مغزی نبوده بلکه با فردی بوده است که داخل یک دسته‌بندی معلول قرار داده شده است. این قرارداد در شکل‌گیری و حفظ موسسه، عنصری حیاتی است.

کارگاه‌های توانمندسازی در یک سطح بر پایه این اعتقاد هستند که تمامی مردم می‌توانند کار کنند. همراه با این عقیده فرضیه دیگری هست؛ آنهایی که کار ندارند اغلب همان‌هایی هستند که از جامعه طرد شده‌اند، فقیران، ناقصان و جانبدار. کارگاه‌ها با این امید ایجاد می‌شوند که نه تنها استخدام با مزد برای آن‌هایی که کمک عمومی دریافت می‌کنند فراهم می‌کنند، بلکه خروجی یا محصولات کارگاه نیز نفع قابل اندازه‌گیری برای جامعه اطراف کارگاه فراهم می‌آورد. کارگاه نشانه ملموسی است از قرارداد اجتماعی که ایجاد شده: یک شغل در ازای تلاش برای خودکفا شدن اعضای جامعه.

تحلیل مستند از بهره‌برداری در کارگاه

دیوید میچل (نویسنده و بازیگر) و شارون اسنایدر (عضو هیئت علمی گروه معلولیت و توسعه انسانی در دانشگاه ایلی‌نویز در شیکاگو) با تجزیه و تحلیل گفت‌وگو با تمرکز بر روابط در جامعه (براساس تئوری‌های میشل فوکو) در یک سریال تلویزیونی به نام «چند معلول» به کارگردانی فردریک ویسمن، اجبار و نظارت سازمانی که توسط این مستند ثبت شده را به این صورت بیان می‌کنند که:

همه مدیران و معلمان مؤسسه آلاباما [the site of Wiseman's documentary] از الفاظی برای بزرگنمایی استفاده می‌کنند. آنها می‌خواهند نشان دهند که میل بازگشت افراد به موسسه زیاد است و شیوه‌هایی را دنبال می‌کنند که بتوانند افراد بیشتری را پناهنده موسسه خود قرار دهند. همانطور که یکی از سرپرستان برای گروهی از کارگران غیرمعلول توضیح می‌دهد: ما به دنبال آموزش ساکنین خود هستیم تا در یک جامعه باز یا یک سرپناه برای استقرار فعالیت کنند. پیوند "یا" در این اظهار نظر نشان دهنده تعارض است که کلیه اهداف را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نهادهای وابسته تلاش دارند که ساکنین را تابع خود نگه دارند. از این رو آنها به آموزش تعلیم‌پذیری و مطیع بودن می‌پردازند، که این کار به زمان و انرژی بسیار زیادی نیاز دارد. این نحوه سرمایه‌گذاری منابع، مشکلاتی بنیادی را به وجود می‌آورد و این مسئله را به هدف اصلی اما غیرقابل شناخت کارکنان مؤسسه تبدیل می‌کند. (اسنایدر و میچل، ۲۰۰۳)

همه افراد تحت پوشش از مزایای کارگاه بهره‌مند می‌شوند. بنابراین وقایع روزانه بدون وقفه انجام می‌پذیرند. در صورتی که اختلالی در روند رویدادها به وجود آید این امکان وجود



هدف اصلی هرگز ایجاد صمیمیت و وابستگی متقابل در بین ساکنان نیست. افراد کارگاه کسانی هستند که بیشترین نیاز را به آسایش و وابستگی متقابل جمعی دارند. در صحنه‌ها دیده می‌شود که آنها کارگران را از هم جدا می‌کنند تا عادت‌ها شکل نگیرند و به این شکل تغییر ایجاد می‌کنند.

از صحنه‌های مهم ویسمن که قبل از شروع بحث بیشتر در مورد کارگاه‌ها، باید به آن پرداخت، این است که بخشی از یک کارگاه، شامل کلاس‌های آموزشی است که مهارت‌های خاصی

از سبک زندگی با آن درگیر شده است. به نقل قول‌ها در مورد اصطلاح شیوه زندگی توجه کنید که اغلب نشان می‌دهد مهارت‌های آموخته شده برای مستقل بودن ضروری نیست بلکه بیشتر برای وجود افراد در کارگاه و ادامه دادن کار آنها ضروری است. به نظر غیر منطقی می‌رسد که افراد را ملزم به انجام کارهایی کنیم که اهمیت چندانی در زندگی آنها ندارد. از جمله: درزگیری یا اینکه چطور در آشپزخانه حرکت کنند و اینکه میز را در کجا قرار دهند. در شرایطی که این مهارت‌ها برای هیچ یک از انواع مشاغل در جامعه ضروری نیست. با این حال، این مهارت‌ها برای حفظ کارگاه و موسسه‌ای که در این فیلم نشان داده شده، ضروری است. از سوی دیگر به جای انتقال آنها به شغلی با درآمد بالاتر، کارکنان یاد می‌گیرند کارهایی را انجام دهند که ادامه حیات کارگاه را در جامعه حفظ کنند. این نقص قرارداد وابسته به شرایط کارمندان در محیط کار است. در صحنه ای از فیلم کلاس ریاضی را نشان می‌دهد که کارمندان در آن شرکت کرده‌اند. موضوع خاص این کلاس شامل یادگیری نحوه شمارش پول است. دو دوربین بر روی یک فرد خاص متمرکز شده تا نحوه شمارش را نشان دهد. به او مبلغی پول داده می‌شود و یک سری سوال از ارزش آنها، رابطه آنها با انواع دیگر پول و اینکه چه نوع کالاهایی می‌توان با آن خریداری کرد، پرسیده می‌شود. در این حالت پول تبدیل به ابزاری برای آموزش مالی به این کارگر می‌شود. جالب توجه اینکه به احتمال زیاد او برای کار خود در آنجا پول زیادی دریافت نمی‌کند و برای حساب دخل و خرج او کافی نیست. این صحنه‌ها از انتخاب‌های موجود برای ساکنان کارگاه سخن می‌گویند.

نتیجه‌گیری: ادامه‌الگوهای انزوا

بازگشت به سخنان ساموئل هاو در اوایل قرن نوزدهم در آمریکا، نشان می‌دهد کارگاه‌ها در طی ۱۵۰ سال اخیر کمتر تکامل یافته‌اند. چند سال قبل از درخواست ساموئل هاو برای ایجاد یک موسسه برای آدم‌های «معلول»، فراخوان مشابهی برای استقرار کارگاهی برای نابینایان مقابل دولت ایالت ماساچوست قرار داده شد. ساموئل هاو تصور می‌کرد که از طریق این مکان هدف زندگی را به ساکنان آن اعطا کند. هیچ نمایشی دلپذیرتر از آنچه توسط این موسسه ارائه شده بود، وجود نداشت. جایی که صد جوان نابینا را مشاهده می‌کردید، که از موجوداتی بی‌پروا، غیرفعال، درمانده، تغییر یافته و تبدیل به افرادی باهوش، فعال و خوشحال شده‌اند. آنها کار خود را با اشتیاق تا رسیدن به موفقیتی شگفت‌آور ادامه می‌دادند (بروکس، ۱۸۳۳).

نظر بیننده به کالاهایی که توسط کارمندان تولید می‌شوند، جلب می‌شود. از این مستند می‌آموزیم که دو نوع محصول متمایز در این کارگاه‌ها تولید می‌شوند. یکی مربوط به کارگران و دیگری سرپرستان آنها. در داخل کارگاه طبقه‌ای از افرادی هستند که با دستمزد پایین محصولاتی را تولید می‌کنند که توسط دیگر افراد کم درآمد و زیردست مورد استفاده قرار می‌گیرند. این مکان‌ها اغلب محصولات منحصر به فردی را تولید نمی‌کنند که در ویتترین بازار تجارت جهانی جایی برای خود پیدا کنند، بلکه کالاهایی مانند جاروی دسته‌دار و کیسه‌های کمک‌های اولیه را تولید و با قیمت ارزان به فروش می‌رسانند، که تمام آنها با همان نیروهای کار کم درآمد تولید می‌شوند. این کارگاه‌ها در رشد فقر کارمندان خود نقش مهمی ایفا می‌کنند. از آنجا که کارمندان کم مزد، همان محصولاتی را می‌سازند که توسط ماشین‌آلات کارخانه‌ها در مکان‌های دیگر تولید می‌شوند، جای خود را در پایین‌ترین بخش تولیدات کارخانه‌ای بلوکه می‌کنند.

استدلال میچل و اسنایدر:

سیستم‌های آموزشی کمک می‌کنند تا نسل آینده کارکنان را آماده کنند. جداسازی کارکنان در کارگاه و اتصال به این انزوا مبتنی بر یک سیستم آموزشی است که دانش‌آموز را برای قرارگیری در کارگاه آماده می‌کند. آموزش و انجام دادن کار کارگاهی به موازات یکدیگر کار دشواری به نظر نمی‌رسد. همانطور که قبلاً به آن اشاره شد، دانشجویان ایالت واشنگتن و زباله‌های آنها مثال کاملی از این موازات بین سیستم‌های آموزشی و انجام کار کارگاهی برای امرار معاش، هستند.

«هدف اصلی هرگز ایجاد صمیمیت و وابستگی متقابل در بین ساکنان نیست. افراد کارگاه کسانی هستند که بیشترین نیاز را به آسایش و وابستگی متقابل جمعی دارند. در صحنه‌ها دیده می‌شود که آنها کارگران را از هم جدا می‌کنند تا عادت‌ها شکل نگیرند و به این شکل تغییر ایجاد می‌کنند. تا جایی که صدای زنگ خطر به گوش می‌رسد. هر سناریو در فیلم با صدای ماشین‌آلات پر شده است که مکالمه کارگران را کاملاً جابجا کرده است. هر کارگر در چرخه تولید به عنوان یک چرخ دنده عمل می‌کند و آموزش یک رکن اساسی در جهت تحقق جایگاه آینده فرد در خط تولید به شمار می‌رود» (اسنایدر و میچل، ۲۰۰۳).

سیستم‌های آموزشی کمک می‌کنند تا نسل آینده کارکنان را آماده کنند. جداسازی کارکنان در کارگاه و اتصال به این انزوا مبتنی بر یک سیستم آموزشی است که دانش‌آموز را برای قرارگیری در کارگاه آماده می‌کند. آموزش و انجام دادن کار کارگاهی به موازات یکدیگر کار دشواری به نظر نمی‌رسد. همانطور که قبلاً به آن اشاره شد، دانشجویان ایالت واشنگتن و زباله‌های آنها مثال کاملی از این موازات بین سیستم‌های آموزشی و انجام کار کارگاهی برای امرار معاش، هستند. به جای آموزش مهارت‌های شغلی که می‌تواند نوعی پیشرفت در حرفه را فراهم کند و یا گزینه‌ای برای ورود به دانشگاه باشد، آنها انزواطلبی را به کارمندان خود آموزش می‌دهند و اغلب از میزان سودآوری کارگاه برای جامعه از آنها سوال می‌شود. یکی

هدف اصلی هرگز ایجاد صمیمیت و وابستگی متقابل در بین ساکنان نیست. افراد کارگاه کسانی هستند که بیشترین نیاز را به آسایش و وابستگی متقابل جمعی دارند. در صحنه‌ها دیده می‌شود که آنها کارگران را از هم جدا می‌کنند تا عادت‌ها شکل نگیرند و به این شکل تغییر ایجاد می‌کنند.

صحبت از ارائه آموزش‌های حرفه ای برای گذار نیست. بلکه هدف ایجاد محیطی مناسب برای ماندن است. و این همان «تماشای لذتبخش» است که ساموئل هاو وعده آن را داده بود. که از جمله مواردی است که توسط ویسمن به تصویر کشیده شده است.

کارگاه‌ها سعی می‌کنند چهارچوب ایدئولوژیکی را که بر مبنای ساختمان‌ها، ابزارها و فناوری‌های جدید ایجاد شده است پنهان کنند. اگر چه پرداختن به تجملات و ظاهر کارگاه‌ها مشکل بزرگتری را به وجود می‌آورد، با شیوه‌ای که تمام هزینه‌ها صرف تجهیزات و امکانات جدید می‌شوند و مدیریت کارگاه نمی‌تواند دستمزد کارمندان را به درستی پرداخت کند، نتیجه یک عمر فقر و عدم گذار از کارگاه خواهد بود.

تبصره

۱- متوسط حقوق کارمندان در هفته ۳۷ دلار است، اما بر اساس تجربه من اغلب ۳۷ دلار در ماه به آنها می‌دهند، که معادل ۳۰ سنت در ساعت است. زیرا کارگاه‌ها قادر به پرداخت دستمزد تمام و کمال نیستند. این بدان معناست که هر کالایی که تولید می‌شود بر اساس معادله ریاضی مبلغ معینی دارد که میزان هزینه آن بر مقدار ساعت صرف شده تقسیم می‌شود. که اگر یک فرد غیرمعلول زمان یک ساعت برای تولید محصول صرف کند به طور واضح برای فرد دارای معلولیت زمان بیشتری سپری می‌شود. که بر اساس آن دستمزد برای محصول تولید شده به چند بخش تقسیم می‌شود. که بخش کمتری برای فرد دارای معلولیت در نظر گرفته می‌شود.

۲- ویسمن مدت زمان طولانی را صرف ضبط زندگی کارگاهی کرده است. او این کار را بدون هیچ گونه ویرایش فانتزی انجام داده است. این یک طرح چشم گیر و در عین حال بیطرفانه از وقایع درون کارگاه است.

منبع:

The myth of transition: contractualizing disability in the sheltered workshop

پرونده چرا حقوق مدنی افراد دارای معلولیت نمی‌تواند اجرایی شود: اشتغال و اقتصاد سیاسی

نوشته مارتا راسل

برگردان و خلاصه‌سازی از گیتا صالحی و الهام پورطاهریان

معرفی

با وجود گذشت یک دهه از قانون حمایت از معلولان آمریکا (ADA) و ۵ سال از قانون علیه تبعیض بر معلولان بریتانیا، به نظر می‌رسد زمان مناسبی است که تنگنای اشتغال شهروندی را در پشت پرده اقتصاد سیاسی بررسی کنیم. از آنجایی که تخصص من سرمایه‌داری در آمریکاست، این مقاله مشکلات ساختاری که مانع اشتغال معلولان می‌شود را فقط در آمریکا بررسی می‌کند.

در حال حاضر، مشخص است که در آمریکا حقوق شهروندی افراد دارای معلولیت با نرخ کاهشی اشتغال این گروه برابری نمی‌کند. علی‌رغم رشد اقتصادی و نرخ پایین بیکاری در سطح کشور (۴-۵ درصد)، و تاثیر بیش از ۹ ساله قانون حمایت از معلولان آمریکا (ADA) روی مقررات استخدام، نرخ بیکاری افراد دارای معلولیت در سن کار فقط کمی تغییر کرده و حدود ۷۰ درصد است.

بیش از دو سوم افراد دارای معلولیت بزرگسال در سن کار می‌گویند که دوست دارند کار کنند ولی دفتر سرشماری آمریکا اعلام کرده است که در سال ۲۰۰۰، فقط ۳۰٫۵٪ معلولان در سن کار یعنی افراد بین ۱۶ تا ۶۴ سال، بین نیروهای کار بوده و فقط ۲۷٫۶ درصد شاغل بوده‌اند. در حالی که ۸۲٫۱ درصد از افراد غیرمعلول در همین گروه سنی، شاغل بوده و یا فعالانه به دنبال شغل دارای درآمد بوده‌اند.

با توجه به تحقیقات اخیر، در حالی که بسیاری از آمریکایی‌ها در ۷ سال اخیر (۱۹۹۲-۱۹۹۸) که اقتصاد دائماً در حال رشد بوده افزایش درآمد داشته‌اند، نرخ اشتغال بین زنان و مردان دارای معلولیت همچنان کاهش داشته، به طوری که در سال ۱۹۹۸، آمار اشتغال کمتر از سال ۱۹۹۲ بوده است. (بورخاسر و همکاران، ۲۰۰۱).

مقاله «دسترسی و درهای بسته: علی‌رغم قانون فدرال، تعداد افراد دارای معلولیت بدون شغل زیاد می‌شود.» در روزنامه بوستون گلوب می‌نویسد پلستر لوئیس هریس و همکاران دریافته‌اند که ۷۱٪ از افراد دارای معلولیت که در سن کار

هستند، در سال ۱۹۹۸ بیکار بوده‌اند. ۵ درصد بیشتر از ۱۹۸۶، که تحقیق شروع شده بود (لوپس، ۱۹۹۹).

اطلاعات تجربی نشان می‌دهد طی رشد اقتصادی دهه ۹۰ با وجود اجرای کامل قانون حمایت از معلولان آمریکا چه بر سر اشتغال آمده است. سرویس تحقیقاتی کنگره دریافته که سهم افراد دارای معلولیت بین سن ۱۸-۶۴ سال که اعلام کرده‌اند توانایی کار را دارند از ۷۰/۲٪ در سال ۱۹۹۲ به ۷۲/۳٪ در سال ۱۹۹۶ افزایش یافته است. در همین دوران، سهم افراد غیرمعلول در سن کار شاغل، از ۷۸/۵٪ به ۸۰/۵٪ افزایش یافته است. چشم‌انداز شغلی برای جمعیت افراد دارای معلولیت به همان نسبت جمعیت غیرمعلول افزایش داشته است. به این معنی که فاصله نرخ اشتغال کم نشده است. نویسنده مقاله لیندا لوپس، نتیجه‌گیری می‌کند که این یعنی قانون حمایت از معلولان آمریکا ADA کار اضافه‌ای برای تقویت شرایط اشتغال افراد دارای معلولیت در سن کار در دهه ۹۰ نکرده است (لوپس، ۲۰۰۰، صفحه ۱۲).

جنبش حقوق افراد دارای معلولیت در آمریکا عمدتاً آنها را به عنوان یک گروه اقلیت شناسانده که محروم بوده و وضعیت حقوق اکثریت را ندارد (هان ۱۹۸۵، زولا ۱۹۹۴) و ریشه بیکاری افراد دارای معلولیت، نگرش‌های تبعیض‌آمیز کارفرمایان و موانع فیزیکی در محیط کار است. جنبش حقوق افراد دارای معلولیت برای تغییر محرومیت تاریخی آنها از حضور در نیروهای کار، به دنبال راه‌حل گشته است تا از طریق اجرای حقوق قانونی فردی و اصلاحات زیر سایه نظریه لیبرال «فرصت‌های برابر» به اشتغال برسد که این به معنی دسترسی برابر افراد معلول و غیرمعلول به هر شغل است.

قانون حمایت از معلولان آمریکا در سال ۱۹۹۰ هم یک بیانیه حقوق شهروندی است که قصد دارد تبعیض کارفرمایان را پایان دهد، و هم یک بیانیه اقتصاد کارگری است که قصد دارد آمار اشتغال و نیز دستمزد افراد دارای معلولیت را افزایش دهد. این قانون اعلام می‌کند که «هدف قوانین متناسب ملی برای افراد دارای معلولیت، دستیابی آنها به خودکفایی اقتصادی است. تبعیض‌ها باعث تحمیل میلیاردها دلار هزینه غیرضروری به اقتصاد ایالات متحده می‌شود که نتیجه وابستگی افراد دارای معلولیت و مولد نبودن آنهاست.»

قانون حمایت از افراد دارای معلولیت با اشاره به قانون اساسی آمریکا، تبعیض به دلیل معلولیت را ممنوع کرده و مقرراتی وضع کرده است که زمین بازی افراد دارای معلولیت در محیط‌های شغلی را به سطح بالاتری برده و کارفرمایان را وادار می‌کند اصلاحاتی در شغل‌ها به وجود آورند. طبق این قانون، افراد دارای معلولیت می‌توانند علیه تبعیض‌های کاری به دلیل معلولیت در دادگاه و کمیسیون فرصت‌های برابر شغلی (EEOC) ادعای خسارت کنند. هرچند بین نخبگان و تحلیلگران اجماع وجود دارد که دادگاه‌های آمریکا نتوانسته‌اند قانون حمایت از معلولان را به اندازه‌ای که طرفداران حقوق شهروندی می‌خواسته‌اند عملی کنند و فشارهای کمیسیون فرصت‌های برابر شغلی هم کافی نبوده است.

برای مثال، تحقیقی که توسط کمیسیون قانون معلولیت جسمی و روانی انجمن وکلای آمریکا انجام شده نشان می‌دهد که کارگران دارای معلولیتی که



در بیش از ۹۳٪ پرونده‌هایی که کارگران طبق قانون حمایت از معلولان، شکایت تبعیض را به دادگاه اولیه برده‌اند، کارفرمایان با موفقیت دفاع کرده‌اند. و این آمار در دادگاه تجدید نظر ۸۳٪ است.

پرونده‌های تبعیض را

به دادگاه می‌برند عمدتاً ناموفق هستند (گزارشگر قانون معلولیت جسمی و روانی، ۱۹۹۸). از بیش از ۱۲۰۰ پرونده که تحت مقررات استخدام قانون حمایت از معلولان در سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۸ به دادگاه برده شده‌اند، کارگران معلول فقط در ۸٪ پرونده‌ها برنده شده‌اند. در حالی که ۲۰۰۰ کارفرما در ۹۵٪ موارد برنده دادگاه بوده‌اند.

یک مطالعه دیگر که توسط استاد حقوق دانشگاه ایالتی اوهایو، روث کولکر انجام شده است، نتایج مشابهی را نشان می‌دهد. طبق این تحقیق، در بیش از ۹۳٪ پرونده‌هایی که کارگران طبق قانون حمایت از معلولان، شکایت تبعیض را به دادگاه اولیه برده‌اند، کارفرمایان با موفقیت دفاع کرده‌اند. و این آمار در دادگاه تجدید نظر ۸۳٪ است (کولکر، ۱۹۹۹، صفحه ۹۹).

تاکنون، شاکیان دارای معلولیت مشکلات زیادی برای برنده شدن در دادگاه برای حل مسائل کلیدی داشته‌اند. کمیسیون حقوق شهروندی ایالات متحده اعلام کرده است بسیاری از متخصصان معلولیت معتقدند مشکل افراد دارای معلولیت در دادگاه و نابسامانی‌های اداری به تفاسیر موجود از قوانین استخدام ارتباط دارد (کمیسیون ایالات متحده در حقوق شهروندی، ۱۹۹۸، صفحه ۵). پروفیسور متیو دیلر توضیح می‌دهد که شاکیان برحق معمولاً به دلایل بی‌معنی در دادگاه ناموفق هستند، مثلاً اینکه شرایط پزشکی خاص، در دادگاه به عنوان معلولیت شناخته نمی‌شوند و اینکه دادگاه‌ها در مقابل درک و قبول حقوق برابر مقاومت می‌کنند (دیلر، ۲۰۰۰، صفحه ۲۳). آرن مایرسون، وکیل با تحصیلات مرتبط با حقوق افراد دارای معلولیت و دارای بودجه دفاعی، پرونده‌های ADA را بیش از حد فنی می‌داند و می‌گوید معمولاً تفسیرهای صورت گرفته از ADA غیرمنطقی است، و باعث ایجاد روند نگران‌کننده دادرسی‌ها شده است (مایرسون، ۱۹۹۷، ص ۵۸۷، ۶۱۲). رابرت بورگدورف، یکی از تهیه‌کنندگان ADA، نتیجه می‌گیرد که «تحلیل حقوقی ADA در مسیر اشتباهی قرار گرفته است» (بورگدورف، ۱۹۹۷، ص ۶۰۹). بورگورف اشاره می‌کند که دادگاه‌ها تمایل دارند شاکیان ADA را به دنبال معالجه و امتیاز ویژه ببینند و نه به دنبال حقوق برابر (بورگدورف، ۱۹۹۷، ص

۴۱۳). بانی تاگر می‌گوید که مبحث حقوق برابر افراد دارای معلولیت در پارادایم حقوق شهروندی ناقص است. او اظهار می‌کند که قضاوت احتمالاً تأمین مسکن مناسب را به عنوان يك توقع «اضافی» و زیاده‌روی در مفهوم سنتی حقوق شهروندی می‌بیند و به تبع آن، مشروعیت حقوق معلولیت را در سایه اصول حقوق برابر رد می‌کنند (تاگر، ۲۰۰۱).

برای توضیح این نتایج، من در صدد بررسی رابطه بین سیاست، قوانین و اقتصاد به ویژه مسائل مربوط به کسب و کار هستم. محققان معلولیت مانند ویکتور فینکلشتاین، مایکل الیور، کالین بارنز، پل ابرلی، نیروملا ایرولز، لنارد دیویس، برنان گلیسون و دیگران این دیدگاه را تقویت می‌کنند که سیستم سرمایه‌داری-به ویژه کالاسازی نیروی کار- عامل مهمی در عدم پیشرفت اقتصادی افراد دارای معلولیت است.

ارنست مندل با مراجعه به نظریه فقرزدایی مطلق مارکس، مشاهدات مارکس را این‌گونه روشن می‌کند که سرمایه‌داری یک بخش از پرولتاریا شامل افراد بیکار، مسن، معلولین، بیماران و غیره را از فرایند تولید بیرون می‌اندازد (مندل، ۱۹۶۲، صفحه ۱۵۲). مارکس معتقد است که این گروه‌ها فقیرترین قشر هستند که «ننگ حداقل دستمزد» را تحمل می‌کنند. مندل می‌گوید این تحلیل ارزش خود را، حتی با وجود «سرمایه‌داری مرفه امروز» حفظ می‌کند (مندل، ۱۹۶۲، صفحه ۱۵۱).

در حالی که دیگران بین سرمایه‌داری و معلولیت روابطی می‌بینند، هدف من این بوده است که نشان دهم چگونه سرمایه‌داری مدرن این زیرساخت را علیه مبارزات افراد دارای معلولیت برای حضور به عنوان نیروی کار ایالات متحده تحریک می‌کند. در همین راستا، تصمیم گرفتم که تبعیض اقتصادی سیستماتیک علیه کارگران دارای معلولیت را در يك اقتصاد سرمایه‌داری نشان دهم که ADA نمی‌تواند آن را رفع یا اصلاح کند که در ادامه به این موضوع خواهم پرداخت.

من همچنین استدلال کرده‌ام که شکست ADA در دادگاه باعث شده است که اپوزیسیون سرمایه‌دار در دوره نئولیبرال قدرتمندتر شود، جایی که نیروهای محافظه‌کار از نظر سیاسی به اقتصاد آزاد و مقررات‌زدایی شده دست پیدا کردند و با موفقیت توانسته‌اند مقرراتی را که به نظرشان دخالت در کسب و کار و تضعیف آن بوده‌اند، هدف قرار دهند (راسل ۱۹۹۸؛ صفحه ۱۰۹-۱۱۱؛ ۲۰۰۰، صفحه ۳۴۱). حرکت فلسفی برای عدالت اجتماعی که موجب تحقق قانون حقوق شهروندی در سال ۱۹۶۴ شد و متعاقباً تصمیمات دادگاه مترقی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با تصویب ADA در دهه ۱۹۹۰، به راحتی از بین رفت.

به عنوان مثال، در دوره پس از تصویب قوانین مربوط به حقوق شهروندی در سال‌های ۱۹۵۷، ۱۹۶۰، ۱۹۶۴ و ۱۹۶۸، جمهوری خواهان پس از پیروزی چشمگیر در مقابل دموکرات‌ها که پایه‌گذار جنبش حقوق شهروندی بودند، دفتر فرصت‌های اقتصادی را تأسیس کردند و جنگ علیه فقر را در برنامه جامعه بزرگ (Great Society) آغاز کردند. روسای جمهور ریگان و بوش مدیریت خدمات اجتماعی

را که مسئولیت اجرای بسیاری از برنامه‌های تحولات اجتماعی دهه ۱۹۶۰ با پیشبرد خدمات انسانی، ایمنی شغلی، حمایت از مصرف‌کننده و قوانین حفاظت از محیط‌زیست را بر عهده داشت به کل برچیدند. در راه خروج، فشار محافظه‌کاران جایگزین حقوق شهروندی و اقتصادی شد تا «دولت بزرگ بد» را تضعیف کند. برنامه غالب اواخر ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ با اهداف سازمانی تقویت شد و روی جهانی‌سازی و غلبه سیاسی دولت تأکید داشت (مک ماهن، ۱۹۸۵). افزایش پویایی سرمایه‌های بین‌المللی و تجارت آزاد جهانی، از جیب کارگران به افزایش بیشتر قدرت مدیریت انجامیده است (پارنتی، ۱۹۹۵، صفحات ۹۹-۱۱۹ و ۲۷۱). نیروهای محافظه‌کار، قوانین محافظی که از دیدگاه آنها در کسب و کار مداخله می‌کند را هدف فسخ قرار دادند (وولمن و کولاموسکا، ۱۹۹۷؛ میشل و دیگران، ۱۹۹۹). سیاست‌های اقتصادی در دوران پس از ۱۹۷۹ قاطعانه به سمت رویکردهای آزادتر و قانون‌زدایی شده پیش می‌رود، صنایعی مانند حمل و نقل و ارتباطات بیش از همه قانون‌زدایی شده‌اند. حمایت‌های اجتماعی مانند ایمنی، سلامت و قواعد محیط زیستی، حداقل دستمزد، پرداخت‌های رفاهی دولتی و سیستم بیمه بیکاری، همگی تضعیف شده‌اند. ADA هم از این قاعده مستثنی نبوده است. برای دستیابی کنگره به اجماع و تصویب ریاست جمهوری بوش، ADA آب رفت (فیفر، ۲۰۰۰، صفحه ۴۳). جدیدترین مدرکی که نشان می‌دهد این نیروها قوی و بدون صدمه باقی مانده‌اند این است که دادگاه عالی در گرت، ساتون، مورفی و آلبرتسون در تصمیم‌های خود در پرونده‌های اشتغال افراد دارای معلولیت، ADA را تضعیف کرده‌اند. همچنین قانون ضد تبعیض سنی در کیمل فلوریدا و قانون ضد خشونت علیه زنان در موریسون به کل باطل شده‌اند.

مبحث حقوق برابر افراد دارای معلولیت در پارادایم حقوق شهروندی ناقص است. او اظهار می‌کند که قضاوت احتمالاً تأمین مسکن مناسب را به عنوان يك توقع «اضافی» و زیاده‌روی در مفهوم سنتی حقوق شهروندی می‌بیند و به تبع آن، مشروعیت حقوق معلولیت را در سایه اصول حقوق برابر رد می‌کنند.

پس از سال‌ها فعالیت حقوق بشری در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، رهبر فعالان حقوق بشری آمریکا، دکتر مارتین لوتر کینگ دریافت که عدالت اقتصادی برای سیاهان از طریق تصویب حقوق شهروندی به صورت قانون و غیرقانونی کردن تبعیض نژادی در استخدام ممکن خواهد شد. کینگ دریافت که حقوق شهروندی به تنهایی، حتی در دوره شکوفایی اقتصادی نمی‌تواند مشکل عظیم بیکاری سیاه پوستان آمریکا را حل کند.

در کنفرانس مجمع رهبران مسیحی جنوب در سال ۱۹۶۷ دکتر کینگ از جنبش درخواست کرد که:

از خود درباره تغییر ساختار کل جامعه آمریکا بپرسید. ۴۰ میلیون فقیر اینجا وجود دارند. و افراد باید از خود بپرسند چرا ۴۰ میلیون فقیر در آمریکا وجود دارد؟ و وقتی پرسیدن این سوال را شروع می‌کنید، سوالات دیگری هم از دل آن بیرون می‌آیند. سوالاتی درباره نظام اقتصادی، درباره توزیع عادلانه‌تر ثروت. وقتی پرسیدن این سوال را شروع می‌کنید، درباره اقتصاد سرمایه‌داری سوال می‌کنید (واشنگتن، ۱۹۹۱، صفحه ۲۵۰).

برای کینگ، موضوع اشتغال‌زایی در یک اقتصاد سرمایه‌داری بخش اصلی و



(راسل و مالهوترا، ۲۰۰۲)

اقتصاد سیاسی اصطلاحی است که به مدت ۳۰۰ سال برای نشان دادن ارتباط بین امور سیاسی و اقتصادی دولت به کاررفته است. لیبرال‌ها گرایش به این باور دارند که سیستم اقتصاد کنونی کاملاً عادلانه بوده و بی‌عدالتی‌ها و بیکاری، دستمزد پایین، نابرابری و فقر موجود در این سیستم صرفاً عواقب ناخواسته این سیستم اقتصادی هستند که در صورت عدم وقوع اقتصاد سودمندی است.

دائمی مبارزات مردمش برای عدالت بود. «ما به یک قانون حقوقی اقتصادی نیاز داریم. این می‌تواند داشتن شغل را برای همه کسانی که می‌خواهند و می‌توانند کار کنند تضمین کند» (کینگ، ۱۹۶۸، صفحه ۲۴). امروز، تقریباً ۶۰ سال پس از تصویب قانون حقوق شهروندی ۱۹۶۴، هیچ یک از حقوق اقتصادی قانون نشده‌اند و بیکاری سیاه پوستان دو برابر (۸٪) نرخ رسمی کشور (۴/۲٪) است. این در حالی است که حقوق شهروندی با اقدامات موافقی همراه شده‌اند که سعی می‌کنند آمار اشتغال را بالا برده و تبعیض‌های نژادی گذشته را اصلاح کنند. ولی هیچ اقدام موافقی با ADA برای کارگران دارای معلولیت همراه نشده است. هیچ دلیلی وجود ندارد که باور کنیم فعالیت برای حقوق افراد دارای معلولیت نتیجه بهتری نسبت به سیاه پوستان داشته باشد.

در عمل، حقوق شهروندی بیشتر روی نگرش و پیش‌داوری تمرکز می‌کند و به اندازه کافی روی موانعی که ساختارهای اقتصادی و روابط قدرت در مقابل اشتغال معلولان می‌سازند، توجه نکرده است. این مقاله به کاستی‌های دیدگاه لیبرالیستی «فرصت‌های برابر» در اشتغال می‌پردازد. تاکید من روی اقتصاد سیاسی معلولیت خواهد بود، روی واقعیت‌های اقتصادی خرد و کلان در نظام سرمایه‌داری، که باعث آمار بالای بیکاری معلولان هستند.

منافع طبقاتی، با روش‌های تجاری سیستماتیک و بیکاری اجباری، کنار گذاشته شدن افراد دارای معلولیت از نیروی کار را به امری همیشگی تبدیل می‌کند. اگر معلولیت را به عنوان محصول سیستم اقتصادی بهره‌کش بدانیم، که بدن به اصطلاح معلول را خلق می‌کند تا به طبقه کوچک سرمایه‌دار اجازه دهد موقعیت لازم برای به دست آوردن ثروتی عظیم را داشته باشد، روشن می‌شود که قانون ضدتبعیض، بدون شناختن تناقض‌های دیدگاه فرصت‌های برابر در یک جامعه طبقاتی و نابرابر، برای حل بحران بیکاری معلولان کافی نیست. در عوض، مدل حقوق لیبرال کمک می‌کند که روابط قدرت را از بطن بیکاری و نابرابری که در مقابل افراد دارای معلولیت است، مورد انتقاد قرار دهیم. این مقاله به این انتقاد می‌پردازد.

ارتباط اقتصاد سیاسی

اقتصاد سیاسی اصطلاحی است که به مدت ۳۰۰ سال برای نشان دادن ارتباط بین امور سیاسی و اقتصادی دولت به کاررفته است. لیبرال‌ها گرایش به این باور دارند که سیستم اقتصاد کنونی کاملاً عادلانه بوده و بی‌عدالتی‌ها و بیکاری، دستمزد پایین، نابرابری و فقر موجود در این سیستم صرفاً عواقب ناخواسته این سیستم اقتصادی هستند که در صورت عدم وقوع اقتصاد سودمندی است. اصلاح‌طلبانی هستند که باور دارند نابرابری‌های ناخالص می‌توانند از طریق قانونگذاری و سایر اقدامات با هدف تصحیح «شکست بازار» تراز شوند. در ایالات متحده آمریکا و سایر کشورها، «جنبش حق معلولیت» به طور گسترده پایه‌های ایدئولوژی بازار آزاد را با چارچوب بحث عدالت پذیرفته است با این عنوان که افراد دارای معلولیت حق دسترسی برابر در بازار کار موجود را دارند

در مقابل، اقتصاد سیاسی چپ به بررسی قوانینی می‌پردازد که آن را منبع این خرابی دانسته و ریشه در بازتولید و گسترش سیستم انباشت سرمایه دارد. اقتصاددان‌های رادیکال باور دارند سیستم اقتصادی خود یک مشکل است: سیستم سود، سختی و مشقت را نوعی از سوءاستفاده به حساب نمی‌آورد که در صورت عدم وقوع نظام اجتماعی، برابری داشته باشیم؛ بلکه رنجی که مردم در این سیستم تجربه می‌کنند از آن جدا ناپذیر و حتی لازمه آن است تا به درستی کار کند. مردم، از جمله بسیاری از افراد دارای معلولیت، از کار در چنین سیستمی کنار گذاشته و در نتیجه فقیر و نیازمند شده‌اند نه به این دلیل که سیستم شکست خورده است، بلکه به این دلیل که سیستم دقیقاً همان طور که باید کار می‌کند.

این طرز تفکر ایالات متحده آمریکا از شایسته سالاری که شکست‌های فردی را نتیجه کاستی‌های شخصی می‌پندارد یک ایدئولوژی گمراه‌کننده است. توسل به فردگرایی مطلق - که ما می‌توانیم آنچه می‌خواهیم باشیم اگر پشتکار داشته باشیم - یک سنت آمریکایی است و احتمالاً ایده‌ای تسکین دهنده است اما موانع برای پیشرفت و موفقیت معمولاً ارتباطی با تلاش‌ها، توانایی یا انگیزه‌های فردی ندارد. قانون مدنی حق معلولیت (و هر حقوق مدنی دیگری) این فرضیه را به چالش نمی‌کشد. حقوق شهروندی به طور مثال، براساس فرضیه برابری شهروندان در مقابل رویه‌های قضایی شکل گرفته است که هر شهروندی از طریق دادگاه و با قدرت قانونی می‌تواند خسارات ناشی از بی‌عدالتی روا داشته بر اثر تبعیض را به چالش بکشد، اما چه پیش خواهد آمد اگر این فرد، به خاطر موقعیت طبقاتی، پول کافی برای استخدام یک وکیل را نداشته باشد، یا دانش کافی برای احقاق حقوق خود را نداشته باشد؟ جنسیت و نژاد نیز از عوامل تعیین‌کننده عدم دسترسی به دادگاه یا رویه‌های قضایی هستند. همچنین، تعریف حق، به تفسیر دادگاه بستگی دارد. چه خواهد شد اگر فضای سیاسی دادگاه‌ها به گونه‌ای باشد که حقوق این فرد توسط قاضی نادیده گرفته شود چرا که ایدئولوژی‌های او مخالف حقوق آن فرد است؟ چه خواهد شد اگر حقوق شهروندی در تناقض مستقیم طبقاتی باشند؛ به عنوان مثال، طبقه تجار قدرت



اقتصاد سرمایه‌داری ذاتاً کاربرد آزادانه «فرصت برابر» در استخدام برای همه را محدود می‌کند چرا که بیکاری کجروی یا انحرافی در سیستم سرمایه‌داری نبوده بلکه مؤلفه‌ای برساخته اقتصاد بازار است که نیاز دارد بسیاری از مردم برخلاف خواست خود بیکار باشند. (کینز، ۱۹۲۶، کالکی، ۱۹۶۶، مارکس ۱۹۶۷). همه شاغل نخواهند بود و نیازهای همه از طریق شاغل بودن برطرف نخواهد شد. بلکه سیستم مانند یک طرح غول‌آسای هرمی عمل می‌کند که در آن بسیاری نیروی «مازاد» در بازار کار به طور عمد از بازی کنار گذاشته می‌شوند.

سیاسی را آن چنان به طور متراکم در دست گرفته باشند که حقوق شهروندی شعاری بیش نباشد به طوری که شکست‌های پیاپی در دادگاه‌ها منجر شود که کمتر وکیلی حاضر به پذیرش ریسک دفاع از این موضوع باشد چرا که احتمال بسیار کمی برای پیروزی وجود دارد (و البته پرداخت دستمزد به وکیل)؟ در این موقعیت‌ها، فعالیت‌های فرد و «حق» او مسدود شده و توسط طبقه و سیاستی خارج از کنترل فرد از بین می‌رود.

.... [زمانی که «فرد دارای حقوق»] قدرت و منابع لازم برای «رقابت» را ندارد، حق، کاری نمی‌تواند انجام دهد به جز تقویت وضع موجود، چنان‌چه آنان که بی‌قدرت رها می‌شوند کاری نمی‌توانند انجام دهند مگر مطالباتی پراکنده یا سمبلیک. (یانگ و کیبل، ۲۰۰۲)

سیستم اقتصادی مجموعه‌ای از موانع مشابه است. اصول اولیه مدل اقتصاد سلطه، امروزه یا "اقتصاد محض" (چیزی که به اشتباه به عنوان اقتصاد نئوکلاسیک شناخته می‌شود) در واقع «فردگرایی روش‌شناختی» است که با جامعه به عنوان مؤلفه‌های فردی یک کل غیر سیاسی رفتار می‌کند و ساختار اقتصادی را به جز در زمان تعامل فعالیت‌ها و پروژه‌های فردی، از هر نوع بعد اجتماعی تهی می‌سازد. در حالی که تئوری‌های هر دو اقتصاد محض و اقتصاد چپ به افراد اجازه عمل براساس خواسته‌هایش را می‌دهند، اما اقتصاد چپ تأکید می‌کند که پشت این خواسته‌های فردی ساختار هدفمندی از بازتولید خواسته‌های آنانی قرار دارد که فردیت افراد را در انتخاب و عمل به علائق‌شان تحت سلطه خویش قرار داده است. در حالی که اقتصاددانان محض به تئوری خود پایبند هستند که بیشینه‌سازی رفاه به دلیل شایستگی‌های فردی رخ می‌دهد، اقتصاددانان چپ باور دارند که موانع

ساختاری خواسته‌های فردی را تحت سلطه قرار می‌دهد. همانطور که سمیر امین، اقتصاددان، اشاره می‌کند «جامعه واقعی، فارغ از ساخته شدن بر مبنای تقابل مستقیم رفتارهای انفرادی، ساخته ساختاری بی‌نهایت پیچیده، ترکیبی از طبقات اجتماعی، ملت‌ها، دولت‌ها، تجارت‌های بزرگ، پروژه‌های جمعی و نیروهای سیاسی و ایدئولوژیک است» (امین، ۱۹۹۸).

در دیدگاه اقتصاد چپ معلولیت یک سازه اجتماعی-رفتاری نیست که بتوان با تصحیح رفتار نادرست و یا با ممانعت از تبعیض متعصبانه در استخدام آن را بر طرف کرد. آنطور که دکتر کینگ بیان می‌کند، این موضوع مجموعه‌ای از سوالات متفاوتی را در رأس امور قرار می‌دهد. چرا میلیون‌ها نفر با معلولیت یا بدون معلولیت که متقاضی کار هستند، در اقتصاد ما بیکار رها شده‌اند؟ چرا در ثروتمندترین ملت جهان، مردم همچنان فقیر مانده و با دستمزدهای پایین‌تر از حداقل کار می‌کنند و چرا افراد «شایسته» که دارای نوعی از معلولیت هستند به ابزار تأمین معاش دسترسی ندارند و مجبور به بقا با حداقل مزایای دریافتی برای معلولیت یا پایین‌تر از آن هستند؟ اقتصاد سیاسی چپ درباره محدودیت‌های بازار که نهادی برای رضایتمندی‌ست، بازخورد می‌دهد و این رویکردی است که اینجا در نظر گرفته شده است.

بیکاری اجباری

اقتصاد سرمایه‌داری ذاتاً کاربرد آزادانه «فرصت برابر» در استخدام برای همه را محدود می‌کند چرا که بیکاری کجروی یا انحرافی در سیستم سرمایه‌داری نبوده بلکه مؤلفه‌ای برساخته اقتصاد بازار است که نیاز دارد بسیاری از مردم برخلاف خواست خود بیکار باشند. (کینز، ۱۹۲۶، کالکی، ۱۹۶۶، مارکس ۱۹۶۷). همه شاغل نخواهند بود و نیازهای همه از طریق شاغل بودن برطرف نخواهد شد. بلکه سیستم مانند یک طرح غول‌آسای هرمی عمل می‌کند که در آن بسیاری نیروی «مازاد» در بازار کار به طور عمد از بازی کنار گذاشته می‌شوند. این ارتش ذخیره نیروی کار شامل بیکاران رسمی و تمامی جمعیتی است که یا بخشی از نیروی کار در زمانی مشخص هستند یا افرادی که می‌توانند بخشی از نیروی کار باشند اگر تقاضایی برای آنان وجود داشته باشد. جمعیت مازاد و ارتش ذخیره با یکدیگر همپوشانی دارند؛ زاغه‌نشینان مکزیکوسیتی بخشی از ارتش ذخیره نیروی کار ایالات متحده امریکا بوده و همچنین جمعیت مازاد هستند. ارتش ذخیره به صورت تاریخی شامل زنان و کارگران اقلیت می‌شود. مارکس افراد دارای معلولیت را در گروه پایین‌ترین درصد استخدام، قرار می‌دهد؛ به عنوان ارتش ذخیره نیروی کار منفعل یا «راکد». امروزه که افراد دارای معلولیت بیشتری انتظار مشارکت در مشاغل درآمدزا را دارند پتانسیلی برای بسیاری از آنان وجود دارد تا به ذخیره فعال نیروی کار بپیوندند.

به هر روی افراد دارای معلولیت جزء آخرین گروهی هستند که وارد بازار کار می‌شوند، در جستجوی حق سهام شدن در ثروت‌های ملی زمانی که سطح بیکاری به همان میزان ۴۰ سال گذشته کاهش پیدا کرده و حتی پایین‌تر از سطحی است که طبقه سرمایه‌گذار به طور سنتی بتواند تحمل کند. مطالبات افراد دارای معلولیت در زمینه اشتغال احتمالاً از دستاوردهای مادی به دلیل

تعداد بسیار زیادی از مردم به طور خاص بدون شغل رها شده‌اند زیرا غالب اقتصاددانان باور دارند آستانه‌ای از بیکاری برای جلوگیری از تورم و حفظ سلامت اقتصاد امریکا لازم است.

محدودیت‌های وضع شده بر رشد توسط سیاست‌گذاران اقتصادی، فراتر خواهد رفت. (راسل، ۲۰۰۱)

برای اینکه نشان دهیم ایالات متحده امریکا چطور ارتش کارگران را حفظ می‌کند، در اینجا بر نقش دولت در افزایش ارتش ذخیره نیروی کار می‌پردازیم. سیاست پولی ایالات متحده امریکا که توسط «ذخیره فدرال» اجرا می‌شود، سیستمی از بانک‌های شبه مستقل است، که توسط هیئت دولت که از طرف رئیس جمهور انتخاب می‌شوند، کنترل می‌شود. این سیاست‌ها سالهاست تعیین کننده نرخ بهره و اداره‌کننده سیستم اقتصادی ملت است.

تعداد بسیار زیادی از مردم به طور خاص بدون شغل رها شده‌اند زیرا غالب اقتصاددانان باور دارند آستانه‌ای از بیکاری برای جلوگیری از تورم و حفظ سلامت اقتصاد امریکا لازم است (فریدمن، ۱۹۶۸، آکرلف ۲۰۰۰). تئوری «نرخ طبیعی بیکاری» یا عدم تسریع در نرخ تورم بیکاری، اقتصاد کلان را به مدت ۲۵ سال تحت سلطه قرار داده است. تعهدات قانون اشتغال کامل و رشد متوازن سال ۱۹۷۸ (قانون همفری هاکینز) این است که بانک خزانه‌داری فدرال اشتغال کامل را ترویج کند، اما خزانه‌داری فدرال سطح پایین بیکاری را بدون در نظر گرفتن قانون همفری هاکینز به تورم ارتباط می‌دهد. از سال ۱۹۷۰ خزانه‌داری فدرال وظیفه خود دانست که از طریق افزایش نرخ بهره، کاهش سرعت رشد و کنترل بیکاری، با تورم مبارزه کند. در زمان کاهش نرخ بیکاری، خزانه‌داری فدرال نرخ بهره را به منظور جلوگیری از رشد (اشتغال) افزایش می‌دهد تا از وقوع تورم پیشگیری کند. (گرینسپن، ۱۹۹۷؛ هنوود ۱۹۹۸)

به عنوان مثال خزانه‌داری فدرال از سال ۱۹۹۹ تا مه ۲۰۰۰، نرخ بهره را به اندازه دو درجه افزایش داد. طبق گفته‌های آلن گرینسپن، رئیس خزانه‌داری، در آن زمان اقتصاد بسیار ناسالم بود، نرخ بیکاری بسیار پایین بود و در نتیجه دستمزدها در حال افزایش بودند که در نهایت باعث افزایش نرخ تورم می‌شدند.

گرینسپن به اعضای کنگره گفت:

گاهی در روند رو به کاهش تعداد کارگران موجود آماده به کار، در زمان عدم وجود لغو قانون عرضه و تقاضا، افزایش دستمزدها باید حتی از دستاوردهای چشمگیر در بهره‌وری نیز بالاتر رود. این امر فشارهای تورمی را تشدید کرده و یا حاشیه سود را تحت فشار قرار می‌دهد و در هر دو

صورت قادر است رونق روزافزون ما را به پایان برساند. (گرینسپن، ۲۰۰۰)

از نقطه نظر خزانه‌داری فدرال، لازم است که هزینه وام‌های پولی افزایش یابد که در نتیجه روند گسترش و استخدام کند شده، تعداد بیکاران افزایش یافته و روند افزایش دستمزدها کند خواهد شد. این امر استحقاق تکرار را دارد. خزانه‌داری فدرال در پی بالا بردن نرخ بیکاری (و نه کاهش آن) است تا روند استخدام و دستمزدهای بهتر برای کارگران را متوقف کند. چرا؟ بازار نیروی کار انباشته - یک «کمبود کار» یا یک ارتش ذخیره فعال - به معنی فشار بر افزایش دستمزد است؛ همان‌طور که بیکاری کاهش پیدا می‌کند، هزینه کار افزایش می‌یابد چرا که فشار بیشتری برای افزایش دستمزدها وجود دارد.

شواهد محکم تجربی برای ارتباط منفی بین دستمزد و سطح بیکاری وجود دارد. دو اقتصاددان جریان اصلی یعنی دیوید بلنکفلور و اندرو اوسوالد شواهدی ارائه داده‌اند که اگر همه چیز برابر باشد، بیکاری، دستمزدها را کاهش می‌دهد. (بلنکفلور و اوسوالد، ۱۹۹۴). جیمز گالبریت اقتصاددان، همچنین نشان داده است که قدرت و به خصوص قدرت بازار و انحصار همزمان با سطح کلی تقاضا، یعنی نرخ رشد و نرخ بیکاری تغییر می‌کند. او می‌گوید «در دورانی که سطح اشتغال بالا باشد، ضعف بر قدرت پیشی می‌گیرد؛ در دورانی که سطح بیکاری بالا باشد، قدرت بر ضعف پیشی می‌گیرد» (گالبریت، ۱۹۹۸). حتی گرینسپن، سخنگوی سرمایه‌گذاران وال استریت، به گونه‌ای از ارتباط طبقاتی اقرار می‌کند: هدف اصلی سیاست پولی ایالات متحده امریکا پایین نگاه داشتن دستمزدهاست. (گرینسپن، ۱۹۹۷).

نظر به اینکه اشتغال کامل انضباط کاری و موقعیت اجتماعی مدیریت را تضعیف می‌کند، مایکل کالکی، اقتصاددان سیاسی می‌گوید که سرمایه‌داری بیکاری را «به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از سیستم سرمایه‌داری نرمال» می‌پذیرد (کالکی، ۱۹۷۱). مایکل پیور اقتصاددان، مخالفت دولت را با پیگیری اهداف اشتغال کامل تشریح می‌کند؛ او می‌گوید آنها باور دارند چنین سیاست‌گذاری‌هایی توقع کارگران را بالا می‌برد - توقعاتی که میسر نخواهد شد و در نهایت منتج به بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی خواهد شد (پیور، ۱۹۷۸). سپس نرخ مثبت بیکاری منجر به مبارزه طبقاتی برای توزیع درآمد و قدرت سیاسی می‌شود. (پولین، ۲۰۰۰).

دورانی در ایالات متحده امریکا، نرخ بیکاری از ۳/۹ درصد در آوریل سال ۲۰۰۰ به ۴/۵ درصد در آوریل سال ۲۰۰۱ افزایش پیدا کرد. نزدیک به ۷۶۳/۰۰۰ نفر شغل خود را از دست دادند.

این موضوع چطور نرخ بیکاری افراد دارای معلولیت را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ پیامدهای کند شدن یک تصمیم‌گیری مهندسی شده طبقاتی برای افراد دارای معلولیت بسیار بالاست، چه برای افرادی که در پی کار بوده‌اند، چه افراد شاغل. وجود یک بازار نیروی کار انباشته به طور کلی برای جمعیت بیکاری که به دنبال کار هستند، فضای مثبتی است. چرا که عرضه پایین نیروی کار تجارت‌ها را مجبور به استخدام و آموزش کارگرانی می‌کند که علاقه‌ای به استخدام آنها نداشته یا از استخدام آنها در زمانی دیگر در پروسه تجارت خود سرباز زده بودند (کونلین،

شاخص‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهند افراد دارای معلولیت به شکل مشخصی کمتر استخدام شده و بیشتر به صورت پاره‌وقت/ نیمه‌وقت استخدام می‌شوند در حالی که ترجیح می‌دهند تمام وقت کار کنند. بین سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۹۳، تعداد افراد دارای معلولیت که به صورت تمام وقت کار می‌کردند به میزان ۸٪ کاهش یافت در حالی که این تعداد برای استخدام‌های پاره‌وقت برای مقاصد اقتصادی یا غیر اقتصادی به طور نامتناسب افزایش پیدا کرد.

نیروی کار بود اما مقصدی برای ایجاد برنامه اشتغال جایی که معلولان بتوانند مشغول به کار شوند، نداشت.

ارتش ذخیره نیروی کار چه اندازه است؟ تعداد این ارتش ذخیره از بیکاران رسمی بسیار بزرگتر است. مرکز آمار کار، تعداد بیکاران رسمی را ۵/۵ میلیون نفر (۲۰۰۰) اعلام کرده است در حالی که ۳/۱ میلیون نفر به صورت نیمه وقت کار می‌کنند حال آنکه می‌توانستند کار تمام وقت داشته باشند و تعداد ۴/۴ میلیون نفر نیز افرادی هستند که به دنبال کار هستند اما از جدول آمار خارج هستند چرا که دست از جستجو برداشته و به شمار نمی‌آیند. نرخ واقعی بیکاران نزدیک به ۱۳ میلیون یا ۸/۹ درصد از کل جمعیت است که یعنی بیشتر از دو برابر نرخ آمار رسمی.

تعداد افراد دارای معلولیت که می‌توانند جزء این ارتش ذخیره نیروی کار محسوب شوند چند نفر است؟ مؤسسه پژوهش‌های اقتصادی و اجتماعی اعلام می‌کند که ۲/۳ میلیون نفر از افراد دارای معلولیت بیکار هستند که می‌توانستند با کمی تطبیق مشغول به کار شوند (میر و زلر، ۱۹۹۹). اگرچه این آمار، دست کم گرفتن ارتش ذخیره نیروی کار افراد دارای معلولیت است. هفده میلیون نفر دارای معلولیت در سن کار هستند که ۵/۲ میلیون نفر از آنها در حال حاضر شاغل هستند (تروپین و سایرین، ۱۹۹۷). این آمار نشان می‌دهد که نزدیک به ۱۱/۸ میلیون نفر به صورت رسمی استخدام نشده‌اند یا در زمره نیروی کار به حساب نمی‌آیند. بیش از دو سوم افراد دارای معلولیت بین سنین ۱۶ تا ۶۴ سالگی قرار دارند که ترجیح می‌دهند کار کنند اما شاغل نیستند (هریس و سایرین، ۱۹۹۸). بنابراین، به میزان ۸/۳ میلیون کارگر می‌توانند در لیست ارتش ذخیره نیروی کار اضافه شوند و اندازه نیروی کار را تا نزدیک به ۸٪ افزایش دهند.

همچنین، شاخص‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهند افراد دارای معلولیت به شکل مشخصی کمتر استخدام شده و بیشتر به صورت پاره‌وقت/ نیمه‌وقت استخدام می‌شوند در حالی که ترجیح می‌دهند تمام وقت کار کنند. بین سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۹۳، تعداد افراد دارای معلولیت که به صورت تمام وقت کار می‌کردند به میزان ۸٪ کاهش یافت در حالی که این تعداد برای استخدام‌های پاره‌وقت برای مقاصد اقتصادی یا غیر اقتصادی به طور نامتناسب افزایش پیدا کرد (پلین و کاتز، ۱۹۹۴). منبع بسیار بزرگی از افراد دارای معلولیت وجود دارد که

(۲۰۰۰). اگرچه رکود اقتصادی بدین معنی است که کارگران دارای معلولیت که شاغل هستند ممکن است اخراج شوند. پیتر بلنک، استاد دانشگاه و مدیر مرکز سیاست سلامت، حقوق و معلولیت در دانشکده حقوق دانشگاه یووا می‌گوید: «کارگران دارای معلولیت معمولاً آخرین گروه برای استخدام یا اولین گروه برای اخراج هستند.» به عنوان مثال دو اقتصاددان، ادوارد یلین و پاتریسیا کاتز، نشان می‌دهند که افراد دارای معلولیت به نسبت سایرین، منفعت بیشتری را در زمان گسترش بازار کار تجربه می‌کنند و در زمان رکود نیز خسارات بیشتری را متحمل می‌شوند (یلین و کاتز، ۱۹۹۴). به طور کلی، افراد دارای معلولیت از تغییرات منفی اقتصادی آسیب می‌بینند و مزایای معلولیت در دوران تحولات اقتصادی افزایش می‌یابد. (میزگرد سیاست معلولیت، ۱۹۹۴).

پیامدهای دیگری نیز وجود دارد. گسترش ارتش نیروی کار فعال برای تجارت خوب است چرا که نیروی کار را فرمانبردار می‌کند. وجود افراد بیشتری که ناامیدانه در پی کار هستند رقابت برای مشاغل را بالا و دستمزد کارگران را پایین نگه می‌دارد که در نتیجه از منافع سودی و طبقاتی شرکت‌های بزرگ که برای منافع سرمایه مقدس شمرده می‌شوند، حمایت می‌کند.

کلینتون در زمان ریاست جمهوری خود ارتباط با اقتصاد کلان را در مصاحبه‌ای با شبکه‌ی CNBC بدین شکل مطرح کرد «... شما می‌توانید افراد بیشتری از گروه تحت حمایت‌های رفاهی یا از رده معلولان را وارد بازار کار کنید [تا تورم (دستمزدها) را پایین نگه دارید...» (اینسانا، ۱۹۹۹). قانون مسئولیت شخصی و آشتی با فرصت‌های کاری سال ۱۹۹۶، یکی از همین ابزارها بود که منجر به قطع حقوق رفاهی فدرال و لغو کمک‌های رفاهی در زمان کار شد که در واقع اصلی‌ترین هدف سیاست رفاه فدرال بود و منجر شد میلیون‌ها زن مجبور به کار با دستمزدهای پایین شوند. الکسیس هرمن، دبیر سابق وزارت کار، گفت که کارگران دارای معلولیت نیز می‌توانند برای چنین اهدافی استفاده شوند: «طبق گفته کلینتون: آخرین گروه بزرگ افرادی که می‌توانند در حرکت قدرتمندانه اقتصاد با تورم پایین نقش داشته باشند آمریکایی‌های دارای معلولیت هستند... کسانی که جزء نیروی کار نیستند» (هرمن، ۱۹۹۹). بنابراین، جای تعجب نیست که در اواخر دهه نود میلادی، سیاستمداران واشنگتن دست به سیاست‌های اصلاحی از جمله قانون بازگشت به کار، از سمت مقیاس عرضه زدند که وعده سیر کردن جمعیت دارای معلولیت را از طریق امنیت اجتماعی می‌داد که به نفع

تبعیض اقتصادی وقتی رخ می‌دهد که افرادی با کار برابر، دستمزد یا فرصت‌های شغلی نابرابر داشته باشند. جامعه لیبرال با برقراری حقوق اجتماعی و سیاسی، برابری را ترویج می‌کند ولی این حقوق معمولاً فقط در تئوری وجود دارند و به ندرت عملاً به صورت برابر و جهانی توزیع شده‌اند. این یعنی حقوق فردی بالاتر از قواعد بازار فرض می‌شوند. با این حال، بین نهادهای بازار، فرصت‌های برابر و نابرابری، رابطه متقابلی وجود دارد.

نمی‌توانست برای افراد دارای معلولیت در بازار کار فرصت‌های برابر ایجاد کند. DRM نیاز به اسکان معلولان در محیط‌های کاری را بیان کرد و کنگره تصمیم گرفت که تهیه یک مسکن مناسب، جزء ضروری حقوق مدنی افراد دارای معلولیت برای حضور در مشاغل جریان اصلی است.

حین مباحثات ADA بحث‌های جالبی درباره هزینه‌هایی که حقوق برابر معلولان ایجاد می‌کند جریان داشت. مثلاً سناتور سیمون طی جلسات استماع کنگره اعلام کرد که علیرغم هزینه‌هایی که ممکن است تراشیده شود، کنگره قصد دارد کار درست را انجام دهد (قانون حمایت از معلولان آمریکا، استماع‌ات، ۱۹۸۹، صفحه ۲۲).

جورج بوش، رییس جمهوری سابق، بر روی هزینه‌هایی که ممکن است تراشیده شود، تصمیم‌گیری کرد (ماشک، ۱۹۹۰، صفحه ۴). در واقع، حق داشتن یک مسکن مناسب با تزریق ماده سختی بی‌مورد برای کاهش نگرانی کسب و کارها، به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت. اگر پرداخت حق مسکن سختی بی‌موردی برای کارفرما ایجاد کند، کارفرما ملزم نیست حق مسکنی بپردازد. حقوق تئوریک کارگر دارای معلولیت، حق نیستند، بلکه بر اساس محاسبات کارفرما تعیین می‌شوند. این و استثنائاتی دیگر در ارائه ADA به طبقه کارفرمایان، باعث می‌شود که ADA را یک لایحه حقوق مدنی بازار آزاد بدانم (راسل، ۱۹۹۸، صفحه ۱۱۴)، زیرا حق صاحب‌کار به دارایی و ثروتش را از حق فرد دارای معلولیت در دسترسی به مسکن مناسب و در نتیجه به اشتغال مناسب مهم‌تر دانسته است.

حتی با وجود همه اینها، سال بعد از تصویب ADA، موسسه کاتو، یک اندیشکده جمهوری‌خواه از رییس جمهور بوش خواست که از کنگره درخواست تجدید نظر روی ADA کند. زیرا از نظر سرمایه‌گذاران، ADA قانون‌گذاری مجددی بود که برای کسب و کارها مضر بود (جامه معلولیت، ۱۹۹۲، صفحه ۲۸). پل کرگ رابرتس، یک اقتصاددان طرف عرضه‌کننده، در مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی واشنگتن، در همان روز تصویب ADA هشدار داد که ADA هزینه‌های گزافی به کسب و کارها تحمیل می‌کند که سود آنها را کاهش می‌دهد (شوگان، ۱۹۹۰، صفحه ۲۲۶). در حالی که ممکن است معتقد باشیم که کارگران دارای معلولیت نباید از حقوق اولیه خود محروم شوند تا کارفرمایان سود کنند، در حالی که

به عنوان حائل در مقابل دستمزدهای بالا و مزایای پایین استفاده شود (راسل، ۲۰۰۱).

اساساً، نزدیک به ۲۰ میلیون نفر توسط سیاست‌های ضد تورمی فدرال که اشتغال را جیره‌بندی می‌کنند، محکوم به بیکاری اجباری یا اشتغال با دستمزد پایین هستند. این امر به وضوح نشان می‌دهد که رنج اقتصادی و دستمزد پایین و فقر، نتیجه شکست‌های فردی یا وسواس وابستگی نیست و یا نتیجه افول اخلاق کاری پروتستانی، بلکه، ساخته ساختار مدرن سرمایه‌داری است. در گفته ویلیام ویکری، برنده‌ی جایزه نوبل، در اشاره به انجمن اقتصاد آمریکا در سال ۱۹۹۳، به آسانی قابل مشاهده است زمانی که می‌گوید نرخ بیکاری طبیعی در واقع «یکی از شرورانه‌ترین بدخواهی‌هایی است که تا کنون ابداع شده» (کولینز و سایرین، ۱۹۹۴). اقتصاددان‌های محض بیکاری را منطقی جلوه می‌دهند - به شکل داوطلبانه - بدون اشاره به سیستم اقتصادی یا روابط اجتماعی که آن را به وجود آورده است.

موضوعات اقتصاد خرد: محاسبات سرمایه‌داری

اقتصاددانان جریان اصلی به طور سنتی خود را وقف مبادلات بین برابری و کارایی بازار کرده‌اند و به آن محدود شده‌اند. من پیشتر در حوزه اقتصاد کلان مبادلات بین تورم و اشتغال بحث کرده‌ام. در این بخش روی مسائل اقتصاد خرد تبعیض در بازار کار تمرکز می‌کنم.

تبعیض اقتصادی وقتی رخ می‌دهد که افرادی با کار برابر، دستمزد یا فرصت‌های شغلی نابرابر داشته باشند (جانسون، ۱۹۹۷، صفحه ۱۶۱). جامعه لیبرال با برقراری حقوق اجتماعی و سیاسی، برابری را ترویج می‌کند ولی این حقوق معمولاً فقط در تئوری وجود دارند و به ندرت عملاً به صورت برابر و جهانی توزیع شده‌اند. این یعنی حقوق فردی بالاتر از قواعد بازار فرض می‌شوند. با این حال، بین نهادهای بازار، فرصت‌های برابر و نابرابری، رابطه متقابلی وجود دارد.

سیاست‌گذاران کاملاً آگاه هستند که حقوق روی عملکرد اقتصاد تاثیر می‌گذارد و همزمان کارهای آنان از بازار تاثیر می‌گیرد. به عنوان مثال، شایستگی چیزی، اگر هزینه نسبتاً کمی داشته باشد به عنوان حق پذیرفته می‌شود.

وقتی کنگره ADA را تصویب کرد، مشخص شد که مدل حقوق مدنی قدیمی

به طور تاریخی، صاحبکاران و مدیران فقط در شرایطی استفاده از کارگران دارای معلولیت را تحمل می‌کنند که بتوانند هزینه‌های متغیر را کاهش دهند، مثلا با پرداخت حقوق کمتر به کارگران دارای معلولیت، یا معافیت مالیاتی یا یارانه‌های دیگر.

مستقیم خط تولید هزینه‌های تولید را بدون افزایش نرخ سود بالا ببرد، صاحبان و مدیران کسب و کار اجبارا به ضرر آنها تبعیض قائل می‌شوند. هزینه‌های اسکان افراد دارای معلولیت در محیط کار، به عنوان بخش ثابت اضافه شده سرمایه در یک سرمایه ثابت در نظر گرفته شده و در برابر آن مقاومت می‌شود.

این از راه‌های بسیاری نتیجه‌گیری می‌شود. کمیسیون حقوق مدنی آمریکا در سال ۱۹۹۸ گزارشی ارائه داد که کارفرمایان همچنان درباره افزایش هزینه‌های استخدام افراد دارای معلولیت ابراز نگرانی می‌کنند (کمیسیون حقوق مدنی آمریکا، ۱۹۹۸، صفحه ۴). چه محاسبات کارفرمایان بر اساس اطلاعات اثبات شده باشد و چه بر اساس اطلاعات غلط که بازتاب شرایط فردی است، کارفرمایان پیش‌بینی می‌کنند تامین مسکن مناسب و هزینه‌های اداری اضافه هنگام استخدام کارگران غیراستاندارد باعث تحمیل هزینه‌های اضافی است و فکر می‌کنند یک کارگر دارای معلولیت هزینه‌های بیمه و جبران خسارت کارگران را در آینده افزایش می‌دهد (بالدوین، ۱۹۹۷، صفحه ۴۲ تا ۴۹). کارفرمایان، اگر اصلا هزینه بیمه درمانی پرداخت کنند، پیش‌بینی می‌کنند که هزینه حق بیمه کارگران دارای معلولیت بالاتر است (کمیسیون حقوق مدنی آمریکا، ۱۹۹۸، صفحه ۱۳۴). شرکت‌های بیمه و شبکه‌های بیمه سلامت معمولا شرایط پزشکی پیشین را از پوشش بیمه معاف می‌دانند و یا به دلیل وجود شرایط پزشکی مزمن، سایر پوشش‌ها را حذف می‌کنند و حق بیمه بسیار بالایی برای کسی که چنین نیازهای پزشکی داشته باشد دریافت می‌کنند (بالدوین، ۱۹۹۷، صفحه ۴۷؛ جانسون، ۱۹۹۷، صفحه ۱۷۱). در مقابل کارفرمایان ترجیح می‌دهند برای کاهش هزینه‌ها کمترین میزان پوشش بیمه را پرداخت کنند (کاراسکیلو و همکاران، ۱۹۹۹). به علاوه، کارفرمایان اصولا فرض می‌کنند که با یک کارگر دارای معلولیت، مسئولیت بیشتر و تولید کمتری خواهند داشت (بالدوین، ۱۹۹۷، صفحه ۴۶-۴۷).

به طور تاریخی، صاحبکاران و مدیران فقط در شرایطی استفاده از کارگران دارای معلولیت را تحمل می‌کنند که بتوانند هزینه‌های متغیر را کاهش دهند، مثلا با پرداخت حقوق کمتر به کارگران دارای معلولیت، یا معافیت مالیاتی یا یارانه‌های دیگر. کارفرمایان غیرانتفاعی که کارگاه‌های حمایتی را اداره می‌کنند مشهورند که کمتر از حداقل دستمزد پرداخت می‌کنند، ولی داده‌های اداره سرشماری رابطه منفی بین معلولیت و درآمد را نشان می‌دهد. در سال ۱۹۹۵، کارگران دارای معلولیت که مشاغل پاره‌وقت داشته‌اند (کارگران دارای معلولیت بیشتر

تلاش می‌کنیم که ADA را اجرایی کنیم، اعتراض کسب و کارها اطلاعات خوبی به دست می‌دهد زیرا نشان می‌دهد که مکانیسم‌های بازار کار کاملا سرمایه‌دارانه است. فعالیت‌های کسب و کارها به وضوح نشان می‌دهد که ساختار اقتصادی موانع اشتغال معلولین را می‌سازد.

سرمایه‌داری نظامی از روابط اجتماعی است که در آن بیشینه‌سازی سود و نیاز دائمی به تغییرات اساسی در نیروهای تولید، شرایط اجتناب‌ناپذیر و اصلی بقا هستند. گویی که قبلا در هیچ نظام اجتماعی نبوده‌اند. سرمایه فقط به کاری علاقمند است که ثروت مادی تولید می‌کند. از دیدگاه یک فرد سرمایه‌دار، نیروی کار مولد، نیروی کاری است که سود ارزش افزوده برای کارفرمایی تولید کند که مشغول بهره‌کشی از همان کارگر است. منظور از ارزش افزوده، تفاوت خروجی و هزینه‌های تولید است. حسابداری معمول کسب و کارها هزینه‌های استخدام را در مقابل سود تولید شده محاسبه می‌کند. کسب و کار، حساب می‌کند که در مقابل دستمزد، حق بیمه و مزایایی که پرداخت می‌کند (هزینه‌های استاندارد داشتن کارگر)، چه چیزی از تولید کارگر به دست می‌آورد. ارزش افزوده سرمایه‌دارانه سود تولید شده در تولید را تخمین می‌زند (مارکس، ۱۹۸۷، صفحه ۱۸۴-۱۸۶). کارگر دستمزد می‌گیرد که در تئوری هزینه‌های ضروری زندگی او را تامین می‌کند، یا به عبارت دیگر هزینه‌های تولید انرژی برای کار روز بعد.

کارگران دارای معلولیت با تبعیضی روبرو هستند که در اقتصاد خرد سیستم سرمایه‌داری ذاتی است. کارفرما هنگام استخدام یا حفظ یک کارگر غیراستاندارد (دارای معلولیت)، هزینه‌های اضافی را پیش روی خود می‌بیند که اگر کارگر استاندارد (غیرمعلول) استخدام می‌کرد، نداشت. کارگر استاندارد نیازی به اسکان در محل کار، مترجم، خواننده، تغییر در محیط کار، بیمه مسئولیت، حداکثر پوشش بیمه سلامت (شامل خدمات به همراه) و یا حتی هیچ پوشش بیمه‌ای ندارد (راسل، ۲۰۰۰، صفحه ۳۴۹). معلولیت به طور تاریخی زاییده سرمایه‌داری است که تعیین می‌کند چه کسی باید شغل داشته باشد و چه کسی نه. و معنای آن با سطح فعالیت اقتصادی متفاوت است. دلیل ریشه‌ای تبعیضی که افراد دارای معلولیت در محیط کار تجربه می‌کنند در محاسبات حسابداری امروزی است که تولید را محاسبه می‌کنند نه سهم بالقوه اشتغال یک کارگر در منافع آینده.

نظریه‌پردازان اقتصاد محض نتیجه‌گیری می‌کنند که اگر معلولیت کارگران

پاره‌وقت کار می‌کنند.) به طور متوسط ۷۲/۴٪ درآمد سالانه افراد غیر معلول را داشته‌اند (کای، ۱۹۹۸، صفحه ۲). کارگری که زیاد هزینه داشته باشد (معلولیت قابل توجه داشته باشد) احتمالاً اصلاً استخدام یا حفظ نخواهد شد. داده‌های سرشماری آمریکا هم از این دیدگاه حمایت می‌کند. ۸۲/۱٪ افراد در سن کار بدون معلولیت، شغل دارند. ۷۶/۹٪ افراد دارای معلولیت جزئی شغل دارند، ولی نرخ اشتغال افراد دارای معلولیت قابل توجه، فقط ۲۶/۱٪ است (مک نیل، ۱۹۹۷).

ریچارد اپشتین، اقتصاددان نئوکلاسیک، این نظر بخش کسب و کار را تکرار می‌کند که قوانین استخدامی ADA یارانه‌های پنهان هستند و اگر اعمال قانون اسکان مناسب به طور موفق اجرایی شود، قطعاً مانعی برای عملکرد و کارایی شرکت‌هاست (اپشتین، ۱۹۹۲، صفحه ۴۸۴ تا ۴۸۵). قاضی ریچارد پوزنر، در رای خود برای کارفرمای متهم در هفتمین دادگاه در سال ۱۹۹۵، طرحی مشابه هزینه فایده تجاری را برای ADA ترسیم می‌کند:

اگر کارفرمایان سطح کشور، مجبور به تعهدات مالی نامحدود به ۴۳ میلیون فرد دارای معلولیت شوند، قانون حمایت از معلولان آمریکا، ADA، به طور غیر مستقیم مالیاتی بیشتر از بدهی ملی به کارفرمایان تحمیل کرده است. ما قصد نداریم با قانون به چنین نتیجه رادیکالی برسیم. در مقدمه، قانون به عنوان کاهش‌دهنده هزینه‌ها تبلیغ شده است، که میلیاردها دلار هزینه غیرضروری را که نتیجه وابستگی و غیرمولد بودن افراد دارای معلولیت است حذف می‌کند. ولی اگر کارفرمایان مجبور شوند میلیاردها دلار بیشتر از تولید افراد دارای معلولیت را در اسکان آنها هزینه کنند، عملاً این کاهش هزینه بی‌معنی می‌شود (وند زند، ایالت ویسکانسین، ۱۹۹۵).

کارفرمایان و سرمایه‌گذاران، سعی دارند شرایط موجود را حفظ کنند که در آن، مجبور نیستند هزینه‌های غیراستاندارد استخدام کارگران دارای معلولیت را تحت شرایط کنونی تولید پرداخت کنند، چه رسد به ۸۰۰ میلیون نفر نیروی ذخیره کارگران در سطح جهان که کاملاً یا نسبتاً بیکار هستند. در نتیجه، افراد دارای معلولیت که در حال حاضر در نیروی کار جریان اصلی نیستند، و حقوق معلولیت دریافت می‌کنند و اگر شرایط اسکان آنها بهبود یابد می‌توانند کار کنند، به عنوان هزینه کسب و کار کارفرمایان محاسبه نشده‌اند (راسل، ۲۰۰۱). بنابراین سیستم پرداخت حقوق به افراد دارای معلولیت وسیله‌ای برای مشروعیت بخشیدن به طبقه سرمایه‌دار است که با آن بتواند از استخدام یا حفظ کارگران غیر استاندارد شانه خالی کند و به طور اخلاقی، هزینه حمایت از افراد دارای معلولیت شایسته را به سمت برنامه‌های فقرمحور دولت انتقال دهد و لذا فقر آنها را همیشگی کند.

سیاست‌های عمومی که افراد دارای معلولیت را به فقر محکوم می‌کند، به نفع یک طبقه اجتماعی دیگر کار می‌کند. اساساً، امنیت ناکافی محصول ترس طبقه صاحبکار از نداشتن کنترل روی کارگران تولید است. ارزش همه جانبه که روی کار گذاشته می‌شود، برای تولید ثروت ضروری است. اخلاق کار آمریکایی، یک مکانیسم اجتماعی کنترل است که سرمایه‌دارها خیالشان از نیروی کار قابل اعتماد و سودده راحت باشد. اگر کارگران از امنیت اجتماعی فدرالی برخوردار

بودند که به طور کافی از آنها در مقابل بیکاری، بیماری، معلولیت و کهولت سن محافظت می‌کرد، کسب و کارها کنترل کمتری روی نیروی کار داشتند، زیرا کارگران موقعیت قوی‌تری داشتند که روی شرایط استخدام مانند حقوق و شرایط امن کاری مذاکره کنند. کسب و کار آمریکایی قدرت خود روی طبقه کارگر را از طریق ترس از فقر حفظ می‌کند، زیرا اگر شرایط ایمن واقعی وجود داشته باشد ضعیف می‌شود. به همین ترتیب، این باعث ظلم بیشتر به کم ارزش‌ترین کارگران جامعه ما می‌شود. آنهایی که معلول خوانده می‌شوند و بدنی سودده ندارند، به سختی اقتصادی می‌افتند تا سیستم سرمایه‌داری رونق داشته باشد (راسل، ۱۹۹۸، صفحه ۸۱ تا ۸۳).

قوانین حقوق مدنی در طول تاریخ خواستار رفتار مساوی برای جبران رفتارهای غیرمنطقی کارفرمایان بوده است. در مورد استخدام و معلولیت، قوانین حقوق مدنی در بازار کار سرمایه‌داری فعالیت می‌کنند که حداکثرسازی سود منطقی است. دیدگاه قوانین حقوق مدنی رفتار برابر است، ولی آگاهی لازم از تاثیر کامل رقابت و کارایی که در اقتصاد سرمایه‌داری حاکم است وجود ندارد. بازار تقریباً از همه حقوق لیبرال از جمله حق اسکان در شغل سرپیچی می‌کند. علاوه بر این باید بدانیم که بهره‌وری هم در مرکز انباشت سرمایه است. سرمایه مانند همیشه کارگر را فاکتور عقب مانده تولید می‌داند زیرا کارگر هرگز نمی‌تواند به اندازه کافی سریع یا ارزان تولید کند تا به نمودار سود مورد انتظار برسد. بنابراین، به نظر می‌رسد کارگران غیر سالم همچنان برای حداکثرسازی سود نامطلوب تلقی شوند.

قوانین برابرسازی فرصت‌ها مانند AD، باید از مخمصه جبران خسارت اشتغال افراد دارای معلولیت بیرون بیایند. برای رسیدن به فرصت‌های واقعا برابر، همه تعصبات از جمله تعصبات اقتصادی باید از بین بروند (راسل، ۲۰۰۰، صفحه ۳۵۱). هرچند، در طول تاریخ سرمایه‌داری از آن دسته نظام‌های مادی‌گرا نبوده است که انسان‌ها را در پیامدهای رشد خود به حساب آورده باشد. به نظر نمی‌رسد تبعیض‌های علیه افراد دارای معلولیت در شرایط تولید کنونی از بین برود.

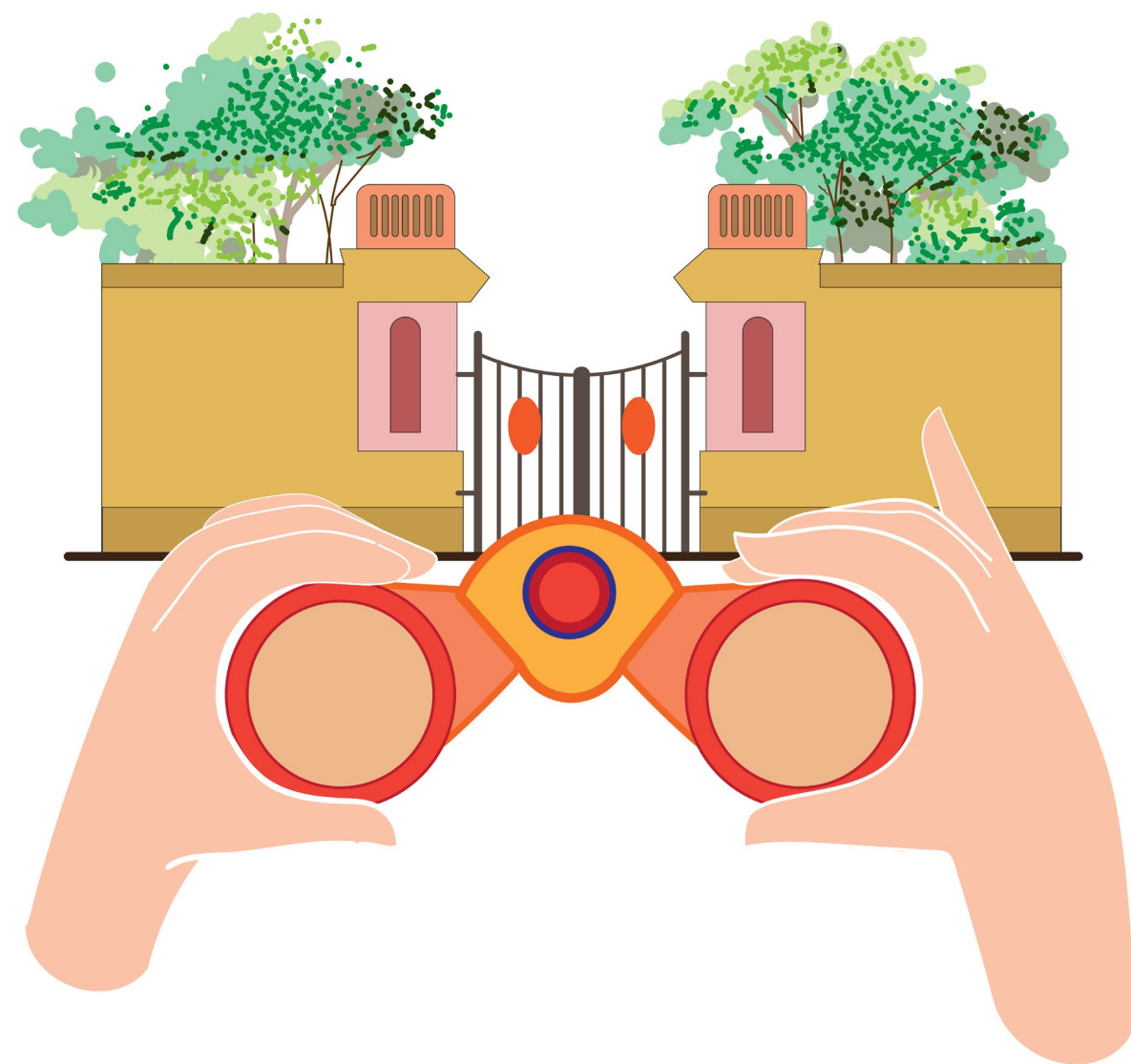
منبع:

What Disability Civil Rights Cannot Do: Employment and political economy

پروژه «پرسه‌زن» اول قرار بود تدوین یک کتاب راهنمای شهری زنانه باشد، با خودمان فکر کرده بودیم می‌توانیم با گردآوری و انتشار چنین کتابی به متفاوت دیدن شهرها و کسب و کارها کمک کنیم. قدمی برداریم برای شناختن کسب و کارهای زنان و حمایت کردن از آنها، یا کمک کنیم به ایجاد امکان گشتن در شهرها با محوریت تاریخ زنان. اما در جریان کار متوجه شدیم که قضیه به این سادگی‌ها میسر نمی‌شود. کار که می‌کردیم مجبور بودیم مدام از خودمان بپرسیم چرا مکان‌های مرتبط با تاریخ زنان این سرزمین ثبت و نگهداری نشده‌اند، حتی خیلی وقت‌ها آدرسی هم از آنها در دست نیست. به این فکر کردیم که چرا کسی تاریخ زندگی زنان عادی را ثبت و ضبط نکرده است. یا همین زنانی که شناخته شده‌اند چطور

در زمانه خودشان و از میان آن همه مشکل و سختی به این موقعیت رسیده‌اند؟ چرا نقش بسیاری از زنانی که در زمانه خودشان منشا اثر بودند با گذشت زمان کمرنگ شده و از یاد رفته است؟ و هزار سوال بی‌جواب دیگر.

اینجا بود که متوجه شدیم اولاً نوشتن این کتاب راهنما نیاز به مدت‌ها تحقیق و پژوهش دارد و (به ویژه با توجه به غیرانتفاعی بودن سازمان ما) باید اندک اندک در این مسیر جلو برویم. دوماً اینکه دیدیم می‌توانیم در مسیرمان برای رسیدن به شناخت و خلق پاسخ، با هم به دل قصه‌ها و تاریخ

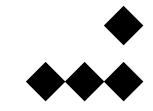


بزنیم، تاریخی خارج از خطوط رسمی تاریخ. با هم درباره زمانه‌ای صحبت کنیم که در آن فلان یا بهمان زن شروع به رشد کرده‌اند، از چه چیزها بهره برده و با چه چیزها درافتاده‌اند و چطور دست به ایجاد تغییر زده‌اند. شما هم می‌توانید همراهمان شوید در این سفر. گام اول: منیر فرمانفرمایان از تهران، با همراهی قصه‌هایی از روزگاری نه چندان دور که زنان سد ورود به تحصیلات عالی را شکستند...

برای ثبت‌نام در این گردش شهری کافی است این فرم را پر کنید:

[برنامه‌های پرسه‌زنی دستادست](#)

[برای شناخت بیشتر پروژه پرسه‌زن اینجا کلیک کنید](#)



خدمات آموزشی آنلاین دستادست برای تولیدکنندگان محصولات دستساز



شامل چهار درس

- درس اول ◀ شناخت واقعی محصول و مشتری / طراحی محصول بر این مبنا
- درس دوم ◀ شناخت واقعی خودمان و توانایی‌هایی که داریم / طراحی مدل کسب و کارمان
- درس سوم ◀ مهارت‌های پایه‌ای برای شروع یک کسب و کار
- درس چهارم ◀ تبلیغات و بازاریابی با هزینه کم



خرید مجموعه کامل و تک درس امکان‌پذیر است

برای استفاده از این مجموعه آموزشی لازم نیست ساکن تهران یا شهرهای بزرگ باشید. چون این دوره آنلاین است!

مطالب دوره بر اساس تجربه و دانش دستادست تهیه شده است. نه بر اساس ترجمه متن‌های خارجی!

ویژه تولیدکنندگان محصولات دستساز است و نه همه تولیدکنندگان.

ویژه تولیدکنندگان خرد و خانگی با بودجه محدود است و توصیه‌هایی نمی‌کند که برای عمل به آنها هزینه زیادی نیاز باشد.

برای کسب اطلاعات بیشتر و ثبت‌نام اینجا کلیک کنید



اولین زن ایرانی که موزه‌ای به نامش شد را می‌شناسید؟

زنی که آثارش در برترین موزه‌های جهان دیده می‌شود، منیر فرمانمائی‌ان.

برای فهمیدن اینکه منیر چطور منیر شد، می‌زنیم به دل داستان‌های زنانی که

می‌خواستند درس بخوانند.

و با هم سفری می‌کنیم به تاریخی خارج از خطوط رسمی تاریخ...

از گردش‌های پرسه‌زن در تهران

در شماره ششم فصل نامه، در این باره بیش‌تر بخوانید.